

سماع سیخ ستاره‌ها

پژوهشی در زندگی و آثار برخی از بزرگ شهیدان شکار و ادب اسلامی
تا پایان قرن هشتم هجری قمری

تألیف: دکتر پرویز عباسی داکانی

ناشر: مرکز یادمان دفاع مقدس سال ۱۳۸۱



خیابان آیتا... طالقانی_ خیابان ملک الشعرای بهار_ شماره ۳۵
معاونت پژوهش و تبلیغات بنیاد شهید و انقلاب اسلامی_ نشر شاهد
تلفن: ۸۸۲۹۵۲۳_۸۸۲۳۵۸۵
مرکز بخش: فروشگاههای نشر شاهد و سایر فروشگاههای معتبر
شابک: ۹۶۴_۷۶۹۱_۲۸_۹_۲۸_۹
ISBN: 964_7691_28_9



سماع سرخ ستاره‌ها

مکتوب‌بر ویز عباسی و اکائی

تراجم
عمومی

۳

۸

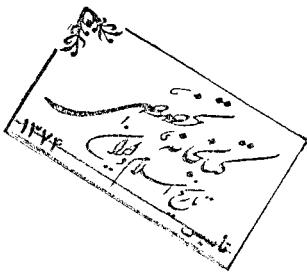
۲۴

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اسکن شد

سماع سرخ ستاره‌ها

تحقیق و تألیف
پرویز عباسی داکانی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی

۱۳۸۱

عباسی داکانی، پرویز، ۱۳۳۵ -
سماع سرخ ستاره‌ها / پرویز عباسی داکانی. - تهران: بنیاد شهید انقلاب اسلامی، نشر شاهد، ۱۳۸۱.
ISBN 964-7691-28-9:

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
کتابنامه به صورت زیرنویس.
نمایه.

۱. شاعران شیعی - سرگذشتنامه. الف) بنیاد شهید انقلاب اسلامی. نشر شاهد. ب) عنوان:

۸۹۲/۷۰۹۲۲

س ۱۸۵ع / ۲۱۶۴ PJAY

م ۸۱-۳۶۱۴۲

کتابخانه ملی ایران



نشر شاهد

سماع سرخ ستاره‌ها

تحقیق و تألیف: پرویز عباسی داکانی

ناشر: نشر شاهد

شمارگان: ۱۰۰۰ جلد.

قیمت: ۱۵۰۰۰ ریال

لیتوگرافی و چاپ: امیدوار

نوبت چاپ: اول - ۱۳۸۱

ISBN: 964-7691-28-9

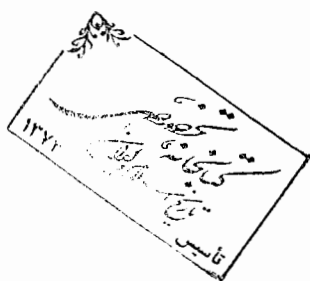
شابک: ۹ - ۲۸ - ۷۶۹۱ - ۹۶۴

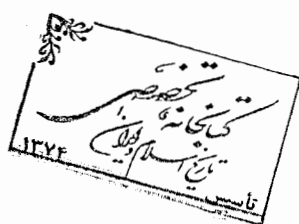
نشانی: تهران - خیابان آیت‌الله طالقانی، خیابان ملک‌الشعرای بهار پلاک ۳
ساختمان معاونت پژوهش و تبلیغات بنیاد شهید انقلاب اسلامی نشر شاهد

تلفن: ۸۸۲۳۵۸۵

فهرست

صفحه	عنوان
۷	پیشگفتار
۹	مدخلی به ادب فارسی
۳۹	امام بودن و سرودن «علی بن ابیطالب (ع)»
۷۵	امیر شعر و ستیز «کمیت بن زید اسدی»
۹۷	داری بر دوش «دعبل خزاعی»
۱۲۵	گلوی سبز شهادت «ابن سکیت»
۱۴۳	شهسوار شعر و شمشیر «ابوفراس حمدانی»
۱۶۷	متنبی غرب «ابن هانی اندلسی»
۱۸۱	پیشاهنگ مقامه «بدیع الزمان همدانی»
۱۹۹	فارسی در میان اعراب «طغرای»
۲۱۳	دریای بی پایان «رشید غسانی»
۲۲۱	حکیم دریا دل «فضل الله نعیمی»
۲۴۳	برادران آفتاب «عمادالدین نسیمی»
۲۵۷	نمایه





پیشگفتار

به نام خداوند جان و خرد

آنچه پیش روی دارید پژوهشی است در زندگی، آثار و افکار تنی چند از پیشوایان ادب فارسی و شعر در عالم اسلامی، زیرا خصلت مشترکی که قرار گرفتن این نامها را در کنار یکدیگر توجیه می‌کند، علاوه بر دانش و ادب مسأله‌ی شهادت این بزرگان بوده است. زندگی سراسر تکاپو و تلاش ایشان با مرگ سرخ، فرجام پذیرفته است، لذا ما نیز کوشیده‌ایم تا با به تصویر کشیدن گوشه‌هایی از زندگی و آثار این بزرگان، قدری از دین خود را نسبت به آنان ادا کنیم. مقدمه‌ای نیز به عنوان مدخل بحث تقدیم عزیزان خواننده شده است تا جهت‌گیری اصلی و اساسی ادب اسلامی مشخص باشد و از دیگر انواع ادب متمایز آید. مطلب خود را به تبرک و تیمن به پرداختن به زندگی امام علی بن ابیطالب (ع) آغاز کرده ایم. این امر عللی داشته است. نخست آنکه کار را به نام آن بزرگوار متبرک کرده باشیم. دو دیگر آنکه به هر روی امام علی (ع) ادیب و شاعر بوده است و این وجه از شخصیت ایشان نباید مغفول بماند. سوم آنکه امام علی (ع) نیز به شهادت رسیده‌اند و همین امر اجازت‌مان می‌دهد تا او را شاعر شهید محسوب داریم، اگر چه معترفیم که از آن حضرت صرفاً نمی‌توان به عنوان یک شاعر نام برد، اما همانگونه که مرحوم علامه امینی در آغاز الغدير بحث درباره‌ی غدیریه‌ها و غدیریه سرایان را با پرداختن به غدیریه‌ی امام علی (ع) آغاز کرده‌اند، ما نیز به تأسی بدان

بزرگوار چنین کرده‌ایم.

چنانکه خواهیم دید شاعرانی بزرگ و نامبردار را در این مجموعه معرفی و آثارشان را بررسی کرده‌ایم. بوده‌اند شاعران دیگری که به شهادت رسیده‌اند، اما شهرت لازم و بایسته‌ای نداشته‌اند و حجم آثارشان چنان نبوده است که بدیشان بتوان پرداخت. عالمان و فقیهانی نیز بوده‌اند که از ایشان قطعات شعری بر جای مانده است و خود ایشان جزو شهدا بوده‌اند، اما وجه غالب شخصیت ایشان وجه شعری نبوده است. لذا از معرفی این بزرگان در این مجموعه صرف نظر شده است، باشد تا فرصتی دیگر و مجموعه‌ای دیگر که به نقد و بررسی زندگی و آثار و افکار این عالمان و فرهیختگان اختصاص خواهد داشت.

در فراهم آوردن این تحقیق برادرانم محمد علی و محسن عباسی یاریها و یاوریه‌ها کردند که خداوند جزای خیرشان دهد! به هر روی امید داریم تا به دیدی رأفت و رحمت در این مسودات بنگرید و از تذکر خطاها و لغزشهای احتمالی بی‌نصیبمان نگذارید که سخت محتاج ارشادات و راهنماییهای شما فرهیختگانیم. در پایان برخویش فرض می‌دانم که از مسئولین بخش تحقیق و پژوهش بنیادشهید انقلاب اسلامی به ویژه جناب آقای مازنی تشکر کنم که امکان چاپ این مجموعه تحقیق را فراهم آوردند.

ولله الحمد اولاً و آخراً و ظاهراً و باطناً

پرویز عباسی داکانی

مدخلی به ادب اسلامی

▪ مدخل

بی‌تردید هنر یکی از الطاف شگرف و یکی از موهبت‌های عظیم و قابل توجه خدادادی است که ارتباط تنگاتنگ با ذوقیات وجود بشر دارد و یکی از مباحث عمده در مسایل انسان شناختی است. در این بین مبحث شعر و شاعری نیز که در ردیف جذابترین موضوعات هنری است، در میان اندیشمندان همواره مورد نظر قرار گرفته، و جایگاه ویژه‌ای را در مسایل روحی- تربیتی حایز بوده است. درخصوص اهمیت این موضوع، همین بس که در قرآن کریم خداوند تبارک و تعالی سوره‌ای را با عنوان شعرا نازل فرموده است، هر چند در سر تا سر این گنجینه عظیم با کلامی موزون و اسلوبی آهنگین و شعرگونه مواجهیم. این خود جای تعجب است که در میان فصحا و ادبای آن روزگار شبه جزیره عرب، کلامی این چنین آنهم از زبان شخصی که در تمام عرب او را به بی‌سوادی و مکتب‌نادیدگی متهم میکردند، صادر شده باشد. معجزه الهی که در هر عصری به تبع مقتضیات خاص آن عصر، به اذن پروردگار و از طریق برگزیدگان درگاهش صورنویی ارائه می‌نماید. استاد شهید مرتضی مطهری (ره) تمثیلی زیبا در خصوص قرآن ارائه نموده است. آن مرحوم می‌نویسد: هندسه‌ی الفاظ در قرآن بی‌نظیر است. نه کسی می‌تواند یک کلمه از قرآن را پس و پیش کند بدون آنکه به

زیبائیهای آن لطمه‌ای وارد سازد، و نه آنکه کسی توانسته مانند آن را بسازد.^۱ و این سخن چنانکه از شواهد بر می‌آید، سخنی به گزاف نیست چرا که قرآن خود عظمت خویش را در بسیاری موارد اعلام داشته است. آنجا که خدای تعالی پیامبر خویش را مورد خطاب قرار داده و می‌گوید: ای پیامبر! بگو اگر قادرند یک آیه همانند آیات قرآنی و کلام وحی از خود بیاورند. به راستی که این خیالی باطل است و اگر گروه جن و انس جهت این امر گرد هم آیند قادر به انجام چنین کاری نخواهند بود.

مورخان و اندیشمندان برآنند که، اعراب در آن روزگار در زمینه سخنوری و شعر و شاعری یدی طولاً داشتند، و سخنوران بزرگی را در میان خود پرورش داده بودند که مایه‌ی افتخار و مباهات ایشان می‌شدند.

پس از بعثت رسول مکرم اسلام (ص) و نزول تدریجی کلام وحی، ما شاهد تغییری اساسی و ژرف در سروده‌های ادبای عرب هستیم. بی شک دوره قبل از بعثت با دوره پس از آن تفاوت‌هایی کلی و اساسی دارد و این تغییر به شکل بسیار گسترده در تمامی جوانب مشاهده می‌شود. شاید بتوان این تغییرات را به نوعی بازتاب اعجاز کلام وحی به شمار آورد. این امر نه تنها در دوره پیامبر (ص) چشمگیر است، بلکه در تمام اعصار پس از رسول مکرم اسلام (ص)، ادبا و عرفا بالجمله مواعظ و مباحث قرآنی را دستمایه سروده‌های خویش قرار داده‌اند. به صورت کلی‌تر می‌توان گفت، چون آیات قرآنی در مواجهه با هر قشری از اجتماع معنای خاص خود را دارند، لذا عرصه برای شاعر و ادیب و سخنور باز است و او در هر لحظه می‌تواند ذهن پویا و ذوق خلاق خویش را در جهات مختلف امتداد داده و گسترش بخشد.

بلاغت قرآن کریم و زیبایی سبک و اسلوب آن، شعرای عرب را به حیرت و اعجاب انداخت. روی این اصل، روش خود را تغییر دادند و به تقلید از آن

۱- وحی نبوت، مرتضی مطهری، بحث اعجاز قرآن. مندرج در کتاب: مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، مرتضی مطهری انتشارات صدرا قم، ص ۲۰۱.

پرداختند. جمعی از آنها به حدی مفتون شیوایی قرآن کریم گردیدند که شعر و شاعری را کنار گذاشتند. چنانکه لبیدبن ربیع، صاحب یکی از معلقات سبعة که با گروهی از اقوام خویش به حضور رسول اکرم (ص) رسید و اسلام آورد، با قرآن کریم و تلاوت آن، خود را از شعر و شاعری که در آن به حد نبوغ رسیده بود، مستغنی دید تا آنجا که در مدت عمر مسلمانی او که قریب چهل سال بود جز این یک بیت شعری از وی شنیده نشد:

ما عاتب الحرّ الکریم کنفسه و المرء یصلحه الجلیس الصّالح

و هرگاه از او شعری می خواستند، سوره‌ای از قرآن کریم را تلاوت می کرد و می گفت: خداوند، شعر را به چیزی بهتر از آن برای من مبدل فرموده است. یکی از اساتید غیر مسلمان می گوید: قرآن بلیغ ترین کتاب عرب است و اگر قرآن نبود عرب را نه شریعتی بود و نه حکمتی. فصاحت عرب با همه برتری جوئییشان از آوردن مثل آن عاجز ماندند. فصاحت نزد عرب مقامی رفیع داشت و آنها بعد از جدالی طولانی، اعتراف کردند که نظم قرآن کریم از معهود کلام آنان خارج است و با خطابه‌های متداول آنها مابینت دارد و دارای سبکی است مختص به خود و از کلام متضاد، ممتاز است.

با ظهور رسول اکرم (ص) انقلاب عظیمی در شعر و ادبیات عرب روی داد و چهره اشعار شعرای عرب بکلی تغییر یافت و سبک آنها که عبارت از خودستایی و تحریض بر قتل و غارت و وصف زنان و بیان فسق و فجور بود، متروک ماند و سبکی محتوی بر نشر عقاید دینی و حکمتها و وصیتهای آن، ترغیب بر تبعیت از رسول خدا (ص) و تشویق بر قتال مشرکان و نیل به مقام شهادت و توصیف غزوات و فتوحات، دانش و دلاوریهای آن حضرت، و هجو مشرکان، به شرطی که از حد مروّت تجاوز نکند، جای آن را گرفت.^۱

در تفسیر نمونه به هنگام بحث از آیه شعراء در اواخر سوره شعراء می خوانیم:

خطّ مشی پیامبر از خطّ شعرا جداست. شعرا در عالم خیال و پندار حرکت می‌کنند، او در عالمی مملو از واقع بینی برای نظام بخشیدن به جهان انسانی. شعرا غالباً طالب عیش و نوشند و در بند زلف و خال یار، مخصوصاً شاعرانی که در آن عصر و در محیط حجاز می‌زیستند، چنانکه از اشعارشان پیداست. به همین دلیل شعرا کسانی هستند که گمراهان از آنها پیروی می‌کنند: **الشعراء يتبعهم الغاؤون**. پس به دنبال آن این آیه را اضافه می‌کند که: آیا ندیدی که آنها در هر وادی سرگردانند. آنها غرق در پندارها و تشبیهات شاعرانه خویشند و حتی هنگامی که قافیه‌ها آنها را به این سمت و آن سمت بکشانند، در هر وادی سرگردانند. به علاوه شاعران معمولاً مردان بزمند، نه جنگاوران رزم؛ و اهل سخندانی نه عمل. لذا در آیه‌ی بعد اضافه می‌کند: آیا نمی‌بینی که آنها سخنهایی می‌گویند که بدان عمل نمی‌کنند؟ **(انهم يقولون ما لا يفعلون)**.

ولی از آنجا که در میان شاعران افراد پاک و هدفداری پیدا می‌شوند که اهل عمل و حقیقت اند و دعوت کننده به راستی و پاکی، لذا قرآن برای اینکه حقّ این هنرمندان با ایمان و تلاشگر صادق ضایع نگردد، با یک استثناء صف آنها را از دیگران جدا میکند و می‌گوید: **الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات...** مگر کسانی که ایمان آورند و عمل صالح انجام دهند. شاعرانی که هدفشان تنها شعر نیست، بلکه در شعر هدفهای الهی و انسانی می‌جویند. شاعرانی که غرق در اشعار نمی‌شوند و غافل از خدا، بلکه خدا را بسیار یاد می‌کنند و اشعارشان مردم را به یاد خدا وامی‌دارد: **«و ذکر والله الا کثیراً»** و: **«انتصروا من بعد ما ظلموا»**.

بدین ترتیب، قرآن چهار صفت برای این شاعران با هدف بیان نموده است: ایمان، عمل صالح، بسیار به یاد خدا بودن، در برابر ستمها به پا خاستن و از نیروی شعر برای دفع آن کمک گرفتن. بدون شک ذوق شعر و هنر شاعری مانند همه‌ی سرمایه‌های وجودی انسان، در صورتی ارزشمند است که در مسیر صحیح به کار افتد و از آن بهره‌گیری صحیح و سودمند یا مثبت و سازنده شود، اما اگر به عنوان

یک وسیله مخرب برای ویران کردن بنیان اعتقاد و اخلاق جامعه و تشویق به فساد و بی بند و باری مورد استفاده واقع شود و یا انسانها را به پوچی و بیهودگی و خیال پروری سوق دهد یا تنها یک سرگرمی بی محتوا تلقی گردد، بی ارزش و حتی زیانبار است. با این جمله پاسخ این سوال روشن می‌شود که بالاخره از آیات فوق چنین می‌فهمیم که شاعر بودن خوب است یا بد؟ زشت است یا زیبا؟ و اسلام با شعر موافق است یا مخالف؟ پاسخ این سخن آن است که ارزیابی در این زمینه روی هدفها و جهت‌گیری‌ها و نتیجه‌هاست. متأسفانه در طول تاریخ از شعر سوء استفاده فراوان شده است و این ذوق لطیف الهی در محیطهای آلوده آنچنان به ننگ کشیده شده است که گاه از موثرترین عوامل فساد و تخریب بوده است. مخصوصاً در عصر جاهلیت که دوران انحطاط فکری و اخلاقی عرب بود، شعر و شراب و غارت همواره در کنار هم قرار داشتند. ولی چه کسی می‌تواند انکار کند که اشعار سازنده و هدفدار در طول تاریخ حماسه‌های فراوان آفریده است، و گاه قوم و ملتی را در برابر دشمنان خونخوار و ستمگر آنچنان بسیج کرده است که بی پروا از همه چیز، بر صف دشمن زده و قلب او را شکافته اند؟ ولی افسوس که در طول تاریخ این هنر بزرگ و ذوق لطیف ملکوتی که از زیباترین مظاهر آفرینش است توسط گروهی آلوده گشته و از اوج آسمان به حسیض مادیگری سقوط کرده است. آنقدر دروغ گفتند که ضرب المثل معروف (احسنه اکذبه) (بهترین شعر، دروغترین آن است) به وجود آمد. گاه آن را در خدمت ظالمان و جباران در آوردند و به خاطر صله‌ی ناچیزی آنچنان تملق و چاپلوسی کردند که اندیشه آنان نه کرسی فلک را زیر پا نهاد، تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند. و گاه آتش جنگ‌هایی را با اشعار خود برافروختند و صفحه زمین را از خون بی‌گناهان رنگین ساختند، ولی در مقابل، شعرای با ایمان و پرهمتی بودند که این قریحه ملکوتی را در طریق آزادی انسانها و پاکی و تقوا و مبارزه با دزدان و جباران و غارتگران به

کار گرفتند و به اوج افتخار رسیدند. قرآن درباره اینها می‌گوید: **الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و ذكروا الله كثيراً و انتصروا من بعد ما ظلموا**^۱.

اصولاً در تاثیر گذاری و ایجاد تحوّل ودگرگونی توسط شعر هیچ بحثی نیست، اما نکته این است که چرا این تاثیر پذیری در تمامی متون ادبی به چشم نمی‌خورد و گروه خاصی را شامل می‌شود؟ شواهد تاریخی نشان می‌دهند که اصولاً تاثیرگذاری مفید ادبی از ناحیه متونی بوده که بار فرهنگی مثبتی داشته‌اند. زیرا بشر همواره کمال پذیر و کمال جو بوده است و این متون، فضایی را در او تقویت کرده و ابزار این سیر او را در اختیار گذارده‌اند. اعراب روزگار پیامبر(ص) شعر را شکلی محض، زاییده تخیل و پندار می‌دانسته‌اند. به طور جامع تر می‌توان گفت اینان کلامی را به عنوان شعر می‌شناختند که واقعیت خارجی نداشت، اما آیا حضرت پیامبر(ص) و پیروان راستین او نیز در زمره‌ی اینگونه افراد بوده‌اند و آیا کلامی که از ناحیه‌ی ایشان قرائت می‌شده به واقع شعر بوده است؟ شیخ اسماعیل حقی البرسوی در تفسیر روح البیان در تفسیر آیه‌ی مورد بحث می‌نویسد:

نه قرآن شعر است و نه محمد(ص) شاعر است، زیرا شعراء را گمراهان و نادانان تبعیت می‌کنند و اتباع محمد(ص) چنین نیستند، بلکه ایشان رشد یافتگان صاحب نظر و صاحب رأی می‌باشند. شاعران پیرامون رسول الله(ص) و اصحاب او توسط دشمنان هجو می‌شدند، اعراب جاهل و مخالف اسلام آنها را حفظ کرده و در مجالس می‌خواندند و می‌خندیدند. و برخی از مفسرین را اعتقاد بر آن است که شعرا به راه خویش می‌روند و از جمله آنان گمراهان از سنتهای الهی و حق می‌باشند و نه غیر آنها از اهل رشد و هدایت. در مفردات راغب آمده است که شعرت و یعنی مو را شکافتم و از آن استعاره می‌شود که شعرت کذا یعنی او را در دقت، همچون اصابت تیر به مو یا موشکافی یافتم. گفته شده که شاعر به این

۱- تفسیر نمونه، استاد مکارم شیرازی ج ۱۵، صص ۳۸۵-۳۷۷.

خاطر شاعر نامیده شده که زیرک و در شناخت و معرفت دقیق می‌باشد. پس شعر در اصل اسمی است برای علم دقیق در سخن آنها که می‌گویند (لیت شعری) یعنی ای کاش می‌دانستم و در عرف تبدیل شده به اسمی برای کلام موزون و با قافیه و شاعر منحصر می‌شود به سراینده‌ی شعر و سخن خدایتعالی (بل افتراه بل هو شاعر) را بسیاری از مفسرین حمل نموده‌اند به اینکه مشرکین، اتهام زده اند به پیامبر(ص) که او اشعار منظوم و موزون و قافیه دار را به اسم قرآن آورده است تا آنجا که هر لفظی را که در قرآن آمده به نحوی به کلمات موزون و شعر تشبیه کردند. و بعضی را اعتقاد بر آن است که معانی و مفاهیم قرآنی، ثابت و استوار هستند. باز برخی از علمای علم تفسیر گفته‌اند که مشرکین چنین قصدی نداشتند در آنچه که بوسیله آن به پیامبر تهمت می‌زدند و این مطلب از این کلام ظاهر است که قرآن بر اسالیب شعری استوار نیست. حتی اگر از جانب شعرای مسلمان هجوی هم سروده می‌شد، برای یاری و دفاع از اشخاصی بود که مشرکین آنها را هجو نموده بودند، مثل حسان بن ثابت و کعب بن مالک و عبدالله بن رواحه و غیر هم که ایشان از حریم حضرت رسول(ص) حفاظت و حراست می‌نمودند. و حضرت پیامبر(ص) نیز بی شائبه از ایشان حمایت کرده و امر تربیت ایشان را برعهده داشته است.^۱ جمهور علماء و مفسرین را اعتقاد بر آن است که مراد از این آیه منع و بازداشتن از طریقه‌ای است که خدای تعالی این شعرا را بدان وصف نموده است. اما قول اول به حقیقت نزدیکتر است و همین طور به نظم سوره از ابتدای آن تا انتهای آن.^۲

یکی از اندیشمندان معاصر می‌نویسد: «اگر ما چهار آیه‌ی مذکور در پایان سوره‌ی شعرا را با هم در نظر بگیریم، تعریفی که برای شعر ارائه می‌شود این چنین خواهد بود: شعر عبارتست از بیان زیبا و موزون واقعیات با احساسی والا و

۱- روح البیان، حقی بر سوی، تفسیر سوره شعراء، آیات اواخر سوره.

۲- تفسیر کبیر، امام فخر رازی، جلد ۲۳، ۲۴ ص ۱۷۵.

فهمی برین درباره‌ی جهان و انسان چنانکه هستند و انسان آنچنان که باید باشد و جهان آنچنان که می‌تواند برای انسان وسیله‌ی کمال در قلمرو معرفت و عمل بوده باشد. آنوقت چه رسالتی بالاتر از شعر؟ اگر تعریف این است، شعر در نوع خود بی نظیر است»^۱.

در تفسیر بیضاوی در شرح این آیات، استناد به روایتی شده است که طبق آن از ابن عباس نقل می‌شود که منظور از شاعران در این آیه همانا شاعران مشرک است، شعرائی چون زبیری، ابوسفیان بن حارث، بصیرة بن وهب المخزومی و منافع بن عبدمناف و امیه بن ابی الصلت الثقفی. لذا ایشان گفتند: ما می‌گوییم مثل آنچه که محمد(ص) می‌گوید و اشعاری سرودند که به تبع آن عده‌ای جاهل دور ایشان جمع شدند و اشعار در هجو رسول اکرم(ص) بود. پس مراد از شعرا در این آیات آنهایی هستند که شعر، ایشان را از قرآن و معانی والای آن باز داشته است. در حاشیه‌ای که شیخ بهایی بر تفسیر بیضاوی نگاشته، از قول امام باقر(ع) منقول است که ایشان فرمودند: آیا شاعری را تا به حال دیده‌اید که از او پیروی کنند؟ بلکه در این آیات مراد از شاعران کسانی هستند که تفقه می‌کنند برای غیر خدا و گمراه شده و گمراه می‌نمایند. و نیز از امام صادق(ع) نقل است که: مراد از شعراء در این آیات شاعران کفارند که پیامبر(ص) را هجو نمودند، و مردم نادان تبعیت از ایشان کردند. و از امام صادق(ع) منقول است که به یاران خویش فرمودند: به فرزندانان شعر عبدی کوفی را بیاموزید که او بر دین خداست.^۲

از ابی عبدالله(ع) نقل شده که فرمودند: منظور از شعراء در اینجا کسانی هستند که ادعای علم و فقه کردند بدون علم. ایشان گمراه شدند و دیگران را نیز گمراه کردند. این آیات استثنایی دارند، و خدای تعالی در آن می‌فرماید: **الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ...** که منظور شعرای مومنین است و ایشان را با چهار

۱- فصلنامه هنر، شماره ۱، صص ۳۷۰ و ۳۷۱، مقاله‌ی استاد محمد تقی جعفری.

۲- تفسیر روان جاوید، آیت الله ثقفی تهرانی، ج ۴، ص ۱۳۴، جزء ۱۹.

صفت از شعرای دیگر جدا می‌نماید: ایمان - عمل صالح - ذکر کثیر - نصر.^۱
از صحابه‌ی پیامبر(ص) نقل است که وقتی آیه‌ی مزبور نازل شد، عبدا... بن رواحه و کعب بن مالک و حسان بن ثابت با چشمانی گریان به حضور پیامبر(ص) شرفیاب شده و عرض کردند: ای رسول خدا این آیه در حق شعرا نازل شده و ما نیز شاعر هستیم. آن حضرت فرمودند آیه را تماماً بخوانید تا: «الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و من بعد ما ظلموا...» و آنها خوشحال شدند و برگشتند.
حسان بن ثابت روز غدیر قصیده‌ی معروف خود را که مطلع آن این بیت است انشاد کرد:

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيَّهُمْ بَخْمٍ وَاسْمِعْ بِالرَّسُولِ مَنَادِيَا

پیامبر اکرم(ص) به حسان فرمودند: تا وقتی که با زبان شعر، ما را یاری می‌کنی، روح القدس تو را یاری می‌کند.

آورده‌اند روزی حسان در مسجد پیامبر شعری می‌خواند. عمر بن خطاب او را از این کار منع کرد. حسان گفت: تو چه می‌گویی ای عمر؟ من در این مکان مقدس و در حضور پیامبر اکرم(ص) که از تو بسی والا مقام‌تر بود، شعر می‌خواندم و ایشان نه تنها مرا منع نمی‌کرد، بلکه تشویق نیز می‌فرمود. سپس رو به صحابه نموده گفت: آیا رسول خدا(ص) به من و عبدا... رواحه و کعب بن مالک نفرمود که پروردگار شما را با روح القدس تایید می‌کند؟^۲

برخی از معاندین در جهت محکوم نمودن شعر و شاعری به شکل کلی استناد به حدیثی از پیامبر اکرم(ص) می‌نمایند که فرمود: «لَنْ يَمْتَلِيَ جَوْفَ أَحَدِكُمْ قِيحاً خَيْرَ مَنْ أَنْ يَمْتَلِيَ شِعْراً». یعنی اگر درون مرد از چرک زخم پر شود بهتر است از اینکه درون او از شعر پر شود.

۱- تفسیر عیاشی، ذیل سوره شعراء، آیات اواخر سوره. تفسیر شریف لاهیجی علاء بهاءالدین شریف لاهیجی، جلد ۳، صص ۴-۴۰۳.

۲- الاغانی، ابوالفرج اصفهانی، ج ۴، ص ۱۴۷ و ۱۴۸.

در صحیح نجاری از قول عایشه نقل است که گفت: آنچه رسول الله (ص) فرموده بودند حفظ نشده و اصل حدیث این چنین است: «لأن یمتلی جوف احدکم قیحاً و دماً خیر من ان یمتلی شعراً هجیت به». یعنی آن شعری که به واسطه‌ی آن پیامبر هجو شود نهی شده از این که حفظ شود، و اشخاصی که این مساله را نمی‌دانند قول ابی هریره را در این خصوص حجت قرار داده‌اند که شخص پیامبر (ص) از شعر و شاعری کراهت داشته‌اند و این قول با اقوال بسیاری که روایان حدیث استحباب شعر و شاعری نزد پیامبر (ص) نقل نموده‌اند، منافی است.

از انس بن مالک نقل شده است که گفت: پیامبر در مدینه یک روز صبح از منزل خارج شد، و مهاجرین و انصار در حال کندن خندق بودند. پس پیامبر (ص) فرمود:

اللهم ان العیش، عیش الاخره فاغفر للانصار و المهاجره

بارالها لذت و خوش و شادی لذت آخرت است. خدایا انصار و مهاجرین را ببخش.

انصار گفتند:

نحن الذین بايعوا محمداً علی الجهاد ما بقیناً ابداً

انصار جواب دادند: ما کسانی هستیم که از جان و دل با محمد (ص) بر جهاد و در راه اسلام بیعت کرده‌ایم و تا هنگامی که زنده‌ایم بر این پیمان باقی خواهیم ماند.^۱

و در سنن بیهقی از عایشه روایت شده است که گفت: پیامبر (ص) هیچ نوعی شعری جمع نکرد، مگر یک بیت:

تفأل بما تهدي یکن فلقلها یقال لشیء کان الاتحقق^۲

۱- فضائل الخمسه، سید مرتضی حسینی فیروز آبادی، ج ۱، ص ۲۹۸.

۲- فضائل الخمسه، سید مرتضی حسینی فیروز آبادی، ج ۱، ص ۱۷۲ و سنن بیهقی، ج ۷، ص ۱۴۳.



در کتاب کامل بهایی نقل است که عمروعاص شعری سرود و رسول خدا(ص) را در هفتاد بیت هجو کرد. پس حضرت(ص) فرمود: **اللهم لا احسن الشعر، فالعنه بکل بیت لعنه**. خدایا شعر خوبی نگفته است، پس او را به هر بیت لعنتی نصیب کن.^۱

از امام رضا(ع) روایت است که آن حضرت(ع) پیامبر(ص) را به خواب دید که مولای مومنان علی(ع) و فاطمه(س) و حسن و حسین(ع) نیز همراه او بودند و در مقابل ایشان سید حمیری شسته و قصیده خود را که در رثای زید بن علی(ع) سروده بود می‌خواند. موقعی که سید از خواندن آن فارغ شد، پیامبر رو به فرزند عالیقدرش امام رضا(ع) نمود و فرمود: **«احفظ هذه القصيدة و امر شیعتنا بحفظها و اعلم ان من حفظها و ادمن قراءتها، ضمنت له الجنة علی الله تعالی**. این قصیده را حفظ کن و به شیعیان ما امر کن آن را حفظ نمایند و آنان را آگاه کن که هرکس آن را حفظ و به خواندن آن مداومت کند، من بهشت را برای او ضمانت می‌کنم از سوی خدایتعالی»^۲.

مشاهده می‌کنیم که وقتی «حسان بن ثابت» قصیده‌ی غدیریه‌ی خویش را در روز غدیر خم سرود، پس از معرفی علی(ع) به عنوان وصی از جانب پیامبر(ص)، رسول اکرم(ص) خطاب بدو گفت: «مادام که ما را به زبانت یاری می‌دهی روح القدس تو را یآوری می‌نماید». و اینکه رسول(ص) در دعا برای حسان شرط قائل می‌شود به خاطر آگاهی او از عاقبت امر حسان در اختلاف با اهل بیت(ع) بود، والا دعا را برای او مقید نمی‌ساخت و به طور مطلق دعا می‌نمود.^۳ یا می‌بینیم که در مجلسی که عثمان بر پا نموده است، ابوذر غفاری آن صحابی بزرگوار پیامبر(ص) به روی شاعر خاک می‌پاشد، و در این خصوص به گفته‌ی پیامبر

۱- کامل بهایی، عبادالدین طبری، ج ۲، ص ۲۲۸.

۲- شخصیت و قیام زید بن علی، رضوی اردکانی، صفحه ۳۳۷. و قصص العلماء، تنکابنی، ص ۲۴۱.

۳- ارشاد، شیخ مفید، ص ۱۶۱، صراط المستقیم، ج ۱، ص ۳۰۴-۵.

تمسک می‌جوید که فرمود: «احثُوا التُّرَابَ عَلَى وَجْهِهِ الْمَدَاحِينَ». یعنی به صورت مداحان متملق و چاپلوس خاک بپاشید.^۱

این حکایات و داستانها به خوبی دیدگاه پیامبر در خصوص شعر و شاعری را نشان می‌دهد و گویای شخصیت هنر دوست آن حضرت (ص) می‌باشد. و همچنین این روایات ردیه‌ای است بر اشخاصی که او را شاعر به معنای زشت آن و قرآن را شعر به معنای مذموم آن معرفی کرده‌اند. بی شک ذوق شعر و هنر شاعری مانند هر سرمایه‌ی معنوی دیگر در صورتی ارزشمند است که در مسیر صحیح به کار افتد و از آن بهره‌گیری مثبت و سازنده شود. اما اگر به عنوان وسیله‌ای مخرب برای ویران نمودن بنیان اعتقاد و اخلاق جامعه مورد استفاده واقع شود و یا نوعی پوچی و بیهودگی و تن‌پروری را در میان جوامع زنده کند، و یا به عنوان سرگرمی بی‌محتوا تلقی شود، بی ارزش و حتی زیانبار خواهد بود.

چنانکه پیشتر اشارت رفت به نظر می‌آید که برخی از مفسرین در فهم کلی و واقعی آیه به اشتباه گراییده‌اند و تصور کرده‌اند که خدایتعالی وقتی که اتهام شاعر بودن پیامبر اکرم (ص) را نفی می‌کند، می‌خواهد شعر را نیز نفی کند که این فرض صحیح نیست. خود شعر بما هو شعر نفی نشده و عقلاً و شرعاً نیز صحیح نیست که نفی گردد، چرا که شعر مجموعه‌ای است از کلمات و کلمات به صرف کلمه بودن نفی نمی‌توانند شد، بلکه معنایی که از آن کلام به دست می‌آید و مفهومی که اراده می‌شود می‌تواند مورد ارزیابی قرار گیرد و آنگاه نفی شده یا مورد قبول واقع شود. در روایتی از حضرت رسول (ص) نقل است که: در جواب پرسش عده‌ای که آیا شعر خوب است یا بد، فرمودند: «کلام حسنه حسن و قبیحه قبیح». یعنی شعر کلامی است که خوب آن خوب و بدش نیز بد می‌باشد.^۲

شعر در نفس خویش هم بد نیست ناله‌ی من زخست شرکاست

۱- هفت اورنگ، جامی، ص ۱۳۹.

۲- امثال و حکم، علامه دهخدا، ج ۱، ذیل: ان من الشعر لحکمه.

شعر آفرینش است و شاعر، آفریدگار، و رسالت این دو آفرینش هر آن چیزی است که خداوند ایجاد آن را به انسان محوّل نموده است. شعر حقیقی سیر و سلوکی است با گامهای تفکّر و احساس در جاده‌ی رشد و پویایی. شعر حقیقی پلی است میان انسان و معنویت، و شعر ما تجلّی تام و تمامی از تلقّیها و برداشتهای معنوی است. حقیقت دینی به مثابه‌ی آبشخور امر معنوی، بیشترین تجلّیات را در ادبیات شعر داشته و دارد و ادبیات ما مملو از معارف و مفاهیم معنوی است. بر مبنای باورهای اسلامی و نگرش توحیدی، شاعران متعهد و موحد در پرتو ایمان، اندیشه، عمل صالح، مدد جستن از یاد خدا و امدادهای ماورایی، می‌توانند به بیان و تصویر معانی دقیق پرداخته و سخن را تا حد اعجاز، تعالی بخشند. از این دیدگاه شاعر می‌تواند با بیان اندیشه‌های والا و معرفتهای برین، آدمیان را در طی طریق کمال روحی و پالایش روانی راهبر و رهیار باشد. و این چنین است که می‌بینیم: «جمهور مسلمین را عقیده بر اباحه شعر است».^۱

خداوند اگر ادب را ارج می‌نهد و شعر را تشویق می‌کند، برای آن است که انسان را تحوّل بخشد و متعالی کند. برخلاف ادّعای آنان که ایمان را مخالف ادب و هنر معرفی می‌کنند، می‌بینیم که رهبران و بزرگان این دین چنان تعاریفی از شعر و ادب داشته‌اند و چنان حمایتی از ادیبان و شاعران کرده‌اند که در هیچ مکتب دیگری نمونه‌ی آن را نمی‌توان سراغ جست.

قرآن شریف، خود، یک اعجاز ادبی است و هندسه کلمات در این کتاب، بی‌نظیر است. دعوت قرآن به معارضه‌ی ادبی چهارده قرن است که با سکوت بزرگترین ادیبان و شاعران بی‌پاسخ مانده است. این کتاب، علاوه بر آنکه معجزه‌ای ادبی است، خود به شعر و ادب بها داده و از ادیبان و شاعران مسلمان تجلیل می‌کند. خداوند تعلیم بیان را به عنوان امری ارزشمند به خود نسبت می‌دهد. در اولین سوره نازله، از خواندن سخن به میان آمده است.

۱- تفسیر روح البیان، شیخ اسماعیل حقی الموسوی، ج ۶، ص ۳۱۴، بیروت.

سوره‌ی علق، نخستین سوره‌ی نازلۀ قرآن کریم چنین آغاز می‌شود:

بسم ا... الرحمن الرحيم

اقرا باسم ربك الذي خلق... الذي علّم بالقلم. علّم الانسان ما لم يعلم...

(قرآن کریم، سوره علق، آیات ۱-۵)

به نام خداوند بخشنده مهربان. بخوان ای پیامبر. به خوان بنام خدای آفریدگار... به نام خداوندی که تعلیم نوشتن کرد و آموخت انسان را آنچه که نمی‌دانست.

و در سوره رحمان تعلیم بیان را خداوند تبارک به خود نسبت می‌دهد:

بسم ا... الرحمن الرحيم. الرحمن. علم القرآن. خلق الانسان. علّمه البيان...

(قرآن کریم، سوره الرحمن، آیات ۱-۴)

آنچه که بعضی در مورد مخالفت قرآن با شعر به استناد آیات آخر سوره شعرا گفته‌اند، دور از حقیقت است. با نگاهی به تفاسیر در می‌یابیم که عموم مفسران بر تکریم و بزرگداشت شعر و شاعران متعهد تاکید دارند و اکثریت قریب به اتفاق آنان بر آنند که آیه‌ی ذم شاعران در اواخر سوره شعراء، شاعران کافر را در بر می‌گیرد و همان گونه که از استثنای خود آیه استفاده می‌گردد، قرآن کریم به صراحت صف شاعران مومن و متعهد را از ناباوران و شرک پیشگان جدا می‌کند. مفسران تصریح کرده‌اند که قسمت دوم این آیات در مدح شاعران مسلمان و متعهد است.

از جمع بندی سخنانی که مفسران بزرگ در این زمینه بیان داشته‌اند می‌توان به نتایج زیر در مورد آیات فوق الذکر رسید:

۱- منظور از شعرای مورد نکوهش در قسمت اول این آیات، دروغگویان، و شایعه سازان و یاوه سرایان هستند.

۲- آیات تصریح دارند که شاعران به دو دسته‌ی شاعران متعهد و معتقد از یک سو و شاعران ضد ارزش و نا معتقد از سوی دیگر تقسیم می‌شوند.

۳- قرآن کریم شاعرانی که دارای ایمان و عمل صالح بوده و به یاد خدا می‌باشند و از مظلومان دفاع می‌کنند، تأیید کرده و آنان را منصور به نصر حق دانسته است.

این آیات ضمناً ویژگیهای اساسی و ساختارهای بنیادین شعر متعهد را مشخص می‌سازد و روش تفکیک شعر متعهد از شعر غیر متعهد را تبیین می‌کند. مختصات اصلی شعر مذموم و غیر متعهد عبارت است از:

- مورد پسند گمراهان واقع شدن و در پی شهرتهای کاذب بودن.
 - سرگردانی و سرگشتگی و راه به بیغوله‌ها بردن.
 - کاریکاتور کردن واقعیات و گریز از حقایق.
 - عدم دستیابی به یک جهان بینی منسجم و بالنده.
 - طرح مسایل انحرافی و ایفای نقشی مزورانه و منافقانه.
 - رویارویی و ستیز با نیروهای حق جو و توحید گرا.
- از دیگر سوی شعر متعهد و توحیدی دارای ویژگیهایی است که اهم آنها عبارتند از:

- باورمندی به جهان بینی جهان شمول و بالنده.
 - ارتباط با شناختههای منبعث از ارتباط با غیب عالم و عالم غیب.
 - بها دادن به عناصر و اندیشه‌ها و ارزشهای والا و آرمانی در شعر.
 - ایجاد زمینه‌های رشد و تعالی روحی و روانی.
 - تعهد و مسئولیت و جهت‌گیری به نفع مستضعفین و همسویی با نیروهای رشد دهنده و موضعگیری به نفع نیروهای مظلوم تاریخ و عصیان بر ظالمان و ستم پیشگان و تلاش در جهت بهبود مناسبات اجتماعی.
 - سعی در ایجاد زمینه‌های تطهیر و تزکیه درونی و...
- پیامبر(ص) نیز بر جایگاه والای شعر و ادب و مجموعه فرهنگی بشری و بر مسئله تعهد در آن تأکید فرموده‌اند. ائمه‌ی معصومین نیز شعر و شعرا را ستوده و

شاعران را تشویق کرده و خود شعر سروده و به استماع شعر دیگران نشسته‌اند و دعوت به سرودن شعر کرده‌اند.

حضرت رسول (ص) در مورد شعر سخنانی دارند که دریغ است در اینجا به پاره‌ای از آنها اشاره نشود. می‌فرمایند:

- ان من الشعر لحکمة. به راستی شعر حکمت است.^۱
 - الشعر اشرف مایولف. شعر شریفترین چیزی است که نگاشته می‌شود.^۲
 - ان لله تعالى خزائن الحكم و مفاتيحها السنه الشعراء. خداوند را گنج‌هایی است از حکمت که زبان شاعران گشاینده در آنهاست.^۳
 - الشعراء امراء الکلام. شاعران امیران کلامند.^۴
- پیامبر (ص) خود شخصی فصیح بوده‌اند و این معنا از خطبه‌ها، نامه‌ها و سخنانی که از حضرت باقی مانده، به خوبی آشکار است. نقل است که از آن حضرت پرسیده شد: چه کسی شما را ادب آموخت؟ فرمودند: الله ادبني و احسن تاديبی و انا افصح العرب و العجم؛ خداوند ادبم آموخت و نیک ادبم آموخت و من فصیح‌ترین گویندگان عرب و غیر عرب هستم.^۵
- پیامبر (ص) شعرا را تعزیز و تکریم می‌کرد و از شاعران می‌خواست که شعر بسرایند و شاعران مخالف را پاسخ گویند. مورخ معاصر حسن ابراهیم حسن در مورد ارتباط اسلام و شعر می‌نویسد: «اسلام قدر شاعرانی را که از مبادی آن دفاع می‌کردند بالا برد و آنان را به مقامی شایسته رسانید. پیغمبر نیز تشجیعشان می‌کرد و به آنان صله می‌داد و این کار را یکی از اقسام جهاد در راه خدا و یاری

۱- تفاسیر قرآن ذیل آیات آخر سوره شعراء، و: (بحار الانوار محمدباقر مجلسی ج ۷۶ باب الشعراء)، و (معجم احادیث نبوی ج ۳ ص ۱۴).

۲- لباب الالباب، عوفی، ص ۸.

۳ و ۴- لباب، الالباب، عوفی، ص ۸، و امثال و حکم، علامه دهخدا، ج ۱ ص ۳۱۰.

۵- الاختصاص، شیخ مفید، ص ۱۸۷، دفتر انتشارات اسلامی.

حق می‌شمرد. حسان بن ثابت از مقربان پیغمبر بود.^۱

در تفسیر روح البیان آمده است که پیامبر(ص) برای حسان بن ثابت، منبری در مسجد الرسول قرار داده بود که حسان بر بالای آن می‌ایستاد و هرکس که حضرت رسول را هجو کرده بود، هجو می‌کرد. و پیامبر به کعب بن مالک فرمود: **جاهدوا المشرکین باموالکم و انفسکم و السنتکم**. جهاد کنید با مشرکان با مال و جان و زبان خود.^۲

تاریخ، شعر خوانی‌هایی از خود پیامبر را نیز به یاد دارد. در جنگ خندق حضرت در حالی که خاک و سنگ حمل می‌کنند و سراپایشان را گرد و غبار پوشانده است، شعر عبدا... بن رواحه را زمزمه می‌کنند.^۳

هنگام حرکت به خیبر از «عامر بن اکوع» می‌خواهند که پیش از حرکت، از اسب فرود آمده و شعری بخواند و عامر چنین می‌کند. از اسب فرود آمده و اشعاری انشاد می‌کند.^۴

کعب بن زهیر شاعری است که نخست پیامبر را هجو کرده است. پیامبر(ص) با آن رافت و رحمت، بر تمامی مردم مکه رحم می‌آورد جز او: کعب باید از بین برود! کعب که راه گریزی پیش روی خود نمی‌یابد، بهترین راه را پناه بردن به خود رسول ا... (ص) می‌بیند. قصیده‌ای سروده و قصد پیامبر(ص) می‌کند. قصیده لامیه خویش را در مقابل پیامبر انشاد می‌کند. پیامبر(ص) بردی یمانی به او صله می‌دهد.^۵ منوچهری دامغانی در یکی از قصیده‌هایش به این ماجرا اشارتی دارد:

گر مدیح و آفرین شاعران بودی دروغ شعر حسان بن ثابت کی شنیدی مصطفی
ور عطا دادن به شعر شاعران بودی فسوس احمد مرسل ندادی کعب را هدیه ی ردا

۱- تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم، حسن، ج ۱، ص ۴۸۲.

۲- روح البیان، ج ۶، ص ۳۱۶، و: اغانی، ج ۴، ص ۱۴۸.

۳- فضائل الخمسه، علامه فیروز آبادی، ج ۱، ص ۳۱۰ و الغدير، علامه امینی، ج ۱، پیرامون شعر و شاعری.

۴- اسد الغابه، ابن اثیر، ج ۳، ص ۷۳ و گزیده متون ادب فارسی، ص ۳۲.

۵- الشعر و الشعراء، ابن قتیبہ ص ۶۲.

ما حضرت را می‌نگریم که چگونه در مقابل شعر عمویش ابوطالب بی‌تابی می‌کند. هنگامی که پیامبر(ص) طلب باران نمود و خدای باران ببارید، چنین گفت:

بر ابی طالب از خدا نیکی باد. اگر او زنده بود، چشمانش از این حادثه روشن می‌شد. کیست که از او شعری برایمان بخواند؟ عمر برخاست و گفت: شاید این شعر را خواسته‌اید:

و ما حملت من ناقة فوق ظهرها ابرو اوفی ذمة من محمد

- هیچ‌اشتری بر پشت خود نیکوتر و با وفاتر از محمد حمل نکرده است.
رسول اکرم(ص) فرمود: این گفته عمویم نیست، از حسان بن ثابت است.
سپس علی(ع) برخاست و گفت: شاید این شعر را اراده فرموده‌اید:
و ابیض یستسقی الوجوه بوجهه ربیع الیتامی عصمه للارامل
تلوذ به الهلاک من آل هاشم فهم عنده فی نعمة و فواضل

رسول خدا فرمود: آری این است شعر ابوطالب.^۱

و باز در دیگر جای ابولیلی نابغه جعدی را می‌نگریم که بر پیامبر(ص) وارد می‌شود و قصیده دویست بیتی خویش را در حضور پیامبر(ص) انشاد می‌کند. پیامبر مسرور می‌شود و دعایش می‌کند.^۲ و نیز پیامبر را از شعر حسان بن ثابت در غدیر مسرور می‌بینیم.

پیامبر خطاب به حسان که واقعه غدیر را به نظم کشیده است، چنین می‌فرماید: لاتزال یا حسان مویدا بروح القدس ما نصرتنا بلسانک.

ای حسان تا آن هنگام که با زبان خویشان ما را یاری می‌کنی، از یاری روح القدس بهره‌ور باشی.^۳

در جایی دیگر می‌بینیم که در مقام تشویق به مکارم اخلاق امر به تعلیم شعر

۱- الغدیر، علامه امینی، ج ۱، که در ترجمه آن از فصلنامه هنر شماره اول، پاییز ۱۳۶۱، ص ۲۹۴ سود جسته‌ایم.

۲- همان، ص ۲۹۵.

۳- همان، ۲۹۷.

به کودکان می‌فرمایند: علموا اولادکم لامیة العرب فانها تعلمهم مکارم الاخلاق:

فرزندانتان را لامیه العرب بیاموزید که این شعرایشان را مکارم اخلاق می‌آموزد.^۱ پیامبر(ص) پیش از هر چیز بر مسأله تعهد و جهت و هدف در شعر تأکید داشته‌اند و از این رهگذر است که می‌بینیم در بحبوحه‌ی جنگها، در چکاچاک شمشیرها و در هنگامه‌های آتش و خون از شاعران می‌خواهند که به شعر خوانی بپردازند. شاعرانی چون «کعب بن مالک» و «عبدالله بن رواحه» و «حسان بن ثابت انصاری»، پیامبر از آنها می‌خواهد که از سلاح شعر علیه دشمن استفاده کنند، و در مورد اشعاری که سروده‌اند، می‌فرماید: والذی نفسی بیده فکانما تنضونهم بالنبل. قسم به آنکه جانم به دست اوست وقتی هجوشان می‌کنید مانند آن است که با تیرهای سهمگین ایشان را می‌زنید.^۲ و خطاب به حسان بن ثابت می‌فرماید: اهجهم فان جبریل معک: هجوشان کن که روح القدس با تست.^۳ در تفاسیر آمده است که وقتی آیات اواخر سوره شعرا نازل شد، شاعران پیامبر در حالیکه اشک می‌ریختند نزد رسول خدا(ص) رفتند و گفتند: «به تحقیق خداوند هنگامی که این آیه را نازل میکرد می‌دانست که ما شاعریم. پس آن حضرت آیه‌ی الا الذین آمنوا... را تلاوت کردند. پیامبر فرمود: شماید. و در مورد آیه و ذکرُوا... فرمود شماید و در مورد وانتصروا فرمود: شماید».^۴

آری این شاعران بودند که در آن شرایط دشوار پیامبر را نه تنها با جان و مال و سلاح، بلکه با زبان و اندیشه و قلم یاری کردند. بسان تند بادی سهمگین هستی

۱- شرح زوزنی بر معلقات سبع.

۲- نورالثقلین، ج ۴، ص ۷۰-۷۱ و معجم الالفاظ الاحادیث النبوی، ج ۳، ص ۱۳۰ و الاغانی ابوالفرج اصفهانی، ج ۱۶، ص ۱۷۰، ج ۴، ص ۱۴۷ و تفسیر صافی ذیل آیه شعرا.

۳- سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ج ۲، ص ۴۹۵ و اغانی، ابوالفرج اصفهانی، ج ۴، ص ۱۴۹ و ۱۵۰ و تفسیر نورالثقلین، ج ۴، ص ۷۰ و ۷۱.

۴- تفسیر القرآن الکریم، عبدالله... شبر، ص ۳۶۲، بیروت.

دشمن را به بازی گرفتند و چونان شراری سوزان و گدازنده خرمن کفر و شرک و طغیان را سوختند و به خاکستر مبدل ساختند و بر ویرانه‌های آن، کاخ رهایی انسان را بنا کردند. رایت اهرمن را از فراز کعبه آمال ناس به زیر کشیدند و درفش همواره سبز توحید را بر بام سرای تاریخ افراختند. اینان بودند که سوار بر توسن شعر به فتح سنگرهای شب پرستان شتافتند و به گاه یورش دشمن در سنگر ایمان به دفاع پرداختند. شیران روز بودند و زاهدان شب و مصداق *الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و ذکرُوا الله کثیرا*.

حتی به تعبیر مرحوم علامه امینی، روح دینی چنان دل‌های مردم مجتمع آن روز را مسخر نموده و با روحشان آمیخته بود، که زنان مسلمان را نیز تحت تاثیر قرار داد و آنان نیز در این زمینه هنرنمایی‌هایی نمودند و پرده نشینی و حجاب، آنان را از دفاع از حریم مقدس دین توحید باز نداشت و با سرودن اشعاری از پیامبر دفاع کردند.^۱

شیر زنانی چون: خدیجه همسر پیامبر(ص)، فاطمه دخت گرامی ایشان، سعدی بنت کریز، امّ سلمه همسر پیامبر، عاتکه بنت کریز، شیما بنت حارث، خنساء بنت عمر، امّ ایمن و دیگران.

پس از پیامبر، جانشینان آن حضرت نیز بر نقش شعر و شاعران تکیه و تاکید داشتند. امیرالمومنین(ع) و تمامی فرزندان او، خود شعر می‌سروده اند و دعوت به سرودن شعر داشته‌اند و حمایت از شعر و شعرا می‌کرده‌اند. از امام علی(ع) دیوان شعری به جاست که به نظر محققان در ادبیات عرب مسلماً بسیاری از اشعار آن از خود حضرت است. امام حسن(ع) و امام حسین(ع) شاعران را تشویق و ترغیب می‌فرمودند.^۲ امام سجاد نیز شاعران را دعوت به شعر سرایی برای زنده نگه داشتن

۱- الغدير، علامه امینی، ج ۱، بخش شعر و شاعران.

۲- بحارالانوار، علامه مجلسی، ج ۳۴ صص ۳۴۰ تا ۳۴۵ و ج ۴۴ صص ۱۸۹ و ۳۷۴ و اعیان الشیعه، سید محسن امین عاملی ج ۴ ص ۱۰۸ و المعجم فی معاییر اشعار العجم، شمس قیس رازی ص ۴۵۴.

تشیع و یاد شهدای کربلا و پیام انقلاب حسینی می‌فرمودند.^۱ امام محمد بن علی و امام جعفر بن محمد الصادق نیز با شعرایی چون کثیر عزه و دیک الجن و سید حمیری و کمیت اسدی رابطه داشتند.^۲ خود شعر می‌سرودند و آنان را نیز تشویق به سرودن شعر می‌نمودند.

امام جعفر بن محمد الصادق (ع) می‌فرمایند: علموا اولادکم شعر العبدی فانه علی دین الله. فرزندانان را شعر عبدی کوفی بیاموزید که او بر دین خداست.^۳ امام علی بن موسی الرضا (ع) نیز بر روش پاکان خاندان وحی با شاعران انس و الفت داشت. امام به خاطر همین علاقه به شعر و شاعران با توجه به نقش سترگ شاعران در جامعه انسانی و اهمیتی که بر شعر مترتب است، دعبل خزاعی شاعر بزرگ شیعی را به خاطر سرودن قصیده‌ی تائیه‌ی بلند و نغز و معروفش مورد اکرام و تفقد قرار داده، و جامه‌ی شخصی خویش را به همراه هزاران درهم به عنوان صله به او بخشید و از او خواست تا از خود امام (ع) نیز در طی ابیاتی یاد کند و حتی به آن قصیده بیتی نیز افزود.^۴ سایر امامان و بزرگان اهل بیت نیز شعر سروده و می‌خواندند و شاعران را اعزاز و تکریم می‌نمودند. علامه بزرگوار مرحوم آیت ... شیخ عبدالحسین امینی در مورد ارتباط ائمه و شعر و شعرا مطلب جالبی

۱- ارشاد، شیخ مفید ج ۲ ص ۱۵۰ و امام حسن و امام حسین، امین عاملی ص ۲۵۹، ۲۶۰ و منتهی الامال، شیخ عباس قمی ۵۱۴ و ۵۲۹ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ادبیات انقلاب در شیعه، صادق آیینه وند ص ۳۰، ۴۶ و ۵۴ و ترجمه الغدیر ج ۴ ص ۱۶ و ۱۷.

۲- الادب فی ظل التشیع، عبدا... نعمه ص ۱۵۵، ۱۶۴ و ترجمه‌ی الغدیر علامه امینی، ج ۲ و ۳ و منتهی الامال، شیخ عباس قمی، صص ۶۷۶ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۴۸ و ۷۳۹ و ادبیات انقلاب صادق آیینه وند صص: ۳۸ و ۳۹ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۷۵ و ۷۹ و بحالانوار، مجلسی ج ۷۶ صص: ۹۱ و ۲۹۱ و ۳۰۰ و الاغانی، ابوالفرج اصفهانی ج ۷ ص ۲۵۴ و مجالس المومنین قاضی نورا... شوشتری ج ۲ بخش شاعران عرب.

۳- بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۷۶، ص ۲۹۳ و تفسیر روان جاوید، آیت ... فقید ثقفی تهران ج ۴ ص ۱۳۵ و تفسیر نورالثقلین ج ۴، ص ۷۱.

۴- الاغانی ابوالفرج اصفهانی، ج ۲، صص ۱۰۲ و ۱۰۳ و منتهی الامال محدث قمی، صص ۵۲۹، ۵۲۵ و تحقیق در اربعین، فاضی طباطبائی تبریزی، صص ۴۸۰-۴۰۰ و عیون الاخبار الرضا، شیخ صدوق، ص ۵۱۲ و مجالس المومنین قاضی نورا... شوشتری ج ۲، ص ۵۱۸.

دارند: این دعوت روحی که به وسیله شعر انجام می‌گرفت و از تایید قرآن و حدیث هم برخوردار بود در زمان امامان معصوم نیز چون زمان پیامبر(ص) برقرار بود و مردم آن روز از شعر شاعران اهل بیت قلوبشان مسخر می‌گشت و حقایق مکتب امامت با جانشان آمیخته می‌شد. همواره شعرا از نقاط دور با قصاید مذهبی و چکامه‌های دینی خود به خدمت ائمه مشرف می‌شدند و مورد تفقد و اکرام ایشان واقع می‌گشتند. اهمیت شعر به جایی رسید که بر پا کردن مجلس شعر و صرف وقت نمودن به خاطر آن در مکتب اهل بیت جزو طاعات شمرده می‌شد و گاهی بعضی اشعار نغز در شریفترین اوقات خوانده و بر بزرگترین اعمال عبادتی مستحبی مقدم می‌شد. نظر به همین فواید که بر شعر مترتب بود، شعرای اهل بیت پیوسته موردخشم و غضب مخالفین قرار می‌گرفتند و از کید و دسیسه‌های دشمنان در هراس بودند و گهگاه به مقتضای موقعیت و برای حفظ جانشان از خانه و زندگی آواره می‌شدند و در گوشه‌ای با رنج و مشقت به سر می‌بردند، و اگر دستگیر می‌شدند، مشمول هرگونه شکنجه بودند. زبانشان بریده می‌شد، تبعید می‌شدند، به زندان می‌رفتند و در آخر هم مرگ نصیبشان می‌گشت. فقهای امت اسلامی و زعمای مذهب نیز که از سیره معصومین پیروی می‌کردند، در راه خدمت به دین و حمایت از حریم و ناموس مذهب و حفظ حراست مآثر اهل بیت به پا خاستند تا در اجتماع خود نام ائمه را رواج دهند. آنها نسبت به شعرای اهل بیت توجه می‌نمودند و با دادن جایزه، موجبات تشویقشان را فراهم می‌کردند و همچنانکه به تالیف کتب فقهی و معارف اسلامی اهمیت می‌دادند، به تدوین کتب شعری و تشریح فنون ادبی می‌پرداختند تا اصول شعر و ادب تقویت شوند، جاوید بمانند.^۱

اگر مطالعه‌ای دقیق و عمیق در مجموع آیات و احادیث و اخباری که در رابطه با شعر به دست ما رسیده است، صورت گیرد، یک نکته مهم آشکار خواهد شد و

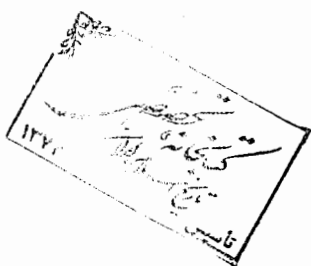
۱- الغدیر، علامه امینی ج ۱. مقدمه (بخش شعر و شاعران)

آن اینکه خاندان وحی و اصولا اسلام بیش از هر چیز از شعر و شعراء تعهد می‌خواسته‌اند و بیشتر وجهت شعر برایشان اهمیت داشته است و سپس مسایل دیگر نزدشان مطرح می‌شده است، زیرا این شعر است که آگاهی می‌بخشد، راه راست را می‌نمایاند و به سوی حقیقت می‌خواند و شعله‌های آن را در دلها مشتعل می‌سازد. در این نوع شعر، هدف کلی نشر اندیشه‌های آرمانی و فرهنگی و دینی است و مبارزه با هر که و هر چه که مانع تحقیق این آرمان گردد و شاعران شیعه به راستی که چه خوب از پس این کار برآمدند.

استاد شهید مرتضی مطهری در مقاله خطابه و منبر خویش اشارات جالبی به پیوند تشیع و شعر دارند «که فرازهایی از آن را با هم از نظر می‌گذرانیم. نام امام حسین(ع) شعار انقلاب علیه ظلم گشت و یک عده شاعر انقلابی به وجود آمدند. کمیت اسدی به وجود آمد. دعبل خزاعی به وجود آمد... آنها مکتب امام حسین را نشان می‌دهند. کمیت اسدی با همان اشعارش بیشتر از یک سپاه برای بنی‌امیه ضرر داشت... شعر می‌گفت که تکان می‌داد دنیا را. تکان می‌داد دستگاه خلافت وقت را»^۱.

برای مثال به این چند بیت از شاعر بزرگ و شهید شیعه، ابن رومی توجه کنید:

- ای بنی عباس، به سبب پستی و دنائت ذاتی خود جنایت کنید و آنچه را که در صندوق بیت المال است چپاول کنید.
- صبر کنید تا حق روزی به اهلش باز گردد، آنگاه شما به جای آل ابیطالب سختی و زجر خواهید دید.
- آیا شایسته است که آنان گرسنگی بکشند، ولی اطرافیان شما از شدت سیری نزدیک به ترکیدن باشند.^۲



۱- مجموعه گفتارها، مرتضی مطهری، ج ۱، ص ۱۲۶، ص ۱۲۶۱.

۲- شیعه و زمامداران خود سر، محمد جواد مغنیه، ص ۱۹۸.

و یا این ابیات دعبل خزاعی شاعر محبوب امام علی بن موسی الرضا(ع):

لا اضحک... سن الدهروان ضحکت و آل احمد مظلومون قد قهرؤا
مشردون نفؤا عن عقردارهم کانهم قد جنوا ما لیس یغتفر

اگر روزگار بخواهد بخندد، خداوند لبانش را به خنده مگشاید که آل محمد(ص) از آن ظلم و ستم بی‌شمار دیدند.

آنان از منازل خویشان تبعید شدند و تو گویی جنایتی کرده‌اند که قابل بخشایش نیست.^۱

شیخ محمد جواد مغنیه در مورد دعبل می‌نویسد: «اشعار مصیبت دعبل مشهور به قصیده‌ی تاییه یک سکه تاریخی است که تا ابد باقی خواهد ماند. این قصیده روش خونریزی وحشتناک بنی امیه را منعکس ساخته است. رمز شهرت این قصیده آن است که پرده از روی حقایق مصیبت زدگان بر می‌دارد. از آن روزی که این اشعار منتشر شد قدرت بنی عباس به ضعف گرایید».^۲

جریانات سیاسی روز، وضعیت دردبار اجتماعی و اقتصادی مردم و مصایبی که بر خاندان وحی وارد می‌شد در رشد و تعالی و تکامل ادب شیعی نقش اساسی داشت. این امور باعث می‌شد که ادب شیعی خود را بیش از پیش بنمایاند. شش انقلاب بزرگ چون:

- ۱- قیام ابا عبدا... الحسین که به شهادت او و اصحابش انجامید.
- ۲- قیام مختار ثقفی در خونخواهی امام حسین(ع) و یارانش.
- ۳- قیام زید بن علی بن الحسین که به شهادت او و یارانش انجامید.
- ۴- قیام یحیی بن زید و شهادت او.
- ۵- قیام و نهضت توأیین.
- ۶- قیام عبدا... نواده جعفر بن ابی طالب در زمان حکومت مروان اموی که

این قیام نیز به شهادت او و یارانش انجامید، تاثیری ژرف و بسزا در ادبیات شیعه به جای گذاشت و آن را غنا و عمق بیشتری بخشید و دل ایشان را سرشار از کینه و خشم نسبت به امویان کرد.

با توجه به این تاریخ سراسر خون و حماسه و مبارزه است که بزرگان ادبیات به عرب ستایش شعر شیعی پرداخته‌اند. محقق بزرگ معاصر حناالفا خوری در کتاب خویش تاریخ الادب العربی درباره شعر شیعی چنین می‌نویسد: «شعر شیعه، شعر خشم و اندوه بود که به صورت هجا و مدیحه و رثا و احتجاج و تصویر و ابتهاج سروده می‌شد و پیروان خود را به جهاد در راه خلافت علویان دعوت می‌کرد».^۱

جرج جرداق نیز از کسانی است که نسبتاً ادبیات شیعه را خوب درک کرده‌اند. این نویسنده گرانقدر مسیحی در کتاب امام علی به ادبیات شیعه می‌پردازد و فصلی را به عنوان ادب التمرّد اختصاص به ادب شیعی می‌دهد و می‌نویسد: «شیعیان از دو عاطفه نیرومند برخوردار بودند که ادب شیعه نیز از این دو عاطفه سرچشمه گرفته است. خشم شیعه به خاطر تهاجم طاغوتیان اموی و عباسی بر مسند خلافت بود. آنان می‌دیدند که چگونه نالایقان بر جان و مال و ناموس مسلمین مسلط بوده‌اند. خشمگین شعر و نثرشان را برای کوبیدن ظلم به کار می‌گرفتند، هر چند می‌دانستند مرگی فجیع در انتظارشان است، اما با این حال دست از مبارزه بر نمی‌داشتند و به قیمت جان، شعر مبارزه می‌سرودند».

چنین بود که هر حکومتی، از شعرای شیعه بیش از یک لشکر می‌ترسید و سعی در آرام نمودن آنان به هر نحو ممکن همچون تطمیع، تهدید، زندان، شکنجه و قتل و غارت داشت. نقش این شاعران در بیداری افکار و آگاهی دادن به مردم و تهییج آنان به قیام و انقلاب علیه حکام وقت نقشی سترگ است و چنین است که امامان دین این همه تاکید بر تشویق و ترغیب و حمایت از شعر و شاعران دارند.

۱- تاریخ ادبیات عرب، حنا فاخوری، ترجمه آیتی ص ۲۰۶.

شعر حقیقی شعر متعهد است و نه مطلق شعر. شعر حقیقی شعر حماسه است و نه تملق. شعر حقیقتی متعالی است و نه مدیحه‌ای پست. پیامبر(ص) در این باب می‌فرمایند:

«إذا مدح الفاجر اهتز العرش و غضب الرب».

- هنگامی که فاجری مدح شود عرش می‌لرزد و خداوند خشم می‌گیرد.^۱ شعری که نهی از معارف توحیدی و اندیشه‌های آرمانی باشد همان است که پیامبر معصوم درباره آن فرموده است: اگر سینه شما از چرک پر شود، بهتر از آن است که از شعر پر گردد.^۲ و روشن است که این شعر، چه شعری است که چنین مذموم واقع شده است زیرا همین معصوم در مورد شعر متعهد می‌فرماید: «کسی در مورد خاندان ما شعری نمی‌گوید مگر آنکه موید به نصر روح القدس می‌گردد».^۳ و در جای دیگر می‌فرماید: ما قال قائل فینا بیت شعراً الا و قد بنی الله له بیتا فی الجنة. هیچ شاعری در مورد ما شعر نمی‌سراید مگر آنکه در مقابل هر بیت آن خداوند او را خانه‌ای در بهشت اعطا می‌فرماید.^۴

«حسن ابراهیم حسن» نویسنده و محقق معاصر در مورد پدیده انقلاب و انقلاب‌گیری در ادب شیعه می‌نویسد: «گروه‌های دینی همچون شیعه و معتزله که در قرن اول هجری پدید آمدند و در عصر اول عباسی رشد کردند و اتباعشان را به مقاومت و ثبات در قبال ستم دشمنان هیجان می‌دادند».^۵ و: «در اواخر دوران اموی که دعوت اهل بیت قوتی گرفت، علویان و عباسیان همدل و هم سخن بودند و چون خلافت به خاندان عباس رسید، علویان دانستند که فریب خورده‌اند. شمشیر می‌کشیدند و قیام می‌کردند و کشاکش دو خاندان بر سر قدرت و خلافت

۱- بحارالانوار، علامه محمدباقر مجلسی ج ۷۳، ص ۲۹۴.

۲- بحارالانوار، ج ۴۳، به نقل از رجال کشی، ص ۱۸۴.

۳- عیون الاخبار الرضا، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۷.

۴- عیون الاخبار الرضا، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۸.

۵- تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ترجمه پاینده، ج ۲، ص ۲۹۴.

در میدان شعر و ادب استمرار داشت و بسیاری از شاعران که دل با علویان داشتند به یاری ایشان برخاستند. کشاکش دو خاندان در ناحیه کلام وفقه و حدیث اثرها داشت.»

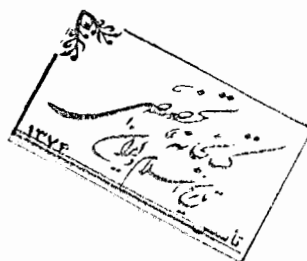
آری چنین است ادب شیعی، ادب تمرد، ادب مبارزه، تعهد، حماسه، شور، شعور، عشق، عرفان، سیاست و تاریخ ادبی همچون خورشید روشنگر و گرمی‌بخش، همچون کوه استوار و بلند و چونان رودی جاری و خروشان. رودی که هزار و چهار صد سال است از قلل بلند عشق سرچشمه گرفته و در دشتهای صحاری تفتیده تاریخ جاری است و به هر کجا که گام می‌نهد و از هر دیاری که می‌گذرد، از آبادی و آبادانی سراغ می‌دهد و به هر وادی که قدم می‌گذارد با زمزمه‌های ملکوتی خویش سرود بیداری و رستگاری را بر لبها مترنم می‌سازد. شعری که صور در کالبد نیمه‌جان تشنگان معرفت و محبت می‌دمد و آنان را هدایت می‌کند و به مبارزه در راه اندیشه توحیدی فرا می‌خواند.

امام بودن و سرودن

«علی بن ابیطالب (ع)»

«اما کتاب نهج البلاغه که نازله‌ی روح است برای تعلیم و تربیت ما خفتگان در بستر منیت و در حجاب خود و خودخواهی، خود معجونی است برای شفا و مرهمی است برای دردهای فردی و اجتماعی و مجموعه‌ای است با ابعادی به اندازه ابعاد یک انسان و یک جامعه بزرگ انسانی از زمان صدور آن تا هر چه تاریخ به پیش رود».

امام خمینی(ره)



قال رسول الله (ص): لوان الرياض اقلام و البحر مداد و الجن حساب و الانس كتاب ما احصوا فضائل علی بن ابی طالب (ع).

پیامبر (ص) فرمود: اگر بستانها همه قلم شوند و دریاها به تمامی سیاهی و مرکب گردند و همه‌ی افراد جن حساب کننده شوند و جمله افراد نویسنده گردند فضائل علی بن ابی طالب (ع) را به تمامی نتوانند برشمارند.^۱

مورخین اسلامی میلاد مسعود آن اسوه‌ی تقوی و مردانگی را سیزدهم رجب‌المرجب سال ۲۹ عام الفیل ۵۶۹ میلادی تخمین زده‌اند. در کیفیت ولادت آن بزرگوار به نقل از زیدبن تعب ریاحی آورده‌اند: من و عباس بن عبدالمطلب نشسته بودیم در برابر کعبه که فاطمه بنت اسد (س) مادر علی بن ابیطالب (ع) بیامد و حامله بود به او و وقت وضع حملش نزدیک بود. برابر خانه ایستاد و نظر به آسمان کرد و گفت: بار خدایا مرا یقین است به تو و به هر چه از نزد تو نبی آورده از انبیاء و رسولی از رسل و به هر کتاب که تو فرستادی و من ایمان دارم به کلام جدّ خود ابراهیم خلیل (ع) و به آنکه او بنا نهاد خانه‌ی تو را. به حق این خانه و آن کس که او را بنا نهاد و به حق مولودی که در بطن من است و با من سخن

۱- انیس المومنین، ص ۴۴.

می گوید و مناجات می کند و مونس من است در سخن گفتن، و او نشانی است از نشانه های تو و دلیلی است از دلایل تو که این ولادت بر من آسان کنی. در خانه گشوده شد و فاطمه به اندرون رفت و از چشم ما ناپدید شد. پس در بسته شد همچنان که بود. قصد کردیم که کسی نزد وی تواند رفت، نتوانست. و جهد کردیم که در بگشاییم، نتوانستیم. آنگه گفتیم: ایمن شد هر که به خدا ایمان آورد. و فاطمه (س) سه شبانه روز در خانه بود. پس فرزند را به دست گرفت و در از بهر وی گشوده شد. چون فاطمه (س) بیرون آمد آن موضع به حالت اول رفت. آنگه گفت: ای قوم! خدای تعالی مرا برگزید و تفضیل نهاد برگزیدگانی که از پیش رفتند. آسیه دختر مزاحم را برگزید که خدای را در نهان می پرستید و در جایی که کسی خدای را نمی پرستید. و مریم بنت عمران را برگزید و ولادت عیسی (ع) را بر وی آسان کرد، و شاخ خشک از خرما بجنابانید تا رطب چیده برو افتاد در بیابان. و مرا برگزید و تفضیل نهاد زیرا که من در خانه ی کعبه حمل بنهادم و سه روز آنجا بودم و از میوه ی بهشت می خوردم. چون خواستم که از خانه بیرون آیم و فرزند با من بود، هاتفی آواز داد: ای فاطمه! خداوند می فرماید: نام او علی کن که او علی است و من علی اعلی و من او را بیافریدم از قدرت و عدل و عز و جلال و عظمت ربوبیت خود و نام او را از نام خود مشتق کردم و امر خود بدو تفویض کردم و او را واقف گردانیدم بر غوامض اسرار خویش. در خانه من به وجود آمد و او اول کس باشد که بر بام خانه ی من بانگ گوید و بتان بشکند و به رویشان دراندازد و تعظیم و تمجید و تحلیل و تقدیس من گوید. و او امام باشد پس از حبیب و برگزیده من از خلق، محمد رسول (ص) و صفی من، و وصی و وارث او باشد. خنک آن کس که او را مطیع گردد و وای بر آن کس که در وی عاصی باشد و به او امامت وی ایمان نیاورد.^۱

مشاهده می گردد که حتی ولادت آن بزرگوار نیز در درون خود اسرار و

۱- نزہة الکرام و بستان العوام، رازی، صص ۳ - ۹۲.

مضامینی دارد که نوع بشر از درک آن عاجز است. بی‌گمان برای معرفی هر یک از ابعاد وجودی حضرت امیر(ع) باید به دامان پر مهر او دست یازید و از او مدد جست، چرا که نوع بشر به واسطه‌ی محبوس بودن در چارچوب ملموسات و مادیات و بهره‌گیری از حواس ظاهریه در تمامی امور، قدرت اظهار عقیده در رابطه با مولای متقیان و فضای لایتناهی ذات مقدس او را در خود نمی‌یابد. نهایت تلاش و جدیت اندیشمندان در ارتباط با معرفی حضرت امیر(ع) چنان که در آثارشان مشاهده می‌شود، تنها بعد ظاهری شخصیت عظیمی چون امیرالمومنین علی(ع) را شامل می‌گردد. البته آن هم نه به شکل تمام و کمال، بلکه در بسیاری موارد، ناقص و بحث برانگیز. در این میان تنها اشخاصی در امر معرفت حضرت امیر(ع) موفق بوده‌اند که از چشمه‌ی سیال و فیاض امامت سیراب گردیده باشند و انوار ولایت بر قلوب آنان تابیده باشد. به بیانی دیگر اینان قبول شدگان آزمون ولایت هستند و شایستگی خویش را جهت تصدی این امر، باتحمل انواع مصایب و ریاضات و اطاعات محض از دستورات شرع مبین به اثبات رسانده‌اند. و در پیمودن مسیر ظلمت تا روشنایی، گوی سبقت را از دیگران ربوده‌اند. اینان در فضای نورانی وجود امیرالمومنین علی(ع) غرق شده‌اند و در بعد نورانی نسبت به حضرت معرفت حاصل نموده‌اند. آدمی اگر در قالب جسم و قالب الفاظ و رسوم متداول در میان نوع بشر، سعی بر شناخت ولی مطلق داشته باشد و اگر در مقام مقایسه او با ساکنان کمره‌ی خاک بر آید راه را به خطا رفته و هیچگاه در این امر موفق نخواهد بود، چرا که این الفاظ و رسوم لازم و ملزوم حیات دنیوی و مادی هستند و در حیات روحانی و ملکوتی هیچ یک از استانداردهای معمول و متداول بشری بکار نخواهد آمد و به عبارت حیات روحانی تافته‌ای جدا بافته است.

تربیت و مراقبت از او از همان اوان کودکی در شایسته‌ترین مکانها و زیر نظر نیکوترین مردم یعنی رسول اکرم(ص) و پدر و مادری چون ابوطالب و فاطمه بنت اسد(س) آغاز شد و تحت نظر اسوه‌ی انسانیت و دلیل آفرینش یعنی حضرت محمد مصطفی(ص) تدریجا فضایل اخلاقی با وجود او عجین شد. فضایی چون

تقوی، زهد، شجاعت، فداکاری، ایثار، نועدوستی، کمک به مستمندان، یاری مظلومان و ستمدیدگان، اطاعت پروردگار، محبت به خلق خدا.

طبری به سند خویش از ابن اسحاق روایت می‌کند: اول کسی که ایمان آورد و نماز خواند با رسول خدا(ص) و تصدیق نمود آنچه آن رسول مکرم از جناب خدای تعالی آورده است، علی ابن ابیطالب(ع) بود، و در این زمان او ده سال بیشتر نداشت و بزرگترین نعمتی که خدای تعالی به او داد این بود که در خانه رسول اکرم(ص) بزرگ شد و تربیت یافت.^۱

در آغاز اسلام مسلمانان و در راس آنان پیامبر گرامی اسلام(ص) و وصی او علی بن ابیطالب و نزدیکانش از جمله همسر بزرگوارش خدیجه(س) و عموی گرامیش ابوطالب(ع) که از وضع موجود به تنگ آمده بودند، در نهایت سختی و مشقت روزگار می‌گذراندند و اگر نبود ثروت خدیجه(س) همسر باوفای پیامبر اکرم(ص) و قدرت و نفوذ ابوطالب(ع) عموی آن بزرگوار، چه بسا اسلام آنگونه که باید در شبه جزیره‌ی عربستان رشد نمی‌یافت. سرانجام نیز در جریان واقعه‌ی شعب ابیطالب، آن دو بزرگوار وفات یافتند، و رسول گرامی اسلام(ص) را با کوله‌باری از آلام و شداید تنها گذاشتند. در چنین شرایطی کسی که لحظه‌ای پیامبر(ص) را تنها نگذاشت و در تمامی مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها و تمامی ابعاد یار و مددکار آن حضرت بود، کسی نبود جز مولای متقیان علی(ع). پیامبر بدو اعتمادی بی‌نهایت داشت و بسیاری از امور را به دست او می‌سپرد. او نیز در یآوری اسلام فداکاری بسیار می‌کرد و اینگونه بود که به شجاعت در میان قبایل عرب معروف شد. برای اثبات شجاعت او همین بس که در شب هجرت، جامه‌ی پیامبر(ص) را پوشید و در بستر آن بزرگوار آرمید، با اینکه یقین داشت دشمنان در صدد قتل پیامبر اکرم(ص) هستند و هر لحظه ممکن است بر او هجوم آورند و خونش را بر

۱- فضایل الخمسة من الصحاح الستة، علامه سید مرتضی الحسینی فیروز آبادی، جلد اول، انتشارات موسسه الاعلمی المطبوعات بیروت لبنان سال ۱۴۰۲ هـ. ق، ج ۲، بخش مربوط به امام علی(ع) (کودکی آن حضرت).

زمین بریزند، همین امر موجب شد که حق تعالی در خصوص او با ملائکه مباحثات کند. و جبرئیل در آن شب می‌گفت: **بَخْ بَخْ مَنْ مَثَلِك يَا بْنَ ابِیطَالِبِ یِیَاهِیَ اللّٰه** **بِكِ الْمَلَائِكَةِ**. و نیز آیه شریفه‌ی: **وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ**^۱ در این خصوص بر پیامبر اکرم (ص) نازل شد. در تاریخ یعقوبی آمده است که خداوند سبحان در آن شب که علی (ع) بر بستر پیامبر خفت، به دو فرشته از فرشتگان مقرب خود جبرائیل و میکائیل وحی فرمود که من بر یکی از شما دو تن مرگ را مقدم کرده‌ام، حال کدامیک از شما دو تن خود را فدای دیگری می‌کند. هر دو زندگی را برگزیدند. خداوند به ایشان فرمود: شما نتوانستید چون علی بن ابیطالب باشید که من میان او و محمد (ص) برادری افکندم و عمر یکی از آن دو را درازتر از دیگری قرار دادم و علی مرگ را برگزید و محمد (ص) را برای زنده ماندن بر خود ترجیح داد و در بستر وی خفت. فرود آید و او را از شر دشمنانش حفظ کنید. آن دو فرود آمدند و در آن شب از وی پاسداری نمودند. و جبرئیل می‌گفت: خوشا به حال تو ای پسر ابوطالب. خداوند به خاطر تو بر فرشتگان هفت آسمان فخر می‌فروشد. صاحب کشفه الغمه از مناقب ابوالموید خوارزمی به نقل از ابن عباس پسر عم آن حضرت آورده است: چون رسول الله (ص) در سال اول از هجرت میان مهاجرین و انصار عقد اخوت و برادری برقرار ساخت، حضرت امیر (ع) را برادری تعیین نفرمود. آنجناب ملول شد و از مسجد بیرون آمد و راه صحرا در پیش گرفت. در صحرا جوی باریکی از آب بود که خشک شده بود. پس حضرت به آنجا در آمده و پهلوی بر زمین نهاد و از غایت ملال به خواب رفت. در این حال قدری از بدن مبارک آن جناب به واسطه‌ی قرار گرفتن به روی خاک، آغشته به خاک شد. چون پیامبر (ص) آن حضرت را غایب دید، به نور فراست دانست که او دلتنگ شده است. پس از پایش روان گردید. او را در خواب یافت، پس بنشست و خاک از تن مبارک او بزدود و گفت: **قُمْ يَا اَبَا تُرَابٍ!** در خشم شدی

که تو را با کسی برادری ندادم. والله که تو را برای خویش ذخیره کردم. آیا تو راضی نیستی که باشی از من به منزله‌ی هارون از موسی، جز آنکه پس از من هیچ پیامبری نیست. یا علی هر که تو را دوست بدارد امن و ایمان گرد او آید و هر که تو را دوست ندارد حق تعالی او را بمیراند به مرگ جاهلیت.^۱

مورخین آورده‌اند که حضرت رسول(ص) پس از آغاز بعثت سه سال مردم را به طور پنهانی دعوت به اسلام کرد و از افکار عمومی و گردنکشان قریش کناره می‌گرفت. در طی این مدت، شمار اندکی به او گرویدند. پیامبر(ص) برای آنکه با شکنجه و آزار مکیان مواجه نشوند اسلام خویش را پنهان می‌کردند. سرانجام خداوند متعال پیامبرش را فرمان داد تا دعوت خویش را آشکار کند، و آیات ذیل را بر او نازل فرمود:

یا ایها المدثر قم فأنذر و ربک فکبر و ثیابک فطهر و الرجز فاهجر.^۲

ای جامه به خود پیچیده، برخیز و بیم ده و پروردگارت را بزرگ شمار و جامه‌ات را پاکیزه ساز و از بتان دوری کن.

این فرمان برای پیامبر(ص) اعلام این حقیقت بود که گذشته به پایان رسیده و اکنون او در برابر تکلیفی دشوارتر قرار دارد که انجام آن همتی مافوق تصوّر طلب می‌کند. پس رسول گرامی اسلام(ص) به امر حق تعالی دعوت خویش را از نزدیکان و بستگان آغاز نمود. آن گاه حضرت علی(ع) را خواست و به او فرمود: خوراکی تهیه کن و بنی هاشم و بنی عبدالمطلب را گردآور تا با ایشان سخن گفته و به اسلامشان فرا خوانم. پس میهمانی ترتیب داده شد و جمعی از بزرگان و از جمله عموهای پیامبر در آن میهمانی شرکت جستند. خوراکی جهت آنان مهیا شده بود. ایشان غذا خوردند تا سیر شدند. چون حاضرین از تناول طعام فارغ گشتند، پیامبر(ص) خواست با ایشان سخن گوید که ناگاه ابولهب عموی آن حضرت مجال

۱- لطائف الطوائف، مولانا فخرالدین علی صفی، به اهتمام احمد گلچین معانی، ص ۱۰، چاپ پنجم انتشارات اقبال.

سال ۶۷.

۲- مدثر / ۵-۱.

صحبت را از او گرفت و گفت: این همدستان، سخت جادویتان کرده است. لذا حاضرین بی آنکه از پیامبر (ص) سخنی شنیده باشند، پراکنده شدند. و بدین لحاظ پیامبر (ص) پس از چند روزی علی (ع) را فرمود تا مجلسی دیگر ترتیب دهد تا امر خدای تعالی را مبنی بر دعوت آنان به اسلام، به انجام رساند. پس مجلسی دیگر ترتیب داده شد و حضار پس از صرف غذا، به انتظار نشستند تا ببینند پیامبر (ص) چه می‌گوید. لذا رسول اکرم (ص) به آنان فرمود: من در میان عرب مردی را نمی‌شناسم که مانند آنچه را من برای شما آورده‌ام برای قوم خویش آورده باشد. من برای شما خیر دنیا و آخرت را آورده‌ام، و پروردگارم به من فرمان داده است تا شما را به آن فرا خوانم. اینک کدامیک از شما مرا در این امر یاری می‌کند تا در عوض برادرم و پس از من وصی و جانشین من در میان شما باشد؟ هیچ کس جز علی (ع) پاسخ نداد. علی (ع) که از همه آنان جوانتر و چشمانش بر افروخته‌تر و اندامش باریک‌تر بود، برخاست و گفت: من ای پیامبر خدا. پس پیامبر او را به نشستن فرمان داد. و سخن خویش را برای حضار تکرار کرد. باز هیچ کس پاسخ نگفت الا علی (ع). لذا پیامبر (ص) چون سکوت ایشان و پافشاری علی (ع) را دید، دست بر گردن او نهاد و فرمود: این برادر و وصی و جانشین من در میان شماست. به او گوش سپارید و از او فرمان برید. حاضران در حالی که می‌خندیدند از جای برخاستند و به ابوطالب می‌گفتند: محمد (ص) به تو فرمان داد به سخن پسرت گوش فراگیری و او را فرمانبرداری کنی.^۱

چنانکه مشاهده می‌شود مولا علی (ع) از همان اوان کودکی با پذیرفتن آئین اسلام و امر نبوت حضرت رسول (ص)، پیوسته در صدد یاری اسلام و دفاع از شخص پیامبر (ص) بود؛ و در این خصوص ذره‌ای ضعف و هراس در او مشاهده نمی‌شد. و این امر موجب تعجب بسیاری از نزدیکان پیامبر (ص) بود. صفتی در علی (ع) نبود مگر آنکه به صفتی از صفات رسول خدا (ص) گره خورده بود و چیزی

از حالات جاهلیت و زشتی‌های آن که دل پیامبر آن را ناپسند می‌داشت نبود مگر آنکه دل علی(ع) نیز آن را رد می‌کرد.

ازدواج علی(ع) نیز در ساده‌ترین شکل ممکن برگزار شد، به دور از تجملات خاص آن عصر و به دور از رسوم جاهلانه‌ی اعراب آن روزگار. همسر گرامی آن حضرت، فاطمه دخت گرامی پیامبر(ص)، شخصی بود که امیر مومنان علی(ع) او را انتخاب کرد. آدمی زمانی که اوراق تاریخ را ورق می‌زند و سرگذشت این بزرگواران را از نظر می‌گذراند، در جای جای آن، بامضامینی چون فضایل اخلاقی، محبت و نعدوستی، ایثار و فداکاری، تواضع و ... فضائلی از این دست روبرو می‌گردد. به واقع اگر انسان بکوشد راستی و حق و داد و پاکیزگی و پاکدامنی و همه صفات بزرگوارانه را در واژه ای گردآورد، نمی‌تواند برای آن واژه‌ای بیابد مگر این دو نام که با حقیقت آن واژگان یگانه گشته‌اند. ثمره‌ی این ازدواج مبارک نیز فرزندانی بودند که تاریخ خود گواه روشنی بر عظمت‌شان و جلالت قدر ایشان در تمامی ابعاد وجودی می‌باشد. فرزندانی که گویی آئینه تمام نمای فضایل اخلاقی و تربیت آباء گرامی خویش بوده‌اند و طوفان حوادث، ذره‌ای از شکوه و عظمت آن بزرگواران را در تمامی طول تاریخ دستخوش تغییر قرار نداده است و به عبارتی چنین قدرتی را در خود نیافته است.

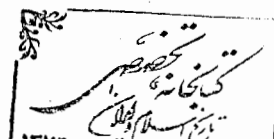
شخصی که تولد او در پاکیزه‌ترین مکانها، از بطن یکی از پاکیزه‌ترین و پاکدامن‌ترین زنان عالم واقع گردیده است. کسی که در بیت بزرگترین شخصیت کره‌ی خاک، یعنی محمد مصطفی(ص) دوران کودکی را سپری نموده و اخلاقیات را زیر نظر مستقیم آن بزرگوار آموخته است. کسی که بهترین بانوی جهان آفرینش، همدم و مونس او و مربی فرزندان او بوده و فرزندانی چون حسین(ع) و زینب(س) را به تاریخ و بشریت ارزانی داشته است و بسیار فضائل دیگر که انسان را به تحیر و اطمینان می‌دارد.

جمع کثیری از بزرگان ادب و سخن، راجع به فصاحت و بلاغت و شیوایی کلام امیرالمومنین علی(ع) داد سخن سر داده‌اند. آن امام همام از خویشتن آثاری

جاودان بر جای گذارد که بسیاری از اندیشمندان و ادیبان را در طول اعصار و قرون به حیرت واداشته است. قدرت خارق العاده اش در فراگیری معارف و فنون در مدت زمانی کوتاه او را به جایی رسانید که جمیع سخنوران و حکما و ادبای آن روزگار و تمام اعصار سر تعظیم در حضور او فرود آورند و در مقابل اقیانوس علمش اظهار عجز و درماندگی نمایند. تسلط او بر تفسیر آیات قرآنی و تاویل آنها و نیز بیان شیوا و رسایش، علاوه بر آنکه به جهت شکل روحانی و بافت الهی و ملکوتی، مورد تأیید تمامی بزرگان و اعظام ادب و فرهنگ بوده و هست، در مرتبه‌ی طبیعی و ملکی نیز مورد پسند و اعجاب ادیبان و دب دوستان به شمار می‌آید.

اعتقاد بسیاری از مفسرین بر آن است که فن تفسیر را امیر مومنان علی (ع) ابداع نمود و بسط داد. بنابر روایات رسیده، او اول کسی است که پس از رسول خدا (ص) به تفسیر قرآن و تبیین معضلات و مشکلات تفسیری آن پرداخت. مقام او در تفسیر بسیار ارجمند و والا است، به حدی که او را «صدرالمفسرین» و «امام المفسرین» لقب داده‌اند. او تنها شخصیت علمی بود که پس از رسول خدا (ص)، اصحاب آن حضرت در مسائل مهم و پیچیده به وی مراجعه می‌نمودند. و دلیل این امر نیز انسی بود که میان مولا علی (ع) و حضرت رسول (ص) در زمان حیات آن بزرگوار وجود داشت.

ابن عباس شاگرد او در تفسیر قرآن بود و به این مقام بسی افتخار می‌کرد و با همه اعتبار و شهرتی که در این خصوص داشت، می‌گفت: من در مقام علم علی (ع) چونان قطره‌ای در برابر دریا هستم. پس از رسول خدا (ص) دانایتر از علی (ع) به قرآن وجود نداشت. سیوطی در «الاتقان» می‌نویسد: آنچه از امیر (ع) در تفسیر قرآن کریم آمده است بیش از سایرین دارای اعتبار و منزلت است، چرا که او خود می‌فرماید: موقعیت من با رسول خدا (ص) اینگونه بود که هر روز یک بار و هر شب یکبار به حضور او شرفیاب می‌شدم. پس با من خلوت می‌نمود و همواره



همراه او بودم. اصحاب پیامبر(ص) نیز می‌دانستند که او جز با من با کس دیگری اینگونه رفتار نمی‌کند. چه بسا او به خانه‌ی من می‌آمد و با من می‌نشست. پس هیچ آیه‌ای در قرآن به رسول خدا(ص) نازل نگشته، جز آنکه آن را بر من خوانده است و مرا نیز به قرائت آن امر نموده و آن را به املاء من رسانده است. پس آن را با خط خود نوشته‌ام. رسول اسلام تاویل و تفسیر قرآن و ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و خاص و عام آن را بر من آموخته است، و از خداوند تبارک و تعالی خواسته است تا فهم و حفظ آن را بر من عطا نماید.^۱

ابن الندیم در الفهرست می‌گوید: علی(ع) وقتی اختلاف مردم را در امر حکومت مشاهده نمود، قسم یاد کرد تا قرآن را جمع نکند، عبا از دوش خود کنار نزند. پس در خانه نشست و سه روز پشت سر هم به این کار ادامه داد تا آنکه قرآن را گردآوری نمود. پس مصحف او نخستین مصحفی است که گردآوری شده است. و این مصحف پیش اهل جعفر بود.

علامه ملاعلی خیابانی در کتاب وقایع الایام می‌نویسد:

در خبر است که محقن بن ابی محقن الضبی از عراق سفر شام کرد و بر معاویه در آمد. گفت ای معاویه آدم به نزدیک تو از نزدلثیم ترین عرب در حسب و عاجزترین عرب در سخن و ترسنده ترین عرب درگاه جدال و بخیلترین عرب در بذل مال. معاویه گفت آن کیست؟ گفت علی بن ابیطالب. معاویه روی با بزرگان شام کرد و گفت: گوش دارید تا این مرد چه گوید. مردان بر روی جمع آمدند و کلمات او را بشنیدند و خواست بدانند که تا کدام کس او را تکریم می‌کند و با امیرالمومنین علیه السلام عداوت به زیادت دارد. و گاهی که مردم پراکنده بشدند محقن را گفت چه گفتی؟ محقن دیگر باره آن کلمات را تقریر کرد. معاویه گفت: وای بر تو علی ا بوطالب چگونه الأم ناس است و حال آنکه پدر او ابوطالب و جد او عبدالمطلب و زوجه‌اش فاطمه دختر رسول خداست؟ و علی ابوطالب چگونه

۱- طبقات مفسرین شیعه، عقیقی بخاشی، چاپ اول، انتشارات دفتر نشر نوید اسلام سال ۱۳۷۱، جلد اول، ص ۲۴۱.

بخیل‌ترین عرب است و حال آنکه سوگند با خدای اگر او را دو خانه باشد یکی آکنده از زر سرخ و آن دیگر آکنده از کاه زرد، نخستین آن خانه‌ی ذهب را در راه خدا اتفاق سازد، آنگاه به بیت کاه پردازد. و علی ابوطالب چگونه ترسنده‌ترین عرب باشد و حال آنکه سوگند با خدای، هر جا دو لشکر در برابر هم صف راست کند در میان ایشان آن شجاع و دلیری که هیچ کس نتواند او را دفع دهد علی ابوطالب است و چگونه علی ابوطالب در سخن عاجزترین عرب است و حال آنکه هیچ کس از قریش در بلاغت قرین او نتواند بود. سوگند با خدای، گاهی که مادر هنگام میلاد از روی تو برخاست از روی الأُم و ابخل و اجبن و اعیای ناس برخاست. سوگند با خدای اگر نگران چیزی نبودم که تو نیز می‌دانی سرت را از تن دور می‌کردم.

لعنت خدای بر تو باد. از این پس بدین کلمات اعادت مکن. محقن گفت: سوگند با خدای تو در حق علی افزون از من ستمکاره‌ای. اگر این منزلت و مکانت او راست، این مکاوت و مقاتلت با او چیست؟ گفت: از بهر آن است که حکم من روان باشد و این خاتم که در انگشت دارم، نافذ فرمان گردد. محقن گفت: این مایه در ازای سخط و غضب خداوند تواند بود. معاویه گفت: برابر نتواند لکن چیزی من می‌دانم که تو نمی‌دانی. آنجا که خدای می‌فرماید:

رحمتی وسعت کلی شیء.^۱

درباره‌ی علی (ع) و سخنان ادیبانه و عارفانه‌اش سخن بسیار گفته‌اند. استاد «علی الجندی» رئیس دانشکده‌ی علوم دانشگاه قاهره در مقدمه‌ای که بر کتاب «علی بن ابی طالب، شعره و حکمه» نوشته است، می‌گوید: از عبدالحمید کاتب پرسیدند: چه چیزی ترا بدین پایه از بلاغت رساند؟ گفت «حفظ کلام الاصلع».^۲

مسعودی مورخ نامدار قرن چهارم هجری می‌گوید: از خطبه‌های آن حضرت

۱- وقایع الایام، خیابانی، ص ۳۵۲.

۲- پژوهشی در اسناد و مدارک نهج البلاغه، سید محمد مهدی جعفری، ص ۳۳.

که مردم حفظ کرده‌اند چهار صد و هشتاد و اندی خطبه است که همه را باید بالبدیهه ایراد کرده است؛ و مردم آنها را قولاً و عملاً از وی دست به دست گردانیده‌اند.

شارح شهیر و برجسته نهج البلاغه، ابن ابی الحدید می‌نویسد:
اما در فصاحت، امام علی(ع) برجسته‌ترین فصیحان و سرور بلغاء است. درباره‌ی کلام او گفته‌اند: پایین‌تر از کلام خالق است و بالاتر از کلام مخلوق. ابن نباته درباره ادبیت خود و قدرت آن گفت: از سخنان علی گنجی فراهم آورده‌ام که از بخشش کاستی نمی‌پذیرد و بلکه افزون‌تر و بزرگ‌تر شود. صد کلمه از مواعظ علی را حفظ کردم و چنین گنجی یافتم. محقق ابن ابی محقق هنگامی که با معاویه دیدار کرد به او گفت: از نزد گنگ‌ترین و بی‌زبان‌ترین عرب به نزد تو آمده‌ام. معاویه گفت: وای بر تو آیا علی بی‌زبان‌ترین عرب است، در حالی که او به قریش فصاحت آموخته است.^۱

ابن ابی الحدید سپس می‌افزاید: همین کتاب نهج البلاغه که من شرح آن را عرضه می‌دارم دلالت دارد بر اینکه او همتایی در فصاحت و شریکی در بلاغت ندارد. و کافی است ترا بدانی که از احدی از فصحای صحابه یک دهم این مقدار و نه یک بیستم آن، نقل نشده است. شیخ مفید در کتاب اختصاص می‌نویسد: پس در بلاغت روشن است که وقتی او از منبر به پایین می‌آمد و مردم به گرد او جمع می‌شدند و می‌گفتند: ای امیرالمؤمنان هیچ کس را از تو بلیغ‌تر و فصیح‌تر ندیده‌ایم.^۲

و همو می‌افزاید:

ما تردیدی نداریم که علی(ع) از تمامی عرب‌زبانان در طول تاریخ فصیح‌تر بوده است، مگر از کلام خداوند در قرآن کریم و سخنان پیامبر(ص). فضیلت یک خطیب یا کاتب در خطابه یا کتابت اوست و این دو امر نیز یا در مفردات الفاظ

۱- وقایع الایام، خیابانی، ص ۳۴۹.

۲- همان، ص ۳۵۰.

صورت می‌بندد، و یا در ترکیبات آنها. اما در مفردات باید که سهل و آشنا و غیر پیچیده باشد، و در سخنان حضرت علی (ع) تمامی این صفات وجود دارد. اما در ترکیب سازی‌ها نیز حسن معنی و سرعت وصول بدان واشتمال بر صفاتی که بر زیبایی کلام می‌افزاید، حایز اعتبار و اهمیت است و این صفات عبارتند از: بدیع؛ و تردیدی نیست که تمامی صفاتی که بر شمردیم به تمام و کمال در خطبه‌ها و نامه‌های آن حضرت موجود است. و این دو موضوع یعنی عذوبت الفاظ و زیبایی ترکیبات هر دو در کار هیچ کس جز امام علی (ع) به این درجه از کمال وجود ندارد. آنچه از امام علی (ع) به لحاظ ادبی بر جای مانده شگفتی‌ترین شگفتیه‌هاست. زیرا که آن حضرت در این امر، دنباله‌روی و تقلید از کسی نکرده و خود در این راه پیشگام بوده است، و شگفتی آنگاه افزوده می‌گردد که بدانیم آن حضرت این خطبه‌ها را نه در سر فرصت و تاملات چند روزه یا چند ساعته پدید آورده، بلکه آنها را بالبدیهه و ناگهانی عرضه داشته است. بدین سان واجب است که علی (ع) را امام تمامی آدمیان در امر فصاحت و بلاغت محسوب داریم. درخشش آثار علی (ع) در این زمینه به حدی است که نفسهای فصحاء در مواجهه با آثار او به شماره می‌افتد.^۱

در مجلد چهارم از شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید به بهانه بحث از نامه آن حضرت (ع) خطاب به عبدالله بن عباس پس از شهادت محمد بن ابی بکر می‌نویسد:

به فصاحت نگاه کن که چگونه زمام خویش را به دستان این مرد سپرده است، و شگفتا از کلمات منصوب که برخی، برخی دیگر را می‌خوانند، و سلسله‌ای را تداعی می‌کنند که بی تکلف و دشواری از پی یکدیگر روانند. تو و غیر از اهل فصاحت هنگامی که نوشتن نامه‌ای را آغاز می‌کنید، و یا شروع به سخنرانی می‌نمایید، حالاتی پیش می‌آید که به ناچار کلام را مرفوع یا مجرور یا منصوب

می‌سازید، و اگر عمد داشته باشید که سیاق کلام را در یکی از حالات سه گانه اعرابی حفظ کنید می‌بینید که دچار تکلف می‌شوید، و این امر به روشنی تأثیری منفی در کار شما بر جای می‌گذارد. آنچه که در این نامه از امام علی می‌بینیم به واقع گونه‌ای اعجاز است که پیشتر در قرآن شاهد آن بوده‌ایم. پس سپاس و ستایش خداوند را که اینگونه مردی را آفرید و این صفات ممتاز را بدو ارزانی داشت و این ویژگیهای شگرف و شگفت را بدو بخشید. فرزندی از فرزندان عرب مکه که در میان هم قبیله‌ها و اهل خویش رشد کرده و بالیده، و هیچگاه با حکیمان نیامیخته است و هرگز از فضای زادگاه خویش خارج نشده تا حکمت و دقایق علوم الهی افلاطون و ارسطو را از کسی بیاموزد؛ و با معلمان اخلاق و مربیان نفوس نیز مجالست و همنشینی نداشته است و همچنین در قریش نیز کسی بدین امور شناخته و معروف نبوده است تا علی از او چیزی آموخته باشد. در شجاعت نیز چنین است، یعنی اهل مکه به شجاعت شهره نبوده‌اند تا علی (ع) از ایشان شجاعت آموخته باشد. اما در همان حال او شجاعترین مردی بوده که بر خاک قدم گذاشته است. از خلف احمر پرسیدند: از میان عنبسه و بسطام و علی کدامیک شجاعت‌تر بوده‌اند؟ او پاسخ داد: عنبسه و بسطام بشرند و باید ایشان را بابشر سنجید، اما علی بن ابیطالب فوق بشر عادی است و قیاس او با دیگران صحیح نیست. گفتند: حال اگر ناچار به این قیاس شوی چه می‌گویی؟ گفت: به خداوند سوگند که اگر در مواجهه ایشان علی (ع) نعره‌ای برکشد، آن دو پیش از هر نبردی از هراس قالب تهی خواهند کرد. ابن ابی الحدید می‌گوید: در فصاحت نیز چنین است.^۱

علامه سبط بن الجوزی می‌گوید:

علی کلماتی را به زبان می‌آورد که سرشار از عصمت است. او با میزان حکمت سخن می‌گوید و خداوند بر این کلام مهابت و شکوهی برافکنده است. این کلمات

۱- وقایع الایام، خیابانی، ص ۴-۳۵۳.

به گوش هر کس برسد او را به شگفتی و حیرت دچار می‌سازد. خداوند در سخن گفتن ودیعتی به وی ارزانی داشته است که می‌تواند حلاوت و ملاحه را یکجا گرد آورد و سحر بیان و زیبایی سخنان فصیحان را با هم درآمیزد. نه می‌توان کلمه‌ای از آن انداخت و نه با حجت و دلیلی با آن مسابقه داد. سخنگویان را به ناتوانی می‌اندازد و گوی سبقت از تمامی رقیبان می‌رباید.^۱

محمد بن طلحه‌ی شافعی می‌گوید:

فصاحت به وی منسوب است، بلاغت از وجود او سرچشمه می‌گیرد، و تازگی از کلامش می‌تراود، و علم معانی و بیان غریزه‌ای است که در شخص او گرد آمده است.

استاد علی الجندی رئیس دانشکده‌ی علوم دانشگاه قاهره در مقدمه‌ی کتاب علی بن ابی‌طالب، شعره و حکمه‌ی درباره نثر علی (ع) می‌گوید: نوعی ضرب‌آهنگ خاص موسیقایی که بر اعماق احساسات آدمی چنگ می‌زند در این سخنان هست. کلام و کلمات او از نظر سجع، چنان منظوم است که می‌توان آن را شعر منشور نامید.

استاد طه حسین در کتاب «علی و بنوه» پس از ذکر جمله‌ای از امام در جواب شخصی که فریفته‌ی شخصیتها شده بود، می‌گوید:

من پس از وحی و سخن خدا جوابی پر جلالتر و شیواتر از این جواب ندیده و نمی‌شناسم.^۲

استاد عباس محمود العقّاد نویسنده عبقریات می‌نویسد:

در نهج البلاغه نور آیات توحید و حکمت الهی چنان درخشان و پرتو افکن است که علاقمندی هر شخص مشتغل به اندیشه‌ها و اصول حکمت و توحید را به خود می‌خواند. ممکن است بررسی کننده در نسبت برخی از آن مطالب به امام

شک کند و علت آن هم غلبه شکل فلسفی بر آنها و آمیخته شدن مطالبش با آراء و مصطلحاتی است که بعدها از کتب یونانیان و غیر اعراب ترجمه شده است مخصوصاً گفتار آن حضرت درباره‌ی اضداد و طبایع و عدم و حدود و صفات و موضوعات، لیکن آنچه بررسی کننده در آن شک نمی‌کند یا در جواز نسبت دادن آن به امام به خود تردیدی روا نمی‌دارد بخش مهم و عمده‌ای از آنها برای عملی شدن و تحقق یافتن نظر قائلین به سبقت گرفتن امام در میدان علم کلام است. کتاب او که به نهج البلاغه موسوم است، شایسته‌ترین کتاب برای این چنین نامگذاری در میان کتابهای عربی است و بودن مقداری مطلب مشکوک در آن مانع اشتغال آن بر بخش صحیح النبسه‌ی آنها به وی و صحیح الدلاله به اسلوب او نمی‌شود، چه بسا امکان دارد که دلالت اخلاق و مزاج در آن کتاب برای قانع کردن، دلایلی پس نیرومندتر از دلایل سندهای تاریخی باشند، زیرا مهر شخصیت علوی از پشت سطرها و از میان حروف پدیدار است. چون خوب درک کنی و توجه داشته باشی صدای امام را از ورای آنها می‌شنوی، نه صدای دیگری را، و بر تو سنگین می‌آید که میان صاحب تاریخ و صاحب سخن قرابتی به نظرت برسد.^۱ به سخنی از شارح شهیر نهج البلاغه ابن ابی الحدید باز می‌گردیم.

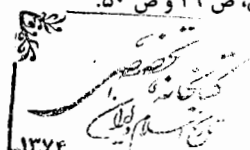
ابن ابی الحدید در شرح یکی از خطبه‌های نهج البلاغه می‌گوید:

مردم شیفته‌ی مواعظ نویسندehای جدید معروف به ابن ابی الشحماء العسقلانی شده‌اند و من یکی از زیباترین و بهترین خطبه‌هایش را که دیده‌ام در اینجا می‌آورم، تا فرق میان کلام اصیل و غیر اصیل شناخته شود.

ابن ابی الحدید آنگاه آن خطبه را نقل می‌کند. سپس می‌گوید:

این خطبه زیباترین خطبه‌های اوست، با وجود این تکلف در آن پدیدار است، و تصنعی بودنش آشکار به نظر می‌رسد. این خطبه را بدان جهت در اینجا آوردم که بسیاری از هواپرستان می‌گویند قسمت اعظم نهج البلاغه سخنان جدید الولاده‌ای

۱- پژوهشی در اسناد و مدارک نهج البلاغه، سید محمد مهدی، جعفری، ص ۴۹ و ص ۵۰.



است که گروهی از فصحای شیعه آنها را ساخته‌اند و چه بسا برخی از آنها را به سید رضی و دیگران نسبت می‌دهند. اینان مردمی هستند که عصبیت چشمشان را کور کرده و از راه روشن گمراه شده‌اند، و این گمراهی با وجود روشنی راه نتیجه‌ی کمی معرفت و آشنایی آنان به شیوه‌های سخن است. و من با گفتاری کوتاه غلط بودن این اندیشه را آشکار می‌سازم. گفته ایشان از دو صورت خالی نیست: یا همه‌ی آنچه را که در نهج البلاغه آمده به دروغ به امام بسته‌اند و یا مقداری از آن را. فرض نخست بیگمان باطل است، زیرا ما اعتبار اسناد برخی از آنها به امیرالمؤمنین علیه السلام را به تواتر می‌دانیم و محدثان همه یا بخش اعظم از آنها و مورخان بسیاری از آنها را نقل کرده‌اند، و هیچ یک از این محدثان و مورخان شیعه نبوده‌اند که به غرض آنها را به وی نسبت دهند. و فرض دوم بر آنچه ما گفتیم دلالت دارد، زیرا هرکس با سخن آشنایی داشته باشد و خطا را بشناسد و مختصری از علم بیان بداند و در این زمینه ذوقی کسب کرده باشد، ناچار میان کلام رکیک و فصیح و بین اصیل و غیر اصیل فرق می‌گذارد و چنانچه تنها در یک دفتر که مجموعه‌ای از سخنان چند تن یا حتی دو تن از خطباء را در برداشته باشد دقت کند بیگمان میان دو سخن فرق می‌گذارد و میان دو روش سخنوری تشخیص و تمیز قائل می‌شود. نمی‌بینی که با وجود آشنایی با شعر و نقد آن، اگر دیوان آبی تمام را ورق بزنیم و قصاید یا یک قصیده ببینیم که در ضمن آنها از دیگری نوشته شده است، با ذوق خود مбайنت آن شعر را با اشعار آبی تمام درک می‌کنیم و وجود خود او و روش و شیوه‌اش را در شعر گفتن می‌شناسیم؟ مگر ندیده‌ای که دانشمندان این رشته قصاید مجعول بسیاری را که به وی بسته‌اند از اشعار او حذف کرده‌اند، چون آنها را مغایر با سبک او در شعر دیده‌اند؟ از اشعار آبی نواس نیز مقدار فراوانی را زده‌اند چون برایشان آشکار شد که آنها از سخنان او نیست. و از دیگر شاعران نیز به همین ترتیب شعرهای مجعول را زده‌اند و در این کار جز به ذوق خود مخصوصاً به چیز دیگری اعتماد نکرده‌اند. اگر شما در نهج البلاغه تامل کنید و ببینید همه‌ی آبهایش را از یک

سر چشمه و از یک وجود و به یک شیوه می بینید و آنها را همچون شیء بسیطی می یابید که هیچ قسمتی از آن با قسمتهای دیگرش در ماهیت مختلف نیست. همچون قرآن عزیز ابتدای آن همانند وسطش و وسط آن شبیه به آخرش می باشد. هر سوره و آیه آن در مآخذ و سرچشمه و شیوه و فن بیان و سبک و نظم و ترتیب با دیگر آیات و سوره ها یکسان همانند است. اگر مقداری از نهج البلاغه اصیل و مقداری از آنها مجعول بود، این چنین یکدست نمی شد. با این دلیل روشن بطلان ادعای کسانی که می گویند این کتاب یا قسمتی از آن به امیرالمومنین (ع) بسته شده است آشکار می گردد.^۱

مرحوم «سپهر» نویسنده کتاب «ناسخ التواریخ» درباره فصاحت علی (ع) چنین اظهار نظر کرده است:

آن کار که فوق طاقت بشر باشد در شمار معجزات به شمار رود، و از معجزات حضرت امیر (ص) فصاحت آن جناب است، که به اتفاق فصحای عرب و علمای ادب فوق کلام مخلوق و تحت کلام خالق است، و هیچ کس آرزو نکرده است و در خاطری نگذشته است که انباز آن خطب و مانند کلمات را تلفیق کند.^۲

ومراتب فصاحت و بلاغت حضرت امیر (ع) از مسلمات اهل عالم و مقبول قاطبهی فرق اسلامی است و هم معترض و معتقد شده اند بر اینکه آن جناب افصح عرب و ابلغ اسره ی عدنان و قدوهی بلغای محتصلان است.^۳

مرحوم علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی در کتاب گرانسنگ الذریعه الی تصانیف الشیعه، دیوان منسوب به امام علی (ع) را تحت عنوان «انوار العقول من اشعار وصی الرسول» ذکر کرده و جمع آوری آن را به قطب الدین کیدری نسبت می دهند. قطب الدین ابوالحسن محمد بن حسن بیهقی از شاگردان ابی علی فضل بن حسن

۱- پژوهشی در اسناد و مدارک نهج البلاغه، ص ۶۰ و ۵۹.

۲- وقایع الایام، ص ۳۵۰. ۳- همان، ص ۳۴۹.

طبرسی (متوفی ۵۴۸ هـ ق) عالم و مفسر مشهور شیعه بوده است. او شرحی نیز بر نهج البلاغه نگاشته است به نام «حدایق الحقایق» که این شرح نیز مشهور است. ظاهراً این نویسنده برای جمع آوری اشعار امام علی (ع) متحمل رنج فراوان شده و کتب بسیاری را از نظر گذرانده است. آنگونه که از شواهد تاریخی بر می آید پیش از او سه مجموعه‌ی مختلف از اشعار امام علی (ع) جمع آوری شده و در دسترس بوده است.

شیخ ابوالحسن علی بن احمد بن محمد فنجگردی نیشابوری (متوفی ۵۱۲ یا ۵۱۳ هـ ق) بنا بر اسناد تاریخی نخستین کسی است که به جمع آوری اشعار امام علی (ع) پرداخت. پس از او دانشمندی ناشناس از مجموعه فنجگردی نیز سود جسته و به برخی کتب که نویسنده قبلی بدانها دسترسی نداشته رجوع کرده است، مجموعه‌ی دیگری که شامل اشعار حضرت بوده گرد آورده است. «سید ابوالبرکات هبة الله بن محمد حسین» نیز مجموعه‌ای را جمع آوری و تدوین کرده است. از این سه مجموعه که بگذریم کتب بسیاری را مشاهده می‌کنیم که در آنها اشعاری از حضرت نقل شده است، اما در آنها تصریح شده که به طور قطع و یقین نمی‌توان معلوم داشت که آیا این سروده‌ها از خود حضرت است یا نه؟ قطب الدین کیدری خود نیز متذکر این معنا گشته و در ذیل هر شعری مأخذ مربوط به آن را متذکر می‌شود. او در پایان کتابش گوشزد می‌کند که این دیوان حاصل تلاش پیگیر و مستمر من بوده است و از خود چیزی بر آن نیفزوده‌ام.

از خود دیوان و آنچه اینکه پیش رو داریم، شدت ورع و احتیاط کیدری در نقل به وضوح آشکار است. از نسخه چاپ شده دیوان حضرت که اینک در دست است، متأسفانه اسناد مربوط به اشعار و بسیاری از اشعار نیز حذف گردیده است.^۱

مسعودی مورخ مشهور عرب در کتاب مروج الذهب می‌نویسد:

آنچه مردم از خطبه‌های وی به یاد سپرده‌اند، چهار صد و هشتاد و چند خطبه

است که بالبدیهه انشاد می کرد و مردم آن را به حفظ و ثبت از هم می گرفتند.^۱

تاریخ تدوین نهج البلاغه:

در طول تاریخ، خطبه های امیرالمومنین علی(ع) همواره مورد توجه بوده و کسانی از عالمان و دانشمندان مسلمان همواره در تاریخ سعی در حفظ و حراست این خطبه ها داشته اند. کسانی همچون:

- ابراهیم بن حکم بن ظهیر فرازی از اصحاب امام جعفر صادق(ع).
- ابراهیم بن سلیمان نهمی.
- ابی یعقوب اسماعیل بن مهران بن محمد بن عمر بن ابی نصر زید سکونی از اصحاب امام رضا(ع).
- ابی سلیمان زید بن وهب جهنی کوفی.
- ابی خیر صالح بن ابی حماد مسلمه رازی از اصحاب امام جواد و امام هادی و امام عسگری.
- ابی احمد عبدالعزیز بن یحیی جلودی از علمای قرن چهارم هجری.
- سید شریف ابی القاسم عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب از اصحاب امام رضا و امام جواد هادی علیهم السلام.
- ابی الحسن علی بن محمد مدائنی اخباری متوفی ۲۲۵ هـ.ق.
- ابی محمد یا ابی بشر مسعده بن صدقه عبیدی از اصحاب امام صادق و امام موسی کاظم.

- ابو عبدالله محمد بن عمر بن واقد اسلمی (متوفی ۲۰۷ هـ.ق)

- ابی منذر هشام بن محمد بن سائب کلبی نسابه (متوفی ۲۰۶)

۱- مروج الذهب، ابوالحسن علی بن حسن مسعودی، ترجمه ابوالقاسم پاینده، چاپ اول، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، سال ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۷۷۸.

سعی در جمع و تدوین این خطب و دیگر سخنان آن حضرت داشته‌اند.^۱

مرحوم علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی از زید بن وهب جهنی به عنوان اولین کسی که اقدام به جمع آوری خطبه‌های حضرت علی (ع) کرد، نام می‌برد.^۲ ایشان متذکر می‌شوند که این امر تداوم داشته تا اینکه در نیمه دوم قرن چهارم هجری «سید شریف رضی» اقدام به جمع آوری و تدوین این خطبه‌ها به صورت نهج‌البلاغه فعلی کرد. کتبی که پیشتر بدانها اشارت رفت و دیگر کتبی که به نقل سخنان حضرت امیر (ع) پرداخته‌اند، در کتابخانه شریف مرتضی برادر شریف رضی موجود بوده است و شریف رضی با فراغ بال توانسته است این سخنان را جمع‌آوری و به صورت فعلی تدوین نماید. کتابخانه‌ای که بعدها به دست ایادی جنایت نابود شد و در آتش جهل و تعصب سوخت و به خاکستر نشست. به تعبیر مرحوم علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی: سزاوارتر است تشکر خود را تقدیم شریف رضی کنیم که با کار سترگ خویش این سخنان را حفظ کرد و همین مقدار از این جواهر قیمتی را از گزند آفات روزگار مصون و محفوظ داشت، زیرا اگر او نهج‌البلاغه را تدوین نمی‌کرد، ما اینک از این کتاب با ارزش محروم بودیم کما اینکه از بسیاری از دیگر سخنان حضرت که جمع‌آوری نشده است، بی‌نصیب گشته‌ایم. آنچه از خطبه‌های حضرت علی (ع) به دست مسعودی مورخ مشهور (متوفی ۳۴۶ هـ ق) رسیده بود، بالغ بر چهار صد و هشتاد خطبه بوده است و تازه این مقدار آن چیزی است که به مسعودی رسیده بود و دلیلی در دست نیست که تعداد آنها بیش از این مقدار نبوده باشد. در حالی که نهج‌البلاغه موجود و دیگر جوامع روایی باقیمانده حدود نصف این عدد را تشکیل می‌دهد. مثلاً برخی از خطبه‌ها هست که سید رضی تنها بخشی از آنها را نقل می‌کند و الباقی را فرو می‌نهد. و روشن است که باید شریف رضی را در این امر معذور

داریم. زیرا او با آن مقامات علمی و بلندی مرتبه در ادب، وقت خویش را صرف خطبه‌هایی که جنبه ادبی نداشته نگرفته است. حال آنکه حتماً در خطبه‌ها براهین امامت حضرت و حجت‌هایی برای الهی بودن سخنانش موجود بوده است. در عین حال بایستی توجه داشت که شریف رضی از عالمان اواخر قرن چهارم هجری است، و او شاید چنین گمان نمی‌کرده است که گردش زمان و طول دوران به ده قرن دیگر بینجامد و اهل تاریخ محتاج به اسناد کلماتی باشند که از ناحیه امام به امت رسیده است. حسن نیت او بود که نهج البلاغه را گردآوری کرد و با تدوین این کتاب سبب شد تا از آن پدید آیند. در روزگار ما عالم متقی شیخ هادی آل کاشف الغطاء که رحمت الهی نثار روح او باد، موفق شد تا برخی از سخنان حضرت امیر را که در نهج البلاغه نیست، جمع آوری کرده، و به عنوان مستدرک نهج البلاغه منتشر سازد، و این امر پس از این صبر بسیار و تلاش فراوان ممکن گردید. و من در کتابم الذریعه بیش از آنچه شیخ مذکور جمع آوری کرده برشمرده‌ام، زیرا به منابع بیشتری دسترسی و رجوع داشته‌ام. از کتاب «مناقب» ابن‌شهر آشوب (متوفی ۵۸۸ هـ ق) چنین بر می‌آید که در زمان او سخنان بیشماری از آن حضرت شهرت داشته است. او در مناقب می‌نویسد: آیا به خطب مشهور حضرت نمی‌نگری که با نامهای مختلف از جمله الافتخار، الدرة الیتیمه، الاقالیم، الوسيله، السلمانیه، الناطقه و غیر آن مشهور است، و آنچه که ابن شهر آشوب نام می‌برد، در نهج البلاغه موجود نیست. او همچنین برخی از خطبه‌ها مثل شقشقیه، توحید، قاصعه، اشباح، استقساء غزاء نخيله را نام می‌برد که در نهج البلاغه هست.^۱

مرحوم علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی در بخشی دیگر از کتاب ارزشمند «الذریعه

الی تصانیف الشیعه» می‌نویسد:

۱- الذریعه، ج ۷، ص ۱۹۲ و ۱۹۳.

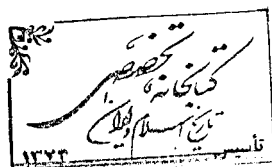
«در جهان، پس از انقطاع وحی الهی کتابی برتر از دیگر کتب همچون نهج‌البلاغه آشکار نشده است. نهج‌البلاغه راه علم است؛ علمی که بر آن تأثیری از علم الهی آشکار است. در نهج‌البلاغه استمرار کلام نبوی نیز مشاهده می‌گردد. این کتاب صدف مرواریدهای حکمت است و انبان یاقوت‌های کلام. مواظب رسای آن در طی خطبه‌ها و نامه‌های آن قلبها را به خود جذب می‌کند، و کلمات کوتاهش مکفل سعادت دنیا و آخرت است. این کتاب طالبان حقایق را به مشاهده گمشده‌شان می‌خواند، و ارباب کیاست را به راه سیاست و سیادتشان هدایت می‌کند. با اینچنین شأنی شایسته است تا عارفان به فناشدن در آن اعتکاف جویند و سخنرانان و خطیبان منقبتش گویند؛ و سزاست تا درباره آن کتابها و مقالات بسیار نگاشته شود و در آن نوشته‌ها مطالب نهج‌البلاغه در کلیت آن یا بخش‌هایی از آن مورد شرح و بسط قرار گیرد و مناسب است تا این کتاب به دیگر زبانها نیز ترجمه شود تا اهل هر زبانی از دریا‌های این کتاب به قدری که تشنگی را فرو بنشانند، آب بگیرند»^۱.

هم او در مجلدی دیگر از «الذریعه» درباره نهج‌البلاغه چنین داد سخن

می‌دهد:

«نهج‌البلاغه» چونان خورشیدی است در میان و میانه روز به جهت ظهور و علو شأن و منزلت آن و ارتفاع مکانتش. رویت آن نصیب و نصیبه تمامی آدمیان است از پایگاهی واحد تا بر کسی قدر آن مجهول نماند. ناپسندیده است که عاقل بینا از طلوع آفتابی که از افق سر بر آورده پرسش کند، زیرا از تجلیات نورانی آن تمامی ساکنان بحر و بر سود جست‌ه‌اند؛ همچنین پسندیده نیست از نهج‌البلاغه پرسش شود زیرا که شهرت آن تمامی آفاق شرق و غرب را در نور دیده و آوازه‌ی آن در گوش عالم طنین انداز شده است. از آموزه‌های نهج‌البلاغه تمامی بشر

۱- الذریعه، ج ۱۴، ص ۱۱۱ و ۱۱۲.



کسب نور می‌کنند چرا که این کتاب از معدن وحی تشریف صدور یافته است. این کتاب در تبلیغ و تعلیم؛ برادر قرآن است و در آن داروی هر دردمند به ودیعه نهاده شده است. فرامین الهی این دو کتاب سیادت دنیا و سعادت آخرت را متضمن است، جز آنکه قرآن وحی خداوندی است که جبرئیل آن را بر قلب پیامبر(ص) نازل کرده است، و نهج البلاغه پدید آمده از باب شهر علم نبوی یعنی علی(ع) است، همان علی که حامل وحی رسول الله است، و او از سوی پیامبر(ص) پیشوای موحدان و امام پرهیزکاران و از سوی خداوند امیر مومنان قلمداد شده است... خطبه‌های آن حضرت نخست در سینه‌های اصحاب ایشان مصون و محفوظ بود، چنانکه این سنت عرب بوده است و پس از آن بود که به جمع آوری این خطبه‌ها اقدام کردند که از آن جمله می‌توان به ابی سلیمان زیر جهنی که در بسیاری از جنگهای حضرت حضور داشت، اشاره کرد.^۱

مجموعه‌ی دیگری از سخنان امام علی(ع) تحت عنوان «غررالحکم و دررالکلم» در دست است که توسط عبدالواحد آمدی تمیمی (متوفی ۵۱۰ هـ ق) گرد آوری و تدوین شده است. بخشهایی از این مجموعه توسط «ویلم یول» به زبان انگلیسی ترجمه و به سال ۱۸۳۲ میلادی در ادینبورگ چاپ شده است. مجموعه غررالحکم و درالکلم توسط سید جمال الدین خوانساری شرح شده است و این شرح توسط دانشگاه تهران به چاپ رسیده است. به گزارش «کارل بروکلیمان» این مجموعه همواره مورد توجه «اسماعیلیه» بوده است.^۲

از امام علی(ع) امثال و حکمی نیز بر جای مانده است. «رشید الدین وطواط» شاعر و عالم و منتقد قرن ششمی، یکصد کلمه از کلمات حکمت آمیز حضرت را

۱- الذریعة، ج ۱۴، ص ۱۱۱ و ۱۱۲.

۲- تاریخ الادب العربی، ج ۱، ص ۱۷۹ و ۱۸۰.

در یک مجموعه گردآورده و ترجمان فارسی این کلمات را نیز ارائه داده است. این مجموعه به همت مستشرق مشهور «فلاشر» به زبان آلمانی ترجمه شده و حواشی و تعلیقات ارزشمندی نیز با آن همراه گشته است. «حسین بن معین الدین میبدی» سابق الذکر که شرحی بر دیوان منسوب به آن حضرت برنگاشته است، شرحی نیز بر این مجموعه دارد. شرح دیگری نیز بر همین مجموعه به صورت مخطوط در کتابخانه پاریس موجود است از نویسنده‌ای غیر مشهور به نام «محمد عمری» که شایسته فحص و بررسی است. شرحی نیز «مولوی محمدخلوتی» بر این مجموعه نوشته است که در کتابخانه ایا صوفیه موجود است. به «نورالدین عبدالرحمان جامی» نیز شرحی را منسوب داشته‌اند که شامل شرح صد کلمه علی (ع) به زبانهای ترکی و فارسی است. این شرح به سال ۱۲۸۸ هـ ق در ترکیه به چاپ رسیده است.

«ابن درید» ادیب و نویسنده مشهور عرب نیز مجموعه‌ای از حکم و مواظ امام علی (ع) را گردآورده است که نسخه ای از آن در پاریس موجود است. مجموعه‌ای از امثال امام علی نیز باقی است که آن را به «جاحظ» منسوب می‌دارند. این قول از سوی ر «ابن قتیبه» در عیون الاخبار مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است. این مجموعه به سال ۱۳۰۲ هـ ق در استانبول به چاپ رسیده است. درباره شعر حضرت علی (ع) نیز سخن بسیار گفته شده است و «کارل بروکلیمان» مستشرق برجسته و شهیر معاصر می‌نویسد:

بعدها اشعار و حکمی را وضع کرده و آن را به علی بن ابیطالب منسوب داشته‌اند. بی‌گمان تردید نیست که علی (ع) دارای سلیقه‌ی شعر بوده است، اما آنچه تردید در آن روا می‌داریم، اشتغال دیوان منسوب به آن حضرت بر اشعار صحیح است (اشعاری که تعلق به دیگران دارد و متعلق به قرون پسین است). واضح است که این دیوان توسط شیعیان بعدها پدید آمده و بدان حضرت منسوب

شده است. ادیبان پیشین و قدیمی بسیاری از اشعار منسوب به علی(ع) را باز شناخته و شناسانده‌اند. چنانکه «ابن قتیبه دینوری» دیوان منسوب به آن حضرت را باز شناسانده است. و نقل است که «زمخشری» برای علی(ع) جز دو بیت سروده اعتراف ندارد. اخیراً «هدایت حسین» آنچه را که دانشمندان شیعی در حقیقت حال مصنف دیوان منسوب به علی(ع) بیان داشته‌اند، جمع آوری کرده است. این دیوان که «انوار العقول لوصی الرسول» نام نهاده شده در فهرست کتب خطی «واتیکان» (ج ۳، ص ۳۶۵) از مولفی به نام «سعدی بن تاجی» دانسته شده است، اما هدایت حسین ترجیح داده است تا آن را از «قطب الدین سعید بن هبه الله راوندی» (متوفی ۵۷۳ هـ.ق) بدانند... شارح ترکی دیوان یعنی «سعدالدین مستقیم‌زاده» (متوفی ۱۲۰۲ هـ.ق)، دیوان امام علی را به «شریف مرتضی» (متوفی ۴۳۶ هـ.ق)، منسوب داشته است.^۱

به هر روی دیوان مورد بحث همراه مورد توجه عالمان و ادب دوستان بوده است و شروح و ترجمه‌های بسیاری از آن بر جای مانده است. اصل دیوان منسوب به امام بارها چاپ شده است. «میبدی» شرحی مفصل بر زبان پارسی بر این مجموعه به رشته تحریر در آورده است. چند ترجمه فارسی نیز از آن به صورت خطی باقی است. «مولوی علی و دود» نامی آن را شرح کرده و این شرح در کلکته و آگره و گانپور به چاپ رسیده است. «مولوی ولایت حسین» نیز شرحی بر دیوان بر نگاشته است که این شرح نیز به سال (۱۳۰۷ هـ.ق)، در کلکته چاپ و منتشر گردیده است. وزیر «برهان الدین عبدالحمید کرمانی» به «شوقی شاعر» (متوفی سنه ۸۷۳ هـ.ق) امر کرد تا این دیوان را به فارسی باز گرداند و این ترجمان باقی

۱- تاریخ الادب العربی، ترجمه الدكتور عبدالحکیم النجار، چاپ افست ایران دارالکتاب الاسلامی قم، ج ۱، ص ۱۷۵ و ۱۷۶.

است. «حافظ محمد عبدالله» نیز بعدها ترجمه‌ای دیگر از این مجموعه را با ادیبان و ادب دوستان عرضه داشت. «عبدالقادر دو بندی» نیز به سال ۱۹۰۰ میلادی در لکهنو از توابع هند اقدام به ترجمه و چاپ مجدد این دیوان کرد. «محمد عبدالکریم» نامی نیز ترجمه دیگری از این اثر را به اهل علم عرضه داشت. «سعدالدین مستقیم زاده» نیز ترجمه‌ای منتخب گونه از این اثر را به زبان ترکی عرضه داشت. برخی از بزرگان علم و ادب نیز بر بعضی از اشعار این مجموعه شروحاتی نوشته‌اند که از آن جمله می‌توان به شروح «عبدالمعطی بن سالم بن عمر سهلاوی» در «التفاحه الوردیه فی شرح قصیده الزینبیه» از قرن دهم هجری اشاره کرد. این شرح بارها در قاهره به چاپ رسیده است. «علی بن مقری» نیز بر اساس این شرح، شرح دیگری فراهم آورده است، و این شرح توسط «مولوی عزت علی» به ترکی ترجمه شده است.

این قصیده توسط «علی بن منصور بن نجم» تخمیس شده است. برخی از قصاید علی (ع) نیز به زبانهای لاتینی ترجمه گردیده است. «عمر بن عمر بیاسی» شرحی بر قصیده «جلجلوتیه» برگاشته است. شرحی دیگر نیز بر اسماء الهی این قصیده که به زبان سریانی است، تألیف شده است.

علی (ع) و مسأله شعر:

علی (ع) برای شعر و کلام نیکو بخشش می‌کرد. در روایتی که به خاطر زیبایی، تمام آن را می‌آوریم آمده است که مردی اعرابی در برابر علی (ع) ایستاد و گفت: حاجتی دارم، پیش از این که نزد تو بیایم آن را به خدا واگذار کرده‌ام. پس اگر بر آورده کردی از خدا و تو سپاسگزارم و اگر بر نیاوردی خدا را سپاس می‌گزارم و تو را معذور می‌دارم. علی گفت: حاجت خود را روی زمین بنویس زیرا می‌بینم که از گفتن آن کراحت داری. اعرابی نوشت من

فقیرم. علی به قنبر گفت: قنبر، فلان لباس مرا به او ده. اعرابی چون لباس را گرفت به این ابیات تمثل کرد و گفت:

کسوتنی حله تبلی محاسنها فسوف اکسوک من حسن الثناء حلا
ان الثنا لیحیی ذکر صاحبه کالغیث لیحیی نداه السهل و الجبلا
لا تزهرا لدهر فی عرف بدات به فکل عبد سیجزی بالزی فعلا

- مرا حله‌ای پوشاندی که محاسن آن پوشیده است. بزودی تو را با حله‌های ثنای نیکو می‌پوشانم. ثنا برای این است که نام صاحبش را زنده کند. مانند باران که تری آن کوه‌ها و دشت‌ها را زنده می‌کند. از دنیا گوشه‌گیری مکن با این احسانی که آغازش کرده‌ای، زیرا هر بنده‌ای بزودی پاداش عملش را می‌بیند.

امام علی به قنبر گفت: پنجاه دینار به او بده. و به اعرابی گفت: حله برای حاجت تو بود، اما و دینارها را به پاس ادب تو می‌بخشایم. از رسول الله (ص) شنیدم که گفت: «انزلوا الناس منازلهم» هرکسی را در جایگاه خودش قرار دهید.^۱

علی (ع) به شعر گوش فرا می‌داد و نزد او شعر می‌خواندند. آنگونه شعری که دعوت به مکرمت می‌کرد، و یا از اثبات حق و نابودی باطل سخن می‌گفت. از آن جمله شعری است که شاعر عرب «نابغه‌ی جعدی»، در راه صفین، آن را در برابر امام خوانده است:

قد علم المصران والعراق
أن علیاً فحلها العتاق
ابیض حجاج لد براق
وامه غالی بها المصداق
اکرم من شد به تطاق
ان الاولی جاروک لافاقوا
لکم سیاق و لهم سیاق
قد علمت ذالکم الرفاق

۱- کیهان فرهنگی، خرداد ماه ۶۵، ص ۲۳.

سقتم الی نهج الهدی و ساقو
الی التی لیس لها عراق
فی علة عادتها النفاق

«بصره و کوفه و عراق می دانند که علی فحل و آزاده‌ی آن سرزمین است. آقای نورانی است که می درخشد و مهریه‌ی مادرش با چنین فرزندی گران گردیده است. گرمی‌ترین کسی است که کمر همت برای او بسته شده است. اما کسانی که همسایه‌ی تواند، از خواب غفلت بیدار نمی‌شوند. تو راهی داری و آنان نیز راهی دارند که آنان را به گمراهی بی‌پایان می‌کشاند»^۱.

علی بن ابیطالب در راه مصالح اسلامی و اهداف جنگی از شعر سود می‌جست. در سیره آمده است که علی (ع) در اثنای ساختن مسجد الرسول در مدینه رجز می‌خواند و می‌گفت:

لا یستوی من یعمر المساجدا یوأب فیه قائما و قاعدا
و من یری عن العباد حائدا

«ابن هشام» پس از نقل این شعر می‌گوید: بارها از اهل علم و شعر درباره‌ی این رجز پرسیدم. آنها گفتند: به ما رسیده که علی بن ابیطالب این رجز را می‌خوانده است، لکن معلوم نیست که شعر سروده‌ی خود اوست یا ساخته دیگری است.^۲

از علی (ع) رجزهای دیگری نیز ذکر شده است. ابن هشام خاطر نشان می‌کند که بعضی از شعر شناسان گفته‌اند که مردی از مسلمانان این شعر را گفته است و آن شعر چنین است:

الهی ان الحارث بن الصمه کان و فیا و بناذا ذمه
اقبل فی مهمامه مهمه کلّیله ظمء مدلهمه
بین سیوف و رماح جمه

خدایا حارث بن صمه با وفا بود و با ما پیمان و عهد داشت. در معرکه های سخت که چون شبی سیاه دهشت زا بود، او در میان شمشیرها و نیزه ها، آنجا در پی رسول خدا بود. رجز دیگر، رجزی است که در برابر کعب بن الاشرف یهودی بیان شده است:

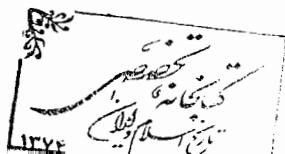
عرفت و من يعدل يعرف و ايقنت حقاً ولم اصرف
عن الكلام المحكم اللاء من لدى الله ذی الراءه الاراف

- دانستم و آنکه میانه رو باشد، می داند. به حقیقت یقین کردم به کلام محکمی که از سوی پروردگاری است که از همه مهربانتر است. این شعر پانزده بیت است که سرشار از معانی اسلامی است. نقیض آن توسط سماک یهودی آورده شده است:

ان تفخروا فهو فخرکم بمقتل کعب ابی الاشرف
غداه غدوتم علی حتفه و لم یأت غدرا و لم یخلف

- اگر فخر کنید، کشته شدن کعب ابی الاشرف برای شما فخر است، روزی که ناظر مرگ او بودید، در حالی که نه غدر کرده بود، نه خلف وعده. همچنین ابن هشام می گوید که یکی از مسلمانان غیر از علی بن ابی طالب این شعر را گفته است. به هر حال هر جا که در سیره، شعری از امام علی (ع) روایت شده، شعری نیکو و متین است، بر خلاف اشعاری که در کتب متأخر وارد شده و اکثر آنها ضعیف و کم مایه است.

بیشتر اشعاری که از ایشان روایت شده، مربوط به معرکه جنگ هایی مثل جمل و صفین و نهروان است که علی (ع) در دوران خلافت درگیر آنها بوده است. روایت کرده اند که امام علی (ع) بعد از جنگ جمل در میان کشتگان قدم می زد. طلحه را در میان آنان دید که «مروان بن حکم» تیری به حقه اش زده بود. امام بالای جنازه اش ایستاد و گفت: انالله و انا الیه راجعون، به خدا من این را نمی خواستم. تو به خدا چنانی که شاعر گفت:



فتی کان یدنیه الغنی من صدیقه اذا ما هو الستغنی و یبعده الفقر
کان الثریا علقت فی یمینه و فد خده الشعری و فی الاخر الدبر

جوانمردی که چون بی‌نیاز بود، بی‌نیازی او را به دوستش نزدیک می‌کرد و چون مستمند می‌گردید، به جهت فقر از دوستش دور می‌شد. گوی خوشه‌ی پروین در دستش بود و برگونه‌هایش شعری و ماه بدر قرار داشت.

در آغاز جنگ صفین، امام علی(ع) در حالی که پرچم را به پسرش محمد حنیفه داده بود و او را به حومه می‌فرستاد، در حالی که او را تهییج می‌کرد، می‌گفت:

لطعنهم طعن ابیک محمد لاخیر فی الحرب اذا لم توقد
بالمشرقی و القنا المسرد

- به آنان چون ضربه‌های پدرت ضربه بزن تا ستوده شوی، زیرا جنگی که در آن با شمشیر مشرقی و نیزه‌ی زره‌گداز، آتش نیفروزی، جنگ خوبی نیست.

در جنگ صفین گروهی از دو طرف کشته و مجروح شدند، از سپاه علی(ع) هاشم مرقال و گروهی از نیکان به خاک و خون غلتیدند. امام بر بالین شهدا ایستاد، آنان را دعا کرد و برایشان دل سوزاند، و این ابیات را خواند:

خداوند به جماعت اسلامی پاداش نیک دهد، آنان با چهره‌های گشاده در اطراف هاشم به خاک افتادند. یزید و عبدالله بشر بن معبد و سفیان و دو پسرش هاشم بودند که همگی دارای مکرمات هستند. و نیز عروه بود که ذکر و ثنای او پایانی ندارد، هرگاه روزی شمشیرهای بران آخته شود.

حمله به لشکر معاویه بسیار شدید بود، به طوری که لشکر او پراکنده شد و عقب نشستند، تا آنجا که لشکر علی(ع) به چادر معاویه رسیدند. امام به هر سواری که می‌رسید، او را به ضربه‌ای از کار می‌انداخت و می‌گفت:

اضربهم و لاری معاویه الاخر العین العظیم الحاویه

تهوی به فی النار أم هویه

آنان را می‌زنم، اما معاویه آن تنگ چشم هیکل‌کنده را نمی‌یابم. امید که او در

آتش هاویه سقوط کند.

مسعودی می گوید این شعر از بدیل بن ورقاء است که آن را در آن روز سروده است و مانعی ندارد که علی (ع) بدان تمثیل جسته باشد، چرا که امام در جنگهایش بسیار به شعر تمثیل می جست.^۱

آنان که به امام چیزهایی را که او نگفته، نسبت داده اند، می پنداشته اند که کار خوبی می کنند و قدر و منزلت علی (ع) را بالا می برند. همچنان که امور زیادی را که در ردیف اساطیر و خرافات است به او نسبت داده اند. جاعلان در حق اسلام و مسلمین و به شخصیت امام سقم روا داشته اند.

در اخبار آمده است که کسی به علی (ع) گفت: در آغاز معرکه میان مسلمانان و دشمنان از سوی ما هجو کنندگان ما را هجو کن. امام گفت: اگر رسول الله (ص) اجازه می داد، چنین می کردم. به رسول الله گفتند: به او اجازه ده. پیامبر اکرم گفت: آنچه را که می خواهید نزد علی نیست. دانسته نیست که علی در غزوات اسلامی، مشرکین را هجو کرده باشد، در آن هنگام، که معرکه های شدید میان شاعران مسلمان و شاعران مشرک، در می گرفته است. «یاقوت حموی» از ابوعثمان مازنی ذکر کرده که علی (ع) از شعر جز دو بیت گفته باشد. البته ما معتقدیم که علی بیشتر از آنچه که ابوعثمان مازنی پنداشته، شعر دارد، زیرا امام دارای قدرت شاعری بوده است. ابیاتی به مناسبت و یا وقتی که در سینه اش می جوشیده، می گفته است، اما این شاعری در حدی نبوده که به شعر به طور جدی پرداخته، دیوانی بسراید. اصحاب رسول الله نیز، چنین بوده اند. هرگاه شاعری علی (ع) با شاعری ابوبکر و عمر مقایسه شود، علی (ع) از آن دو شاعرتر بوده است. سعید بن مسیب گفته است. ابوبکر شاعر بود. عمر شاعر بود و علی (ع) شاعرترین این سه گانه بود.

در دوره ی فترت نبوت، اکثر اشعار ساختگی است و نباید بی بررسی و دقت

۱- کیهان فرهنگی، خردادماه ۶۵، ص ۳۴.

نظر چیزی را پذیرفت. این واضعین بودند که به اصحاب رسول الله (ص) و اهل بیت او (ع) بسیاری از این اشعار ساختگی را نسبت دادند. به علی بن ابیطالب نیز دیوانی نسبت دادند. همچنین اشعاری نیز از زبان حمزه عموی پیغمبر و یا طالب بن ابیطالب و غیره نقل کردند. ما شعر و شاعری آنان را رد نمی‌کنیم، اما در مورد آنچه که پیرامون این بزرگان روایت می‌کنند، نمی‌توانیم مطمئن باشیم.^۱ به هر حال تردیدی نیست که حضرت، فصیح و بلیغ و در شناخت شعر نیز استاد بوده است و خود نیز شعر می‌سروده است.

به تعبیر محقق معاصر عرب «یحیی الجبوری»، تردیدی نیست که امام علی (ع) در سرودن شعر توانا بوده و در جای جای سخنانش از شعر استفاده می‌کرده و خود نیز شعر می‌سروده و بدان تمثیل می‌جسته است. شعر از سلاح‌های بارز زندگی پر حادثه‌ی امام علی به شمار می‌رفت.^۲

سید رضی جمله معروفی در ستایش و توصیف سخنان مولا علی (ع) دارد. او می‌گوید: امیرالمومنین آبشخور فصاحت و ریشه و زادگاه بلاغت است. اسرار مستور بلاغت از وجود او ظاهر گشت و قوانین آن از او اقتباس شد. هر گوینده‌ی سخنور از او دنباله روی کرده و هر واعظ سخندانی از سخنان او مدد گرفته است، در عین حال به او نرسیدند و از او عقب ماندند. بدان جهت که بر کلام او نشانه‌ای از دانش خدایی و شمیمی از سخن نبوی موجود است.^۳

اوج هنر مولا در زمینه فصاحت و شیوایی سخن و بلاغت در نهج البلاغه دیدنی است. سید رضی در زمینه گردآوری این خطبه‌ها و مواعظ و کلمات رنجهای بسیاری متحمل شد؛ و در نهایت کتابی را به جهانیان عرضه کرد که تا قرن‌ها در تمامی مجامع علمی یک‌ه تازی کرده و همچنان خواهد کرد. دریای بیکران علم امیرالمومنین (ع) به روشنی در این کتاب خودنمایی می‌کند، و به

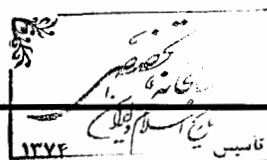
۱- کیهان فرهنگی، خرداد ماه ۶۵، ص ۲۵.

۲- کیهان فرهنگی، خرداد ماه ۶۵، امام علی و شعر، یحیی الجبوری، ص ۲۳.

۳- نهج البلاغه، بخش خطبه‌ها.

قدری این کتاب در میان صاحب نظران با ارزش و گرمی است که بسیاری از ایشان بدان، لقب قرآن ثانی داده اند.

امیر شعر و ستیز
«کمیت بن زیداسدی»



کمیت اسدی با همان اشعارش، از یک سپاه بیشتر، برای بنی‌امیه
ضرر داشت. شعر می‌گفت که دنیا را تکان می‌داد، دستگاه خلافت را
تکان می‌داد.

استاد شهید مرتضی مطهری

«کمیت بن زید بن خنیس بن مخالد» در سال (۶۰ هـ ق) در کوفه چشم به جهان گشود، و در همانجا رشد کرد، و پرورش یافت. او از همان اوان کودکی شروع به سرودن شعر کرد. شاعری در آن زمان افتخار محسوب می‌شد و هر قبیله‌ای به داشتن شاعری خوب به خود می‌بالید. لذا مدت زیادی طول نکشید که او به عنوان شاعر قبیله برگزیده شد.

«کمیت» با شاعران بزرگ عصر خویش رابطه داشت و «فرزدق همام بن غالب» شاعر بزرگ شیعی، دایی او بود.

نقل است که کمیت اولین اشعار خویش را برای او خواند، و فرزدق او را تشویق کرد تا کارش را ادامه دهد.

کمیت در کوفه به تعلیم و تدریس محصلان اهتمام می‌ورزید و علوم اسلامی و معارف قرآنی را آموزش می‌داد.

شاعر در دورانی می‌زیست که بنی امیه سایه‌ی شوم استیلای خود را بر همه جا گسترده بودند؛ دوران شهادت حق جویان و عدالت خواهان از سویی و دوران پیروزیهای پی در پی دژخیمان از سوی دیگر. در این برهه از تاریخ، خاندان وحی، در سخت‌ترین شرایط روزگار می‌گذراندند، بگونه‌ای که از علی (ع) سخن گفتن و از خاندان وحی یادکردن، سخت‌ترین مجازات‌ها را در پی داشت. ادبیات نیز به قول

«حنا فاخوری»: درست است که سخت فعال شده بود، ولی به خدمت مصالح حزبی و فردی در آمده بود و در فضای آزاد هنر بال نمی‌زد.^۱

در چنین روزگاری، بینش خاص شاعر او را وادار به موضعگیری در قبال قدرت حاکم می‌کرد. ارتباط شاعر باخاندان وحی و تربیت علوی او باعث می‌شد که بر ستمگران و جباران بشورد، و از موضع خاندان رسالت دفاع کند. «استاد شهید مرتضی مطهری» می‌نویسد: نام امام حسین، شعار انقلاب علیه ظلم گشت. عده‌ای شاعر انقلابی به وجود آمد. کمیت اسدی به وجود آمد. کمیت اسدی می‌دانید که کیست؟! آنها دارند مکتب حسین را نشان می‌دهند. کمیت اسدی با همان اشعارش از یک سپاه بیشتر برای بنی امیه ضرر داشت.. شعر می‌گفت که تکان می‌داد دنیا را. تکان می‌داد دستگاه وقت را.^۲

«هشام بن عبدالملک» خلیفه اموی وقتی که هجو کمیت راجع به بنی امیه و خودش را شنید و اطمینان یافت که این شعر از اوست، به فرماندار خود «خالد قسری» نوشت که باید کمیت دستگیر شده و دستها و پاها و گردنش قطع و خانه‌اش ویران و خود او به صلیب کشیده شود.

«خالد قسری» بر خلاف رأی هشام تصمیم گرفت کمیت را زهر بخوراند. از سوی دیگر یکی از هواداران کمیت یعنی «عبدالرحمن بن عنبسه ابن سعید» به غلام خود گفت: به کوفه برو و نسبت به آزادی کمیت اقدام کن. در صورتی که او را آزاد کنی خود نیز آزاد خواهی شد. پول زیادی هم به او داد تا در این راه مصرف کند. غلام، در کوفه، همسر کمیت راملاقات کرد و با نقشه‌ای حساب شده از او خواست تا مقداری لباس زنانه با خود به زندان کمیت ببرد. کمیت باپوشیدن

۱- تاریخ ادبیات زبان عربی، حنا فاخوری، ترجمه آیتی، ص ۱۶۶.

۲- مجموعه گفتارها، مرتضی مطهری، ج ۱، ص ۱۲۶.

لباس زنانه از زندان گریخت و همسر او نیز پس از مدتی آزاد شد.^۱
مورخ بزرگ اسلامی ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد: هنگامی که زید بن علی بن حسین (ع) قیام کرد، نامه‌ای به کمیت نوشت و او را نیز دعوت به پیوستن به خویش نمود. کمیت از این دعوت استقبال کرد، ولی بعد به عللی نتوانست زید و یارانش را همراهی کند.^۲ این سند نشانگر آن است که شاعر تا چه اندازه در متن جریان‌ات سیاسی زمان خود قرار داشته است.

کمیت در طول تاریخ ادبیات اسلامی شاید نخستین کسی است که احتجاجات ایدئولوژیک و فلسفه سیاسی را مطرح ساخت، تا جایی که پنداشته‌اند احتجاج را او وارد شعر کرده است.^۳

«یا قوت حموی» در مورد موضع سیاسی شاعر می‌نویسد: کمیت، حبی شدید به فرزندان فاطمه - علیها السلام - دخت گرامی پیامبر (ص) داشت و از اعتقادی راسخ به تشیع برخوردار بود. خلیفه اموی هشام بن عبدالملک هنگامی که به اشعار او در مدح خاندان وحی وقوف یافت، حکم قتلش را صادر کرد.^۴

«حنا فاخوری» نیز از موضوع سیاسی «کمیت» سخن گفته است. او می‌نویسد: کمیت از کسانی که به هر نحوی خاندان امیه را یاری می‌کردند، عطایی نمی‌پذیرفت. او با عزت نفس و اخلاص کامل نسبت به آیینی که پذیرفته بود، وفادار ماند. قصایدی را که در آنها ارادت تشیع خود را به بنی هاشم اعلام کرده است، هاشمی‌ات گویند. هشام فرمان قتلش را صادر کرد. خالد بن عبدال... القسری والی عراق او را دستگیر کرد و به زندان انداخت. کمیت از زندان گریخت و بعدها

۱- الاغانی، ابوالفرج اصفهانی، ج ۲۰، ص ۳۴۰.

۲- الاغانی، ابوالفرج اصفهانی ج ۱۶، ص ۳۵۴.

۳- اعیان الشیعه، سید محسن امین عاملی، ج ۱، جزو ۲، صص ۶۷، و ۶۶. و: الصراط المستقیم، علامه زین الدین عاملی، ج ۱، ص ۲۴۲، چاپ مصر.

۴- معجم الادباء، یا قوت حموی، ج ۱، ص ۲۴۲، چاپ ۱۸۲۳ مصر.

امان یافت.^۱

پس از شهادت حسین بن علی (ع) و یارانش، یکی از مهمترین مسائل زنده ماندن یاد حماسه عاشورای حسینی (ع) و اهداف این نهضت مقدس بود. تاکیدهای مکرر خاندان وحی بر زنده نگاه داشتن حماسه عاشورای حسینی (ع) مترتب بر اهداف این نهضت مقدس بود. تاکیدهای مکرر خاندان وحی بر بزرگداشت این قیام و عزاداری و مرثیه سرایی و چکامه خوانی برای زنده نگاهداشتن خاطره‌ی آن، نشان از اهمیت مسأله داشت. کمیت به یاد حماسه‌ی خونریز عاشورای حسینی و شهیدان گلگون کفن کربلا چکامه‌های جانسوز و آتشین سرود. اشعار او دارای دو ساحت اساسی است:

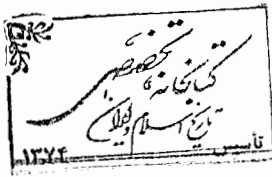
۱- ساحت ایدئولوژیک که بر اندیشه‌ها و فلسفه نظری و آرمانی شیعه تاکید دارد و جهان بینی و اصول مکتب علوی را تبیین می‌کند.

۲- ساحت اجتماعی و سیاسی که چهره‌ی واقعی حاکمان وقت را به تصویر می‌کشد، و نیز تبعیض موجود در اجتماع و گرسنگی انبوه مظلومان و سیری ظالمان را بیان می‌دارد.

«کمیت» با سه امام عالم تشیع یعنی امام زین العابدین علی بن الحسین، امام باقر محمد بن علی و امام صادق جعفر بن محمد دیدار و مراوده داشته است، از این جهت نام او را در سلسله راویان حدیث نیز مشاهده می‌کنیم. گفته‌اند در «کمیت»، ده خلصت بود که در هیچ شاعر دیگری نبود. او خطیب، فقیه، حافظ قرآن، خوشنویس، نسب شناس، متکلم، تیرانداز، سوارکار، دلاور و سخی بود. این خصایل، وقتی با اشعار نغز و شیوا و زیبای او که به قول حنا فاخوری: زنده و پرحرکت است و آدمی را به زندگی و قیام می‌خواند جمع می‌گردد، چهره‌ی او را از دیگر شاعران مسلمان، متمایز می‌سازد. از امام محمد بن علی (ع) دعای: تأییدات و یاری روح القدس شامل حالت باد تا وقتی که در مسیر حق؛ مسیر

۱- تاریخ ادبیات زبان عربی، فاخوری، ص ۱۶۶.

خاندان وحی قدم بر می‌داری^۱، در مورد کمیت نقل شده است.
«کمیت» در زبان شناسی نیز صاحب نظر بوده است. «ابوعکرمه» چنین گفته
است: اگر شعر «کمیت» نبود، لغت عرب ترجمانی نداشت.^۲



از معاذه‌راء پرسیدند.
بهترین شاعر کیست؟
گفت: از شعرای جاهلیت یا اسلام؟
گفتند: از جاهلیت.
گفت: زهیر و امرء القیس.
گفتند: از اسلام.
گفت: فرزдық، جریر، اخطل، راعی.
گفتند: کمیت را نام نبردی؟

گفت: او شاعرترین از تمام پیشینیان و متاخران است.^۳
فرزدق نیز به کمیت گفته است: تو شاعرترین شعرای گذشته و اکنون هستی.^۴
قاضی نورالله شوشتری در مجالس المومنین (ج ۲، ص ۴۹۸) راجع به او
می‌نویسد:

کمیت بن زید اسدی از اکابر شعرای شیعه اثنی عشری است و با امامین
همامین، محمد الباقر و جعفر بن محمد الصادق علیه السلام معاصر بوده و در
مدح ایشان و سایر اهل بیت (ع) قصاید غرا نظم نموده است.

استاد محمد جواد مغنیه درباره کمیت می‌نویسد: فرزندان علی (ع) و
فاطمه (س) کشته می‌شدند تا عدالت و آزادی و مساوات را بین مردم به وجود

۱- وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی ج ۲ ص ۴۱۵.

۲- جهشها، محمد رضا حکیمی، ص ۲۰۹، بنقل از الاعلام زرکلی ج ۶، ص ۹۲ و ۹۳.

۳- همان بنقل از الغدیر، ج ۲، ص ۱۹۵ و ۱۹۶.

۴- همان بنقل از الغدیر، ج ۲، ص ۱۹۵ و ۱۹۶.

آورند. این خونها و انقلابها شاعری رابه وجود آورد که از انقلاب خود، انتظار مال و شهرت و مقام نداشت و مقصودش ریشه کن کردن بیدادگری فرومایگان و نابود کردن بندهای اسارت و زنجیرهای گران بود.^۱

هاشمیات که مهمترین اشعار اوست، به سال ۱۹۰۴ در لیدن هلند بامقدمه‌ای طولانی از ژوزف هورویتر آلمانی، با تفسیر ابی ریاش احمد بن ابراهیم چاپ شده است.

شهادت شاعر:

سربازان یوسف بن عمر که با تحریک امویان نسبت به کمیت کینه داشتند، او را به عمارت حکومتی خواستند و او بی اطلاع از این توطئه، وارد عمارت شد. در این هنگام بیست نفر از مزدوران، با شمشیرهای آخته به وی حمله کردند و او را سخت مجروح ساخته و گریختند. کمیت به حالت اغما به خانه‌اش منتقل شد. خون بسیاری از او رفته و امیدی به زنده بودنش نبود.

پسر او که شاهد آخرین لحظات زندگی پدر بوده، می‌گوید: کمیت هنگام مرگ تنها یک جمله گفت و آن را سه بار تکرار کرد: اللهم و آل محمد، اللهم و آل محمد، اللهم و آل محمد.

مرحوم علامه سید محسن امین عاملی، سال ۱۴۰ هجری را به عنوان سال شهادت شاعر ذکر کرده است.

ابوالفرج اصفهانی، سال ۱۳۶ هجری را سال شهادت شاعر می‌داند. این قول به نظر درست‌تر می‌آید.^۲

هاشمیات:

هاشمیات مجموعه قصایدی است که کمیت در مدح خاندان وحی و به دفاع از

۱- شیعه و زمامداران خودسر، محمد جواد مغنیه، ترجمه مصطفی زمانی، ص ۱۴۸.

۲- الغدیر، علامه امینی، ج ۲، بخش شهادت کمیت.

ایشان و علیه امویان سروده است. این اشعار، به گفته تمامی محققین، بهترین اشعار کمیت و از زیباترین چکامه‌های عرب است.

استاد محمد رضا حکیمی، پیرامون این قصاید چنین می‌نویسد: شعر کمیت بسیار محکم و از نظر اصالت الفاظ، استحکام تراکیب، علو معنی، قدرت طبع و انسجام کلام و لطافت، در سطحی بس عالی قرار دارد و از بهترین نمونه‌های شعر سیاسی و مکتبی عرب است. و با اینکه شاعر اسلامی است، اشعارش به ملاحظه ریشه‌بندی کلام و پیوست جمله‌ها و فشردگی مفاهیم و طبیعی بودن لغات و نحوه‌ی استعمال آنها نزدیک به شعر جاهلی است. به اضافه، انسجامی در شعر او هست که به این لحاظ حتی از آثار نوع مخضرمین، برتری می‌یابد. از جمله اشعارش که به گفته ابوالفرج اصفهانی در الاغانی، ج ۳، ص ۱۱۳ و سید عبدالرحیم عباسی در معاهد التنصیص، ج ۲ ص ۲۶، آمدی در الموتلف والمختلف، ص ۱۷۰، بغدادی در خزانه الادب ص ۶۹، رافعی در تعلیقات دیوان کمیت و سندویی در تعلیقات البیان و التبیین، ج ۱، ص ۵۴ آمده است از بهترین آثار شعری است، هاشمیات است. این قصاید با اینکه شاعر در آنها سخت به مخالفان شیعه تاخته، باز هم مورد توجه بوده است. و دوشرح، یکی به قلم استاد محمد محمود رافعی مصری و دیگری به قلم استاد محمد شاکر نابلسی، بر آن نوشته شده است. گروهی از شاعران از جمله علامه شیخ محمد سماوی آنها را تخمیس کرده‌اند. این اشعار به زبان آلمانی نیز ترجمه شده است.^۱

هاشمیات مجموع هشت قصیده است که در آن اوج تکنیک و استحکام شعری را در قالب زیباترین بافت کلامی مشاهده می‌کنیم. شعری سرشار از عاطفه و احساس که عشق و حماسه و شعور در آن موج می‌زند. شعری زنده، حماسی و پرتحرک که چون تیغی آخته در خدمت آرمانهای بلند انسانی است. شعر کمیت به ایدئولوژی و مواضع سیاسی و اجتماعی عنایت دارد. این قصاید همواره در طول

۱- جهشها، محمد رضا حکیمی، ص ۲۱۲.

تاریخ ادب عربی مورد توجه محققین و منتقدین و ادیبان و اندیشمندان بوده است و همگان متفق القول این اشعار را به عنوان بهترین اشعار در میان مجموعه‌ی اشعار عرب، می‌دانسته‌اند و این در حالی است که با اندک تاملی در تاریخ ادبیات عرب رقم شاعران بزرگ را رقمی بسیار بالا می‌بینیم و در میان این خیل عظیم به چنین توفیقی دست یافتن، کاری سترگ است که تنها از روحهای بزرگ و جانهای تابناکی چون کمیت بن زید اسدی ساخته است.

هاشمیات چنانکه از نام آن پیداست درباره خاندان وحی است. محمد بن عمران مرزبانی شعرشناس ادیب بزرگ عرب در این باره چنین اظهارنظر می‌کند: «کمیت مسایل تازه و بدیعی را در شعر وارد کرد. او اشعاری درباره خاندان وحی دارد که بهترین سروده‌های او هستند».^۱

کمیت به خاندان وحی عشق می‌ورزید و جان خویش را در راه دفاع از آرمانهای علوی بر کف گرفته بود و در این راه از هیچ چیز نمی‌هراسید. موضع او در قبال امویان از فهم برین او از تشیع نشأت می‌گرفت.

خاندان وحی و بزرگان اهل بیت از او به نیکی یاد کرده و او را ستوده‌اند. امام سجاد(ع) از شعر کمیت و خدمات او به تشیع ستایش کرده است. امام در اعزاز موضع شیعی و علوی کمیت خطاب به شاعر فرمود:

ای کمیت ما از پاداش دادن به کار بزرگ تو عاجزیم، اما خداوند از دادن اجر آن عاجز نخواهد بود.

کمیت بر امام باقر وارد شد. امام از او پرسید: آیا تو در شعر خود گفته‌ای که به امویان نزدیکی و تقرب خواهی جست؟

کمیت گفت: آری گفته‌ام، اما مرادم تقیه بوده و همانا من به حقیقت فضیلت شما واقفم.

امام باقر(ع) فرمودند: اگر این امر از سر تقیه و پنهانکاری در مبارزه بوده،

۱- معجم العشراء، محمد بن عمران مرزبانی، ص ۱۷۰، چاپ قاهره، ۱۳۵۴ هـ.ق.

اشکالی ندارد^۱.

برادر کمیت، ورد بن زید می‌گوید: از طرف کمیت نزد امام باقر(ع) رفتم و گفتم: کمیت مرا فرستاده است. او آنچه را که نباید می‌کرد کرده است و در نتیجه از سوی امویان تحت تعقیب است. پس آیا اجازه می‌دهید با توجه به موقعیت پیش آمده او بنی امیه را مدح بگوید؟

امام باقر در پاسخ فرمودند: اگر چنین است، اشکالی ندارد. آنچه می‌خواهد، می‌تواند بگوید.^۲

روزی کمیت به خدمت امام باقر(ع) رسید. امام پیراهنی به عنوان هدیه به شاعر داد. کمیت از دریافت هدیه ابا کرد و گفت: به خدا سوگند که عشق من به شما به خاطر متاع دنیوی نیست. بلکه من شما را به خاطر قداست و والایی‌تان برگزیده‌ام، و اگر جز این بود و در پی منافع دنیوی بودم، به امویان می‌پیوستم.^۳

کمیت در ایام تشریق (روزهایی که نور ماه به آخرین حد روشنایی خود می‌رسد) در (منا) بر امام جعفر بن محمد صادق(ع) وارد شد و از ایشان اجازه خواست که شعری از اشعار خود را برای حضرت بخواند.

حضرت فرمود: این ایام بسیار شریف و پرارزش است.

کمیت گفت: آقا این اشعار برای شما سروده شده است.

امام چون این پاسخ را شنید، خواست تا یاران و همراهانش گرد هم آیند و به کمیت فرمود: شعرت را انشاد کن.

کمیت نیز قصیده‌ی لامیه از قصاید هاشمیات را خواند.

پس از آنکه کمیت شعر خود را به پایان برد، حضرت درباره او دعا کرد و در حالی که می‌گریست، گفت: **اللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِلْكَمِيتِ** خدایا کمیت را ببامرز.

۱- نگاه کنید به: الاغانی، ابوالفرج اصفهانی، ج ۱۶، صص ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵ و ۳۵۶.

۲- ادبیات انقلاب در شیعه- دکتر صادق آینه‌وند- ص ۶۳.

۳- الغدیر، علامه امینی ره، ج ۱، بخش شعر در نزد امامان.

پس آنگاه حضرت، هزار دینار و پیراهنی به او صله داد.^۱
کمیت بر امام سجاد(ع) وارد شده و گفت: شعری برای شما گفته‌ام می‌خواهم
آن را برایتان بخوانم. سپس قصیده‌ای از قصاید هاشمیات خویش را قرائت کرد.
چون قصیده به پایان رسید، امام سجاد(ع) خطاب به او گفت: ما پاداش ترا
نمی‌توانیم بدهیم، خدا خود پاداش ترا بدهد.

کمیت خطاب به امام سجاد(ع) گفت: خواهش‌م این است که پیراهنی از
پیراهنهای خودتان را که در آن نماز گزارده، و عبادت کرده‌اید، به من ببخشاید.
امام پیراهنی از پیراهنهای خویش را به کمیت بخشیدند. آنگاه دست به نیایش
برداشت و چنین در حق کمیت دعا کردند: خداوندا! در این زمان که اکثریتی از
ادای حق خاندان وحی دست کشیده و امساک کرده‌اند، کمیت نسبت به ما
اهلبیت ادای وظیفه کرد و دین خویش را ادا کرد. او آنچه را که دیگران کتمان
کردند ابراز داشت. خداوندا! به او زندگی سعادت بار ببخش و شهیدش بمیران و
پاداش نیکش ده که ما از پاداش او ناتوانیم.^۲

صاعد پیشکار کمیت می‌گوید: باکمیت به خانه فاطمه دختر امام حسین(ع)
وارد شدیم. آن حضرت فرمود: کمیت شاعر خاندان ما است. سپس قدحی که در
آن سویق (نوعی آشامیدنی) بود، آورد و به کمیت داد، تا بنوشد. آنگاه به اطرافیان
خود فرمود: سی هزار دینار با مرکبی به وی بدهید!

چشمهای کمیت پر از اشک شد، و گفت: نه، به خدا قسم نمی‌پذیرم. من شما
را برای دنیا دوست نداشته‌ام.^۳

«هاشمیات» کمیت، بازتابی از این شور و شوق و عشق نسبت به خاندان وحی
است و ستیزی آشکار با ظالمان.

علامه‌ی بزرگ و محقق عظیم الشأن مرحوم آیت ا... شیخ عبدالحسین امینی

۱- الغدیر، علامه امینی(ره)، ج ۱، بخش شعر در نزد امامان.

۲- شرح الهاشمیات، محمد محمود الرافعی، مقدمه ص ۱۹.

۳- جهشها، ص ۲۱۳ به نقل از الغدیر.

(که درود بیکران الهی بر او باد) اعتقاد دارد که این قصاید در اصل ۵۷۸ بیت بوده و مولف «الحدایق الوردیه» بدین شماره تصریح کرده است، اما دستهای ناپاک در انتشار دیوان کمیت مقداری از ابیات او را حذف کرده است، چنانکه در مورد چاپ دیوان حسان بن ثابت و فرزدق و ابونواس... نیز این گناه را مرتکب شده اند. اکنون وقت آن رسیده است که دست پژوهشگری پرده از روی این جنایات پنهان بردارد. آنچه در لیدن چاپ شده است (۵۳۶) بیت است و آنچه به قلم استاد شاکر شرح شده است ۵۶۰ بیت و آنچه به قلم استاد رافعی شرح داده شده ۴۵۸ بیت است.^۱ مورخین نوشته‌اند: وقتی کمیت اشعار هاشمیات را سرود، نزد شاعر بزرگ شیعه، فرزدق (که به قولی دایی شاعر است) رفت و گفت: یا ابافراس اشعاری بر زبانم جاری است. تو دانای طایفه «مضر» و شاعر آنان هستی. دوست می‌دارم که به آنچه گفته‌ام، گوش فرادهی و اگر شایسته انتشار است اجازه دهی، و گرنه آن را پنهان دارم.

فرزدق گفت: بخوان.

کمیت خواند:

۱. طربت و ماشوقاً الی البیض اطرب

ولا لعباً منی و ذوالشیب یلعب؟

۲. ولم یلهنی دار و لا رسم منزل

ولم یتطربنی بنان مخضب

۳. ولا السانحات البارحات عشیه

امر سلیم القرن ام مّر اغضب

۴. ولكن الی اهل الفضائل و التقی

و خیر بنی حواء و الخیر یطلب

۱- الفدیر، علامه امینی، ج ۲، بخش هاشمیات کمیت.

۵. الى النفر البيض الذين بحبيهم
الى الله فيما نابنى اتقرب
۶. بنى هاشم، رهط النبى، فاننى
بهم ولهم ارضى مراراً و اغضب
۷. فما لى الا آل احمد شيعة
و مالى الا مشعب الحق مشعب
۸. و قالو ترابى هواه و رايه
بذالك ادعى فيهم و القب
۹. الم ترنى من حب آل محمد
اروح و اغدو خائفاً اترقب
۱۰. فان هى لم تصلح لى سواهم
فان ذوى القربى احق و اوجب

ترجمه

۱. سرمستم اما شوق سیم تنانم نیست.
وقصد بازی ندارم و سالخوردگان را با بازیچه‌ها چه کار؟
۲. دل را یار و دیار مشغول نکرده است،
و نه انگشتان حنا بسته‌ی زیبا رویان
۳. و نه حادثه‌های غیر مترقبه شبانگاهان،
چه به سلامت درگذرند و چه ناگوار.
۴. اما من شیفته‌ی خاندان فضیلت و پاکی‌ام،
و بهترین فرزندان حوا و بهترین آنچه که طلب می‌شود.
۵. آن جانهای تابناک که به دوستی‌شان
در آنچه مرا به خدا می‌رساند تقرب می‌جویم.



۶. بنی هاشم، طائفه پیامبر، هم آنان که من
بدیشان و برای ایشان مرارت می‌پذیرم و خشم می‌گیرم
۷. من رهرو و رهیار خاندان محمدم
و راهی جز راه آنان نمی‌پویم.
۸. گفتند او در احساس و اندیشه علوی است
و به این امر سرزنش کردند و لقبم دادند.
۹. آیا مرا نمی‌بینی که با عشق خاندان وحی
شب و روز را سر می‌کنم، هراسان و مراقب.
۱۰. این امر حاکمیت و ولایت برای احدی جز ایشان شایسته نیست
چرا که نزدیکترین افراد و پروردگان او به این امر محقق‌ترند و شایسته‌تر.
فرزدق با شنیدن اشعار او چند مرتبه گفت: تو شاعرترین شاعران گذشته و
اکنونی. اشعارت را آشکار کن برای تمامی مسلمین و با دشمنان وحی بستیز!^۱
عبدا... بن معاویه بن عبدا... بن جعفر داخل خانه‌های بنی‌هاشم می‌شد و به
آنان می‌گفت: کمیت درباره شما و به دفاع از شما شعر سروده و خویشان را به
خطر افکنده است. اکنون زمانی است که مردم از مدح شما خاموش شده‌اند، اما
او خود را در معرض خطر بنی امیه قرار داده و مدحتان کرده است. باید از او
قدردانی کنیم. به اندازه قدرت و استطاعت کمک کنید. عبدالله درهم و دینار
فراوانی جمع‌آوری کرد. زنها زینتها و زیور آلات خود را بیرون آورده و به کمیت
بخشیدند. قیمت آنچه که جمع شد چیزی حدود دویست هزار درهم بود. موقعی
که کمیت این کمکها را دید، گفت: من برای رضای خدا و پیامبر او شعر سروده‌ام
و هرگز از کسی چیزی برای این کار دریافت نخواهم کرد.
عبدا... بن معاویه بن عبدا... بن جعفر هر چه کرد نتوانست هدایا را به او
قبولاند و به ناچار آنها را به صاحبانشان بازگرداند.^۲

۱- شیعه و زمامداران خودسر، صص ۱۵۰ - ۱۴۸.

۲- جهشها، محمد رضا حکیمی، ص ۲۱۱.

«هاشمیات» کمیت در شرایطی سروده و پخش شد که بنی امیه قدرت غیر قابل معارضه‌ای داشتند. علی(ع) را بر روی منابر لعن می‌کردند و شیعیان را مورد هرگونه تعرضی قرار می‌دادند و جزای دوستی با علی(ع) شکنجه و زنده به گور شدن بود.

ارزش کار کمیت اسدی:

کمیت چنان که دیدیم از شاعران اصیل و بزرگ عرب بوده است و به شعر او در متون مهم ادب و لغت و تفسیر مانند:

تألیف: سیبویه م ۱۰۸ یا ۱۹۴	الکتاب
تألیف: ابوسعید سیرافی م ۳۶۸	شرح الکتاب
تألیف: ابوالمعالی خطیب دمشقی م ۸۳۰	تلخیص المفتاح
تألیف: ابن منظور افریقی م ۷۱۱	لسان العرب
تألیف: ابن هشام مصری م ۷۶۱	مغنی اللبیت
تألیف: نجم الاثمه‌ی رضی م ۶۷۶	شرح کافیه
تألیف: شیخ ابوجعفر طوسی م ۴۶۰	تفسیر تبیان
تألیف: جارالله زمخشری م ۵۳۸	تفسیر کشاف و اساس البلاغه
تألیف: امین الاسلام طبرسی ۵۴۸	تفسیر مجمع البیان
	استشهاد شده است. ^۱
	ادبای بزرگی همچون:
	ابن سکیت
	ابن کناسه ی اسدی
	ابوحفص بن بکیر
	ابوسعید سکری

به شعر کمیت و گردآوری و روایت آن اهتمامی بسزا داشته‌اند. «یاقوت حموی» از احمد بن حسن نسابه‌ی کوفی نقل کرده است که ابن عبده نساب می‌گفت: مردم انساب عرب را درست نمی‌دانستند تا اینکه کمیت نزاریات (هاشمیات) را ساخت و در آن قصاید از این دانش پاره‌ی زیادی اظهار کرد. من اشعار او را دیده‌ام. هیچ کس را از او به انساب و ایام عرب داناتر نیافتم. اشعارش را گرد آوردم و همانها در تصنیف کتاب ایام العرب کمک من بود.^۱ تاریخ از بزرگ مردانی چند نام می‌برد که به نقل روایت از کمیت اسدی و دیوانش اهتمام ورزیده‌اند:

- ۱- برادرش ورد بن زید.
- ۲- پسرش مستهل.
- ۳- غلامش صاعد.
- ۴- ابوعمیر صیداوی.
- ۵- حبیب بن ابی سلیمان.
- ۶- حفص بن محمد اسدی (احتمالاً همان کسی است که موذن علی بن یقطین بوده و معروف به حفص موذن است).
- ۷- محمد بن سهل از اصحاب امام صادق علیه السلام.
- ۸- قاضی و فقیه کوفه ابن بشرمه صبی (۷۲-۱۴۴ ق).
- ۹- عقبه بن بشیر اسدی.
- ۱۰- ابن الحباب شاعر.
- ۱۱- حفص بن سلیمان کوفی قاری بزّاز (در گذشته ۱۸۰ ق).
- ۱۲- ابان بن تغلب (در گذشته ۱۴۱ ق).
- ۱۳- یونس بن یعقوب بزرگواری که در وثاقت و تقوای او جای بحث نیست و هم او که به امر امام رضا علیه السلام در قبرستان بقیع با احترام و تجلیل دفن

۱- جهشها، محمدرضا حکیمی، ص ۲۱۰ و ۲۰۹ و: معجم الادباء، ج ۱، ص ۴۱۰، الغدیر، ج ۲، ص ۱۹۶.

می‌شود.

۱۴- داود بن نعمان انباری، برادر علی بن نعمان، بزرگواری خیر و محدثی فاضل می‌باشد.

۱۵- درست بن ابی منصور معروف به درست واسطی

کمیت بواسطه‌ی عکرمه از ابن عباس معروف به حبرالأمه (دانشمند امت) حدیث نقل می‌کند. کمیت می‌گوید عکرمه گفت: من مسئله‌ای از امام حسین(ع) پرسیدم. بعد آمدم از ابن عباس هم بپرسم. گفتم: از امام حسین پرسشی کردم. او چنین نقل کرد، نظر شما چیست؟

ابن عباس پاسخ داد: ای مادر مرده آیا مسئله‌ای را از من می‌پرسی که از امام حسین(ع) پرسیده‌ای و او جواب مسئله را از پدرش امیرالمومنین علی(ع) به تو نقل کرده است و خودش نیز بدان عمل می‌کند؟ بخدا قسم کاری را که امام حسین(ع) کرده باشد سنت پیامبر(ص) است.^۱

محدث جلیل القدر «محمد بن حسن صفار قمی» (م ۲۹۰ ق) در کتاب «بصائر

الدرجات» از جابر نقل می‌کند که گفت:

روزی به محضر سرورم امام محمد باقر(ع) مشرف شدم و از حاجتی که داشتم شکایت کردم. حضرت فرمود: دست ما خالی است، چیزی در بساط نداریم که به تو بدهیم. در این بین کمیت اسدی اجازه ورود خواسته، وارد شد و به حضرت روی کرده و عرض کرد:

فدایت شوم اجازه می‌فرمایید قصیده‌ی خویش را به سمع مبارک برسانم؟

حضرت فرمود: شعر خود را برای ما انشاد کن!

پس از آن که کمیت قصیده‌ی خود را خواند، حضرت رو به خدمتگزار خویش

کرده و فرمود: برو از آن اطلاق یک کیسه‌ی در هم بردار و برای کمیت بیاور!

کمیت گفت: قربانت گردم اجازه بدهید قصیده‌ی دیگرم را نیز بخوانم. پس

۱- کمیت اسدی حدیث حریت، تألیف: محمد صحتی سر درودی، ص ۵۷.

قصیده‌ی دومش را نیز قرائت کرد. باز حضرت همان دستور قبلی را به غلام خویش فرمود و او نیز بی درنگ کیسه دیگری از اطاق آورد و پیش کیسه قبلی نهاد. باز کمیت قصیده‌ی دیگری قرائت کرد و این بار نیز مثل دفعات پیش امام به عنوان صله، کیسه دیگری را به کمیت عنایت فرمود، در حالی که در هر کیسه ده هزار درهم یا بیشتر بود! ولی کمیت آنها را قبول نکرد و عرض کرد:

فدایت شوم، به خدا قسم من شما را به خاطر درهم و دینار، دوست نمی‌دارم، بلکه محض خاطر خدا و به امید این که پیش رسول خدا(ص) رو سپید بوده باشم، شما را مدح می‌کنم. شعر من زبان دل و لسان من دین من است، می‌خواهم آنچه را که خدا و رسولش از حق شما بر من لازم و واجب کرده است به جای آورده باشم.

حضرت کمیت را دعا کرده و به غلام خود فرمود: این درهم‌ها را به جای خود برگردان. او نیز برد به همان جایی که از آن جا آورده بود.

جابر می‌گوید: به حضرت عرض کردم، قربانت گردم به من فرمودی نزد ما درهمی نیست، در حالی که امر فرمودی به کمیت اسدی سی هزار درهم (در بعضی روایات پنجاه هزار درهم) بدهند!

حضرت فرمود: بلند شو خودت برو به همان اطاق و ببین! من رفتم دیدم در اطاق چیزی نیست و نمی‌توانست از قبل هم باشد! برگشته و مات به حضرت نگاه می‌کردم که فرمود: مَأْسِرْنَا عَنْكُمْ أَكْثَرُ مِمَّا أَظْهَرْنَا.

پنهان نکرده‌ایم از شما بیشتر از آنچه که آشکار کرده‌ایم.^۱

کمیت می‌گوید: به خدمت سید و سرورم، حضرت باقر(ع) رسیده عرض کردم: یا بن رسول الله! در حق شما چکامه‌ای سروده‌ام آیا اجازه می‌فرمایید قرائت کنم؟ حضرت فرمود: این روزها «ایام البیض» است.

۱- شاعران قبیله نور، کمیت اسدی، حدیث حریت، محمدصحتی سردرودی، ص ۷۷-۷۹. و: الغدیر، ج ۲ ص ۱۹۸ و: بهجة الامال، ج ۶، ص ۱۱۰ و ۱۱۱.

عرض کردم: اما این سروده‌ها مخصوص شماست. امام(ع) فرمود: بخوان! پس شروع کردم:

والدهر ذو صرف و ألوان اضحكنی الدهر و ابکانی
صاروا جميعاً رهن أكفان لفتية بالطف قد غودروا

روزگار مرا گاهی به خنده و گاهی به گریه وامی‌دارد، چرا که روزگار دگرگونی‌ها باشد و رنگارنگ است. گریه‌ام به خاطر آن جوانمردانی است که در طوفان طف به بلای کربلا گرفتار آمدند و همگی گروگان کفن‌ها شدند. امام باقر(ع) گریست و امام صادق(ع) نیز گریه کرد و از پشت پرده صدای گریه کنیزی را نیز شنیدم. و زمانی که به این ابیات رسیدم:

بنو عقيل خير فرسان و سئة لايتجاری بهم
ذكر هم هیتج احزانی ثم علی الخیر مولا هم

و به یاد می‌آورم شش تن از فرزندان عقیل را که بهترین سوارکاران بودند و به آنها امان داده نشد. و نیز یاد می‌کنم علی، آن نیک مردی را که سرور آنها بود. یاد آنها اندوه مرا بر می‌انگیزد.

امام(ع) ضمن اینکه گریه می‌کرد، فرمود:

هیچ کس نیست، که از ما یاد کند، و یا در نزد او از ما یاد کنند و از دیدگانش اگر چه به اندازه پر پشه‌ای اشک بریزد مگر آن که خداوند خانه‌ای در بهشت برای او می‌آفریند و آن اشک را سدّ راه او در برابر آتش دوزخ قرار می‌دهد. و چون رسیدم به جایی که می‌گویم:

او شامتاً یوماً من الآن من.کان مسروراً بها مسکم

کیست که خرسند باشد از مصائبی که به شماها رسیده، یا مگر می‌شود که کسی شما را شماتت کند. آیا چنین چیزی تا حالا شده است؟ حضرت دستم را گرفت و گفت: بار خدایا! گناهان گذشته و آینده کمیت را بیامرزا تا رسیدم به آنجا که گفته‌ام:

يقوم مهدیکم الثانی؟ متی يقوم الحق فیکم متی

امام (ع) فرمود: به همین زودی، انشاء الله به همین زودی. سپس فرمود: ابا مستهل! قائم ما نهمین فرزندان حسین (ع) است. پس از رسول خدا امامان دوازده تن اند و قائم (عج) دوازدهمی آنهاست.

عرض کردم: سرورم این دوازده تن کیانند؟

فرمود: اول آنها علی بن ابیطالب و بعد حسن و حسین و پس از او فرزندش علی و بعد از او من، و پس از من این فرزندم و دستش را بر دوش امام جعفر صادق (ع) گذارد و گفت: پس از او فرزندش موسی و بعد از او فرزندش علی و بعد از او پسرش محمد و پس از او پسرش علی و بعد از علی پسرش حسن و اوست که پدر قائم (عج) است، امامی که خروج می کند تا زمین را پس از ظلم و ستم، ملامال از عدل و داد کند. همو که درد دل شیعیان ما را شفا می بخشد.

پرسیدم: ای فرزند رسول خدا! پس کی خروج می کند؟ فرمود: این پرسش از رسول خدا (ص) نیز پرسیده شد. او (ص) فرمود: قیام قائم (عج) به قیامت می ماند که ناگهانی و دفعهٔ آغاز می شود.^۱

۱- شاعران قبیله نور، کمیت اسدی، حدیث حریت، محمد صحتی سر درودی، ص ۸۴ - ۸۱.

و الغدیر، ج ۲، ص ۲۰۳ - ۲۰۲، به نقل از «کفایه الاثر النصوص علی الاثمه الاثنی عشر»، چاپ سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۳.

داری بر دوش

«دعبل خزاعی»

شاعری، جز بر دو اساس استوار نتواند بود: حب فراوان و بغض
فراوان و دعبل هر دو را در خود جمع داشت. خشمش متوجه ارباب
قدرت و دوستی‌اش متوجه آل علی(ع) بود.
دکتر زکی مبارک

ابوجعفر، محمد بن علی بن رزین، مشهور به دعبل خزاعی از فرزندان بدیل بن ورقاء صحابی پیامبر اکرم (ص) است.^۱

خانواده و خاندان او به دانش و ادب و فضیلت شهرت دارند. عبدا... بن بدیل، جد او، از اصحاب خاص امام علی (ع) و از شهدای صفین است. قبیله خزاعه که دعبل از آنان است، در طول تاریخ اسلام به داشتن محبت نسبت به خاندان وحی شهرت داشته‌اند. معاویه درباره‌ی آنان گفته است: اگر زنان قبیله خزاعه نیز امکان و اجازه داشتند، با من می‌جنگیدند.^۲

خانواده‌ی دعبل، اکثراً اهل شعر و ادب و علم بوده‌اند. نام پدر، عمو، برادر و فرزند دعبل را تذکرها به عنوان شاعر ثبت کرده‌اند. شهرت او به دعبل به واسطه‌ی شوخ طبعی‌اش بوده است. سال تولد شاعر را ۱۴۸ (هـ) نوشته‌اند.^۳

استاد و آموزگار دعبل در شعر و شاعری و مسایل مربوط به شعر، شاعر و ادیب

۱- الاغانی، ابوالفرج اصفهانی: ج ۱۸، ص ۶۸، بیروت.

۲- مجالس المومنین قاضی شهید نورالله شوشتری، ج ۱، ص ۱۳۹.

۳- الفهرست، ابن ندیم، ذیل لغت دعبل.

کوفه «صريح الغوانی مسلم بن الوليد» بود. دعبل سروده‌های خود را نزد او می‌خواند و از او درباره اشعار خویش نظر خواهی می‌کرد، ولی استاد هر بار به او می‌گفت: این شعرها را دور بینداز و پنهان کن و به کسی نشان مده! استاد، راضی نمی‌شد تا شاعر جوان به سروده‌های نه چندان قدرتمند خویش در این آغاز راه بیهوده دل بندد و از کوشش برای تعالی دست بردارد. دعبل نیز بی آنکه مأیوس گردد، بر تلاش خود افزود تا اینکه هر روز شعرهایش لطیف‌تر و شیواتر و دلنشین‌تر شد. تا این که یک روز پیش استادش آمد و این شعر دل انگیز را خواند:

أَيْنَ الشَّابَابِ وَ أَيْةَ سَلَكَا لَا أَيْنَ يُطْلَبُ؟ ضَلَّ بَلْ هَلَكَا
 لَا تَعْجَبِي يَا سَلَمُ مِنْ رَجُلٍ ضَحَكَ الْمَشِيبُ بِرَأْسِهِ فَبِكِي...^۱

کجاست جوانی؟ به کدام راه رفت؟ کجا بایدش جست؟ گم گشت یا از میان رفت.

- محبوبم سلما، شگفتی مکن از مردی که پیری بر سرش می‌خندد و او در گریستن است.

چون مسلم بن الوليد این شعر دعبل جوان را شنید، او را تحسین کرد و گفت: تو اکنون شاعری کامل شده‌ای. از این پس اشعارت را هر کجا به هر کس که خواهی آشکار کن و بخوان!^۲

از این پس بود که دعبل جرأت کرد تا سروده‌هایش را در محافل ادبی آن روزگار بر ادیبان و ادب دوستان عرضه کند و تحسین شاعران و ادیبان و شعرشناسان را بر انگیزد.^۳

و بدین‌سان شهرت شاعری دعبل آغاز شد. روزی در مجلس عشرت

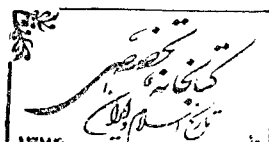
۱- دیوان دعبل، ص ۲۴۹.

۲- الاغانی، ج ۲۰، ص ۱۵۷.

۳- دعبل خزاعی مصطفی قلیزاده، ص ۴۷-۴۹.

هارون الرشید، خلیفه هزار و یک شب عرب، کنیزکی از آواز خوانان دربار شعری زیبا و دلنشین را برای خلیفه به آواز خواند. هارون که سخت جذب و شیفته‌ی شعر شده بود، با شگفتی پرسید: این شعر از کیست؟ کنیزک پاسخ داد: از شاعری جوان به نام دعبل بن علی که ساکن کوفه است. هارون آن کنیزک را به جهت این حسن انتخاب ستوده و فرمان داد تا اسبی رهوار و جامه‌ای فاخر و کیسه‌ای زر به عنوان هدیه برای دعبل به کوفه برند، و از دعبل رسماً دعوت به عمل آورند تا اگر مایل باشد در بغداد به دیدار خلیفه برود. دعبل نیز این دعوت را پذیرفت و به همراه فرستاده خلیفه عازم بغداد شد تا بخت خویش را در مرکز خلافت مسلمین جستجو کند.^۱

در سال ۱۷۳ هجری قمری، «عباس بن جعفر خزاعی» که از سران قبیله‌ی «خزاعه» بود، از طرف خلیفه هارون الرشید، والی خراسان در ایران شد. حاکم جدید خراسان که از هم قبیلگان دعبل بود، از شاعر جوان دعوت کرد تا در این امر او را یاری و همراهی کند. دعبل نیز این پیشنهاد را پذیرفت و به همراه او عازم ایران شد. دعبل در شهر سمنگان ولایت و حاکمیت یافت و سه سال در این منطقه ساکن بود. در فرهنگها سمنگان را روستایی از روستاهای اطراف شهر «جام» و در نود و شش کیلومتری مشهد برشمرده اند. شهری به نام سمنگان نیز در افغانستان فعلی بین بلخ و بغلان قرار دارد، و همین شهر است که رستم را به دنبال تقدیر ویژه‌اش تا ازدواج با ته‌مینه برد و سهراب ثمره این دیدار بود. در این هنگام دعبل کمتر از سی سال سن داشت. پس از این سه سال دیگر بار دعبل به سوی زادگاه خویش بازگشت، و به همراه برادرش «رزین» عازم سفر بیت الله شد. ورود دعبل به مکه سبب شد تا افرادی از قبیله خزاعه که مجاور خانه خدا بودند، او و برادرش را با آغوش باز و روی گشاده میزبان گردند و مدتها از این دو تن پذیرایی کنند. پس از مدتی که بر ما روشن نیست، دعبل به همراه برادرش راه



مصر را در پیش گرفتند و از عربستان عازم مصر گردیدند. در سفر دعبل به مصر شاید بیش از هر چیز باید حاکمیت مردی خزاعی بر آن دیار را موثر محسوب داشت. این حاکم خزاعی تبار «مطلب بن عبدالله» نام داشت. او از دعبل و برادرش پذیرایی گرمی به عمل آورد، و دعبل نامه‌هایی را که خزاعیان مکه و اطرافش به او داده بودند تا به مطلب بن عبدالله برساند، به حاکم تحویل داد.^۱

البته در سر راه این سفر، دعبل و برادرش سفری نیز به سوریه داشتند. در این شهر آنان میهمان «نوح بن عمرو سکسکی» والی دمشق شدند. هم در این شهر بود که دعبل قصایدی چند در ستایش میزبان مهربان خویش سرود و به او تقدیم داشت.^۲ از برکات این سفر برای دعبل دیدار او بود با دیگر شاعر خاندان وحی «دیک الجن» که نام اصلی‌اش «ابومحمد عبدالله بن رغبان» بوده است. دعبل به خانه‌ای که «دیک الجن» در آن ساکن بود رفت و مورد پذیرایی بسیار گرم شاعر قرار گرفت.^۳

هنگام ورود به مصر نیز حادثه جالبی برای دعبل و برادرش پیش آمد. مأموران امنیتی دعبل را که فردی ناشناس بود دستگیر کرده و به بازجویی از او پرداختند. بزادر او رزین درگیری را بیهوده تشخیص داد و لذا خود را با سرعت به کاخ حکومتی رساند و پس از دیدار با والی جریان امر را به اطلاع او رساند. والی نیز که سخت برافروخته بود، بلافاصله دستور داد تا دعبل را آزاد و با احترام بسیار نزد او راهنمایی کنند. والی از دعبل عذرخواهی کرد و هدایایی به او بخشید.^۴ دعبل مدت مدیدی نزد حاکم پذیرایی شد. مطلب بن عبدالله حاکمیت منطقه اسوان را به دعبل واگذار کرد. و دعبل نیز این مأموریت را پذیرا شد. البته این بار نیز

۱- الاغانی، ج ۲۰، ص ۱۵۹.

۲- تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۵، ص ۲۲۸.

۳- الشیعه و فنون الاسلام، سید حسن صدر، ص ۱۰۵.

۴- الاغانی، ج ۲۰، ص ۱۶۴.

حکومت شاعر، دولت مستعجل بود و مدت زیادی به طول نینجامید و حاکم حکم عزل او را صادر کرد. دعبل پس از این ماجرا رنجیده خاطر و سر خورده مصر را به سوی بغداد ترک کرد.^۱

زندگی پر فراز و نشیب دعبل، با دوران خلافت قاهرانه‌ی نه تن از خلفای عباسی منصور دوانقی، مهدی، هادی، هارون الرشید، امین، مأمون، معتصم، واثق و متوکل همزمان بوده است. در این دوره که نزدیک به یک قرن به طول انجامید، چهار امام بزرگ یعنی امام صادق، امام کاظم، امام رضا و امام جواد، که درود خدا بر ایشان باد با دسایس کارگزاران عباسیان، پس از آزارها و شکنجه‌ها و تبعید و حبس‌های طولانی به شهادت رسیدند و امام هادی (علیه السلام) پس از بیست سال اقامت اجباری و در حال تبعید و زندانی در سامرا از سوی متوکل عباسی، در سال ۲۵۴ هـ ق به شهادت رسید.

در این برهه از تاریخ اسلام، بنی‌العباس علاوه بر به قتل رساندن امامان معصوم، دست به هر جنایتی می‌زدند و قیامهای شیعی و شورشهای دینی و انقلابی علویان را در برابر خلافت ضد دینی خود سرکوب می‌کردند و سران آنان را نیز از بین می‌بردند.

در این میان دشمنی برخی از خلفاء با علویان بیش از دیگران بروز و ظهور داشت. هارون و متوکل علاوه بر دیگر کارهای فجیعی که از ایشان سر زد، برای خاموش کردن کانون اصلی شعله‌وری آتش قیامهای شیعی یعنی کربلا دستور تخریب آرامگاههای شهدای طف را صادر و مردم را از زیارت قبور ایشان منع کردند و حتی دستور دادند تا این قطعه زمین مقدس را به آب ببندند و در آن گندم و جو بکارند.^۲

در دوره‌ی خلافت متوکل، سادات علوی در مدینه و مکه با تمهیدات دستگاه

۱- همان، ص ۱۶۱.

۲- تتمه المتنهی، شیخ عباس قمی، ص ۲۴۱ - ۲۳۹.

خلافت و حاکمان وابسته به آن، گرفتار بدترین نوع فقر و تنگدستی شدند.^۱ اختلاف و نزاع بین امراء و فرزندان خلفا، بر سر قدرت، از دیگر مسائل دوره‌ی زندگی دعبل بود. درگیری‌هایی مانند درگیری و جنگ محمد امین و عبدالله مأمون بر سر تصاحب خلافت پدرشان هارون الرشید که سرانجام با شکست امین و پیروزی مأمون در سال ۱۹۸ هـ ق قضیه خاتمه یافت.

قیام بابک خرم دین در آذربایجان، افشین در نیشابور و مازیار در طبرستان در مبارزه با قدرت حاکمه و ستم گستر بنی عباس از دیگر قضایای سیاسی و اجتماعی دوره‌ی عباسی بود.^۲

فقیه و متکلم کم نظیر علامه حلی در معرفی دعبل می‌گوید:
دعبل بن علی خزاعی، شاعر مشهور، در بین عالمان و اندیشمندان شیعه به کمال ایمان و علو منزلت و عظمت شأن معروف شده است.^۳
آیت الله سید حسن صدر در کتاب معروف و گران ارج «تأسیس الشیعه العلوم الاسلام» در بیان مقام علمی دعبل می‌نویسد:

کلمه‌ی دعبل در لغت به معنای کوه استوار آمده است و دعبل خزاعی به حق کوهی از علم و دانش بود. او مردی متکلم، شاعر، ادیب، خردمند، عالم به تاریخ عرب و طبقات شاعران بود.^۴

دعبل خزاعی شهرت خویش را مدیون اشعار بلند، نغز، عمیق، شیوا، حماسی و کوبنده‌ی خویش است. او از تبار منادیان شهید توحید است. از تبار شیر مردانی که با سحر پیوند دارند و رسول آفتابند. در آن زمان که فریادها در گلو خفه شده و زندان‌ها مملو از انسانهای مبارز و کمال یافته بود، در روزگاری که حتی سخن گفتن از تشیع و خاندان پیامبر مرگ را در پی داشت، دعبل چوبه‌دار خویش بر

۱- منتهی الآمال، ج ۲، ص ۳۸۵ (فصل پنجم از زندگی امام علی النقی(ع). و: تتمه المنتهی، ص ۲۴۲ و ۲۴۱.

۲- دعبل خزاعی، مصطفی قلیزاده، ص ۱۹ و ۲۰.

۳- خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال، علامه حلی، ص ۷۰.

۴- تأسیس الشیعه العلوم الاسلام ۷ ص ۱۹۳.

دوش و پای پوش آهنین استقامت در پای و جوشن شجاعت در بر و تیغ شعر بر کف، با سری پر شور و قلبی آکنده از عشق به خاندان وحی پای در میدان مبارزه نهاده بود.

احمد بن مدیر می گوید: دعل را ملاقات کردم واز او راجع به شعری که در آن به مأمون می گوید، من از آن گروهی هستم که شمشیرهایشان برادرت را از میان برد و تو را جانشین او ساخت، پرسیدم.

پاسخ داد: ای ابواسحاق! چهل سال است که چوبه‌ی دارم را بردوش می کشم و کسی را نمی بینم که مرا بردار کشد.^۱

او در راه این مبارزه مقدس، جز پاره ای اوقات، پیوسته از جانب حکومت‌های وقت، تحت تعقیب قرار می گرفت و به دلیل همین مبارزات و جانبداریهایش از خاندان وحی و هجو مخالفین آنان و در نتیجه درگیریهایش، به تعبیر علامه‌ی امینی(ره): حتی سایبانی که در سایه‌ی آن بیاساید، نداشت.

ادیب نامدار و مورخ نامدار عرب ابوالفرج اصفهانی، صاحب کتاب عظیم اغانی درباره او می نویسد: دعل از خانه بیرون می آمد و سالها غایب می شد.^۲

و در جای دیگر: دعل بن علی بن رزین... شاعری پیشرو، خوش طبع، هجوگو و تند زبان است که هیچ یک از خلفا از نیش زبان او در امان نمانده‌اند. نه آنان و نه وزرایشان. او از شیعیان مشهور به میل به سوی علی صلوات الله علیه است و قصیده‌ی: مدارس آیات خلت من تلاوه [قصیده‌ی تائیه] از نیکوترین و بهترین اشعار و از شریفترین و وزین‌ترین چکامه‌های سروده شده در مدح خاندان وحی(ع) است. ابن مهرویه گفته است که شعر به دعل ختم گشت.^۳

او بی پروا بر حاکمان وقت یورش می برد و آنان نمی توانستند از تعرض شعرش در امان باشند. بینش سیاسی شاعر و ژرف نگریهای او در مسایل جامعه موجب

۱- تحقیق در اربعین، قاضی تبریزی، ص ۴۰۷، و اغانی، ج ۲۰، ص ۶۹.

۲- الاغانی، ابوالفرج اصفهانی، ج ۱۸، ص ۴۶.

۳- الاغانی، ج ۲۰، ص ۷۱-۶۸.

شده بود که عمق فاجعه را به خوبی دریابد. دور بودن خاندان وحی با آن فضایل والا و آگاهی‌های علمی از مصدر امور و رهبریت اجتماعی و سیاسی و بر سر کار آمدن امویان و عباسیان از دید او حادثه‌ای نبود که بتوان آن را نادیده گرفت.

یحیی بن اکثم می‌گوید: مأمون، دعبل را نزد خود خواند. من نیز در آن جا حضور داشتم که شاعر از درآمد. مأمون او را به نزد خود خواند و پس از تعارفات معمولی گفت:

دعبل! قصیده‌ی رایبه ات را بخوان.

دعبل سرایش چنین قصیده‌ای را انکار کرد.

مأمون گفت: مطمئن باش در امان هستی، بخوان!

دعبل چنین خواند:

- دلبرم چون کناره‌گیری‌ام را دید، نگران شد و خردمندی را گناهی نابخشودنی به شمار آورد.

- دلبر! موی سپید یاد رستاخیز را در من زنده می‌کند و مرا به سرنوشتم خرسند می‌سازد.

- اگر به دنیا و زینت‌هایش دل می‌سپردم، از اندوه رفتگان می‌گریستم.

- روزگار برخاندانم تاختن آورد و ایشان را چون جامه‌های بلورین که به سنگ بشکنند، شکست.

- ای خاندان محمد(ص)، فقدان پیایی شهیدانتان، خواب راحت را از یارانتان ربوده است.

- چه دستهای مبارکی در نینوا شکست و چه گونه‌های مطهر و زیبایی که بر خاک و خاکستر قرار گرفت.

- ای مردم پلشت و زشت کردار! آیا پاداش پیامبر را در برابر نیکیهایش، این چنین می‌دهید؟

- کشتند و به زنجیر کشیدند و ترساندند و ویران کردند.

بنی امیه تمامی پدران خویش را در ستیز با اسلام از دست داده بودند و چون

سلطه یافتند، انتقام کشیدند. لذاست که آنان را معذور می‌دارم، اما برای فرزندان عباس هیچ عذری نمی‌یابم.

- فرزندان امیه و مروان، ظلم پیشه‌اند.

- در طوس، دو آرامگاه وجود دارد: یکی آرامگاه بهترین مردم [علی بن موسی الرضا] و آن دیگری گور بدترین آنان [هارون الرشید]. این از پندهای تاریخ است.

- نه این پلید را از همجواری آن پاک سودی رسد و نه آن وجود مطهر را از نزدیکی این ناپاک، زیانی.

- سرنوشت هر انسانی در گرو کردار اوست. تو هر یک از نیک و بد را که خواهی برگزین یا واگذار.

چون شعر دعل به اینجا رسید، مأمون دستار خویش بر زمین زد و های های گریست. آنگاه سر بلند کرد و گفت: به خدا قسم، درست گفته‌ای.^۱

محمدجواد مغنیه، درباره این شعر می‌نویسد: دعل در شعر خویش، بنی امیه را معذور دانسته که محکومیت بنی عباس روشنتر باشد، زیرا بنی امیه از ابتدای سلطنت خود دشمنی را آشکار کردند و گفتند: با علی و فرزندان او مخالفیم. ولی بنی عباس در هنگام مبارزه با بنی امیه با فرزندان علی (ع) در یک جبهه می‌جنگیدند و شعار آنان به دست آوردن رضای آل محمد (ص) بود، ولی هنگامی که سلطنت به دست آنان افتاد، استبداد را پیشه خود ساختند، جنایت کردند و چون دزدان مسلح عمل کردند.^۲

هنگامی که معتصم خلیفه عباسی، فرماندهی جیوش مسلح را به ترکها سپرد و آنان را بر جان و مال و ناموس مردم مسلط کرد، دعل گفت: حاکمیت مردم از دست رفته است و حکومت آنان را به دست کودکان و پستها افتاده است و این

۱- القدیر، ترجمه ج ۴، ص ۲۸۴.

۲- شیعه و زمامداران خودسر، محمدجواد مغنیه، ترجمه مصطفی زمانی ص ۲۰۱.

بزرگ مصیبتی است.^۱

نویسنده‌ی کتاب ارزشمند «داری بر دوش: دعبیل خزاعی»، آقای مصطفی قلی‌زاده مطلب زیبایی درباره موضعگیری دعبیل در برابر خلیفه فاسق و فاجر بنی‌العباس، «معتصم» نوشته‌اند که آن را در اینجا نقل می‌کنیم:

معتصم عباسی، فرزند هارون الرشید و هشتمین خلیفه‌ی بنی‌عباس، بعد از مرگ برادرش مأمون در ماه رجب سال ۲۱۸ هجری غاصبانه بر مسند خلافت نشست. او مانند دیگر خلفای عباسی، مردی بطالت پیشه و ظالم و خونخوار و دلش از کینه‌ی آل علی(ع) پر بود. از علم و ادب بهره‌ای نداشت و این نادانی برای او عقده‌ای لاینحل شده بود. یک سال و نیم بیشتر از حکومت ننگینش نگذشته بود که پیشوای نهم شیعیان، حضرت امام محمد تقی الجواد علیه السلام را به شهادت رساند و برای اسارت و سرکوبی علویان و شیعیان مبارز و انقلابی، دست به جنایتهای گوناگون و ابلهانه‌ای زد. دعبیل، در مقام شاعری که در عرصه‌های حق و باطل زمانش حضوری جدی و ستیزه‌جو داشت، از معتصم بیش از خلفای پیشین خشمگین بود. بدین خاطر، مشهورترین و قوی‌ترین اشعار هجویه‌اش را در افشاء و رسوایی معتصم سرود و ابهت ساختگی و تقدس عوام فریبانه‌ی او را شکست و در نظر خاص و عام رسواترش ساخت. معتصم خواب از چشمش پرید و نتوانست شاعر شجاع و بی‌باک شیعه را تحمل کند، این بود که حکم قتل او را صادر کرد. اما دعبیل قبل از آنکه به چنگ مأموران آدمکش معتصم بیفتد، از ماجرا آگاهی یافت و از شهر گریخت و به کوه زد و در آنجا بود که مشهورترین شعر هجوی را در نکوهش معتصم سرود و او را آماج تیرهای زهرآگین هجو قرار داد. این شعر از نظر هنری، در کمال زیبایی و سلاست است و ایجاز و استحکام و از جهت محتوا، متضمن مسائل عمیق سیاسی، دینی و اجتماعی است. او در این شعر معتصم را به منزله‌ی حیوانی گناهکار (پست‌تر از دیگر حیوانات) شمرده و مردم را به خاطر

۱- تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، ترجمه پاینده ص ۱۴۴.

اینکه با این خلیفه پست و فرومایه بیعت کرده بودند، مذمت کرده و از مظلومیت آل علی (ع) و به ضعف و سستی کشیده شدن احکام اسلام، نالیده است. ترجمان ابیاتی از آن قصیده را در اینجا می آوریم:

۱- عاشق غمرده ای از زوال خورشید دین گریست و سیل اشک از چشمانش جاری شد.

۲- پیشوایی بی دین و نابخرد (معتصم) که هدایت پذیر نیست به خلافت قیام کرده است.

۳- شاهان بنی عباس هفت تن (سفاح، منصور، مهدی، هادی، هارون، امین و مأمون) بودند و درباره ی هشتمین آنها (معتصم) در کتب گذشتگان، چیزی نبوده است.

۴- اصحاب کهف نیز هفت تن جوانمرد بوده اند و هشتم، سگ آنها بود.

۵- اما من، سگ اصحاب کهف را، ای معتصم از تو برتر می شمارم! زیرا تو گناهکار هستی، در حالی که سگ اصحاب کهف را گناهی نبوده است.

۶- افسوس! گویی شقاوت ما مردم بود که تو را بر ما مسلط کرد. ای معتصم! تو در لباس خلافت، مانند پیرزنی هستی که خود را با تاج و گردنبندی آراسته باشد.

۷- حکومت مردم، از روزی به تباهی کشیده شد که ای معتصم، تو کارهای سیاست و تدبیر در امور کشوری را به عهده ی «وصیف» و «اشناس» (دو غلام بانفوذ در دربار معتصم) گذاشتی و این غم بزرگی است.

۸- فضل بن مروان (کاتب و وزیر معتصم) چنان شکاف عمیقی در دین ایجاد خواهد کرد که ترمیم پذیر نخواهد بود.

شاعر مبارز و آگاه و مومن اهل بیت (ع) تا سال مرگ معتصم به بغداد برگشت، او در شهرها، قریه ها، صحراها می گشت و همه جا از ظلم و جنایت آن خلیفه ی بی سواد و بی ادب بنی عباس و نیز از مظلومیت خاندان پیامبر (ص) سخن

می‌گفت شعر می‌خواند و هرگز از رنج غربت و آوارگی و تهدید نمی‌هراسید و راهش را ادامه می‌داد.^۱

و هنگامی که این خلیفه مرد، و خلیفه‌ی دیگر عباسی واثق بر جای او نشست، دعبل گفت: خلیفه‌ای رفت که بر رفتنش کسی سوگوار نیست، و دیگری آمد که کسی بدو راضی نیست.

او از اینکه می‌دید غاصبانی متظاهر به اسلام بر مسند خلافت نشسته‌اند، سخت غمگین بود، و پیوسته بر مظلومیت آل محمد(ص) سرشک غم می‌ریخت. دعبل در سوگ آنان هیچ خنده‌ای را از روزگار نمی‌پذیرد و این اندوه جانکاه را چنین به تصویر می‌کشد:

و آل محمد مظلومون قد قهروا لا اضحک الله سن الدهروان ضحکت
کانهم قد جنوا ما لیس یغتفر مشردون نفوا عن عقردار هم

- اگر روزگار بخواهد لب به خنده بگشاید، خداوند لبانش را ببرند که خاندان وحی، مظلومانه‌ی کینه‌ی بیشمار از او دیدند.
آنان از وطنهای خویش، تبعید گشته‌اند، گویی جرمی کرده‌اند که نابخشودنی است.

به واسطه این شعر و اشعار مشابه آن است که دعبل بر چنین جایگاه رفیعی در ادبیات اسلامی تکیه زده است. قاضی تبریزی در مورد اشعارش می‌نویسد: ای کاش شعرای عجم از ترک و فارس در سرودن اشعار مرثی و نوحه سرایی و مرثیه‌خوانی، پیروی از امثال دعبل می‌کردند و از آن شاعر عالم و نامدار شیعه مرثیه گفتن بر سید الشهداء را می‌آموختند. متأسفانه اغلب افراد از اشعار و مرثیه دعبل و کمیت اسدی و امثال این بزرگان که جان فدای محبت خاندان رسالت کرده‌اند، اطلاعی ندارند.^۲

۱- دعبل خزاعی، ص ۱۱۳-۱۱۶.

۲- تحقیق در اربیعن، قاضی طباطبائی تبریزی، ص ۴۰۳، ۴۰۴.

ابو خالد خزاعی می‌گوید: به دعبل گفتم وای بر تو! تمامی خلفا و وزراء و تمامی روسای حکومتی را هجو گفته‌ای و در همه عمر فراری و آواره زیستی. اگر دست از این کاربرداری، خویشتن را از شدايد مصون داشته‌ای.

گفت: وای بر تو! من در آنچه گفتمی اندیشیده‌ام، ولی از دیگر سو مردم را نیز آزموده‌ام. آنان جز از طریق بیم دادن نفعی نمی‌رسانند. هیچ باکی نیست بر شاعری که خوب شعر بسراید و از پی آمدهای شعرش در امان نباشد، زیرا آنان که بنا به ملاحظات از امثال تو می‌ترسند، بیشتر از کسانی هستند که به سبب احترام و بزرگداشتشان از سوی تو، به تو روی می‌آورند. زیرا عیوب مردم بیش از خوبیهای آنان است.^۱

به تعبیر دکتر زکی مبارک: شاعری جز بر دو اساس استوار نتواند بود: حبّ فراوان و بغض فراوان. و دعبل هر دو را در خود جمع داشت. خشمش متوجه ارباب قدرت و دوستی‌اش متوجه آل علی بود.^۲

دعبل محضر سه امام را درک کرده است. امام بزرگوار شیعه امام کاظم موسی بن جعفر (ع) و امام علی بن موسی الرضا (ع) و امام محمد بن علی الجواد (ع). و نزد امام علی بن موسی الرضا قصیده‌ی تائیه خویش را انشاد کرده است. او خود در این باره می‌گوید:

چون قصیده‌ی تائیه را به نظم کشیدم، تصمیم گرفتم به نزد امام علی بن موسی الرضا به خراسان بروم. عزم راه کردم و پس از مدتی چون به خراسان رسیدم به خدمت امام شتافتم. از من تقاضا کردند که شعرم را بخوانم و من نیز شعرم را انشاد کردم تا آنکه بدین بیت رسیدم:

- سهم آنان را در میان دشمنانشان تقسیم شده می‌بینم و دستان خود آنان از آن تهی است.

- حضرت گریستند و در بیت بعد آنچنان اندوه بر قلبشان چنگ زد و

۱- اغانی، ابوالفرج اصفهانی، ج ۱۸، ص ۳۱ و ج ۲۰، ص ۷۲.

۲- المدایح النبویه فی الادب العربیه، دکتر زکی مبارک، ص ۱۴۸.

آنقدر اشک ریختند که از هوش رفتند. پس از آنکه به هوش آمدند، اشاره کردند که دوباره از سر آغاز کن. چنین کردم و شعر را باز خواندم تا دوباره به همین بیت رسیدم. بار دیگر امام از شدت تأثر بیهوش شدند. سکوت کردم. باز فرمودند که از سربخوانم. من چنین کردم و چون آن را به آخر بردم، سه بار فرمودند: آفرین ای دعبل... آفرین... آفرین...

چون از شنیدن قصیده فارغ شدند، برخاستند و ده هزار دینار رضویه برایم آوردند.

گفتم: بخدا قسم، برای این نیامده‌ام و این قصیده را به این طمع نسروده‌ام و نیازی هم به این مبلغ ندارم. اگر حضرت عنایت کنند و مرا با بخشش جامه‌ای از جامه‌های خود سرافراز فرمایند، بیشتر خوشحال خواهم شد. پس حضرت جبهی خزی با همان مبلغ پول برایم آوردند و گفتند: بگیر و برنگردان که بدان محتاج خواهی گشت.

دعبل پس از مدتی عزم رفتن به عراق می‌کند. در راه جمعی از راهزنان بر قافله آنان می‌تاخته و آن را غارت می‌کنند. دعبل بر چیزی تأسف نمی‌خورد مگر بر هدایای امام. او خود در این زمینه می‌گوید: بر هیچ چیز تأسف نمی‌خوردم مگر بر آن جامه که حضرت به من انعام فرمودند. و فکر می‌کردم در آن سخن که به من فرموده بودند: این جامه را حفظ کن که به برکت آن محفوظ خواهی بود! یکی از راهزنان بر همان اسب که فضل بن سهل ذوالریاستین به من داده بود، سوار شده و به نزدیک من آمد. وقتی دقت کردم دیدم که او شعر مرا با خود زمزمه می‌کند: «مدارس آیات خلت من تلاوة»، و پس از چند لحظه که این اشعار را با خود زمزمه کرد به گریه افتاد.

چون من این حالت را دیدم، تعجب کردم که در آن میان شخصی شیعی می‌بینم. بنابر این دراسترداد جامه حضرت طمع بستم. پس به آن شخص گفتم: ای مخدوم! این قصیده از کیست؟

گفت: تو را با این چه کار است؟

گفتم: این پرسش من سبب دارد که تو را از آن خبر خواهم کرد:

گفت: این قصیده را شهرت او نسبت به صاحبش بیش از آن است که مخفی بماند.

گفتم: او کیست؟

گفت: او دعبل بن علی شاعر آل محمد(ص) است.

گفتم: والله دعبل منم و این قصیده از من است.

آن شخص یکه خورد، و گفت: این چه سخنی است که می‌گویی؟

گفتم: از اهل قافله تحقیق کن.

پس بفرستاد و جمعی از اهل قافله حاضر شدند و از حال من پرسش کرد.

همگی گفتند این دعبل بن علی خزاعی است.

چون به یقین دانست که من دعبل هستم، گفت: جمیع اهل قافله را به جهت تو بخشیدم.

آنگاه منادی ندا کرد در میان اصحاب خود تا جمیع اموال ما را باز پس دادند و ما را بدرقه کردند و به محل امن رساندند. و سرانجام، آنچه که حضرت امام(ع) از آن خبر داده بود، به ظهور رسید و تمامی اهل قافله به برکت جامه‌ی حضرت مصون ماندند.

چون به عراق رسیدم، هر درهم از آن را شیعیان عراق به ده درهم از من خریدند و در مجموع، صاحب صد هزار درهم شدم.^۱

دعبل از مدافعان بزرگ خاندان وحی و از شاعران آل بیت رسول است. او پیام‌آور انقلابها و انقلابیون بزرگ بود. مرثیه‌های شیوا و جانسوز او در رثای شهیدایی چون شهیدان کربلا و به خصوص حسین بن علی(ع) و همچنین انقلابی شهید زید بن علی(ع) در خور تأمل است و تحسین و محتاج غور و بررسی عمیق

۱- منتهی الامال، محدث قمی، بخش اصحاب امام رضا، دعبل خزاعی.

و دقیق. بررسی‌ای که ما را به دریافت حقایق بسیاری در جهت فهم صحیح جریان‌ات فکری و سیاسی آن عصر راهبری خواهد کرد. به خاطر اینگونه اشعار است که دعبل بر چنین جایگاه رفیعی در ادبیات اسلامی تکیه زده است. محمدجواد مغنیه راجع به دعبل و شعرش می‌نویسد:

شجاعترین شاعری که تاریخ به یاد دارد که در راه مبارزه با باطل و دفاع از حق زحمت فراوانی کشیده است، دعبل خزاعی است. دعبل، خلفا را هجو گفت و سخت‌ترین حملات را متوجه آنان ساخت. مصیبت نامه دعبل مشهور به قصیده‌ی تائیه و به قول یکی از ادبای معاصر قصیده‌ی تراژیک، طومار بلندی از جرایم و جنایات بنی عباس است. قصیده‌ی تائیه یک سکه تاریخی است که تا ابد باقی خواهد ماند. این قصیده، روش خونریزی وحشتناک بنی امیه را منعکس ساخته است. کمتر شاعری چون دعبل پیدا می‌شود که در شعر، کینه و نفرت را علیه سلاطین این طور آشکار نموده باشد. این قصیده بیش از هزار و صد سال پیش سروده شده، ولی باز هم از اشعار شاعران معاصر ما که اشعار و دواوین آن کتابخانه‌ها را پرکرده است، ارزش و شهرتش بیشتر است. از آن روزی که این اشعار منتشر شد، قدرت بنی عباس، اعم از مادی و معنوی از اوج به حضيض در افتاد. دعبل در معارضه خود با دستگاه بنی عباس انتظار مقام و مال نداشت و فقط از روی عقیده و دین، این اشعار را می‌سرود.^۱

مرحوم علامه شیخ عبدالحسین امینی درباره او می‌نویسد:

بر نبوغ ادبی دعبل چه دلیلی روشنتر از قصیده مشهور او تائیه تواند بود؟ شعری که دهان به دهان می‌گردد و در لابه لای کتب ثبت است، و به آن در اثبات معانی و الفاظ و مواد لغت استشهاد می‌کنند، و در مجالس شیعه، در تمام ساعات شب و روز می‌خوانند. شعری که سهل و ممتنع است و شنونده اول بار می‌پندارد که می‌تواند مانند آن را بسراید، اما چون به عمق آن فرو می‌رود و در

۱- شیعه و زمامدارن خود سر، محمدجواد مغنیه، ص ۲۰۱ و ۲۰۳.

آن غور و بررسی می‌کند، در می‌یابد که عاجز و درمانده است، چه جای آنکه با آن برابر گردد.^۱

حسن ابراهیم حسن نیز درباره‌ی دعبل گفته است:

بی گفتگو، متعصب‌ترین شاعر شیعی دعبل خزاعی است که به محبت علی(ع) و خاندان وی سخت دلبسته بود و از مدح ایشان و هجو بنی عباسیان پروا نداشت. قصاید وی در مدح علویان در شمار زیباترین آثار ادبی دوران عباسی است.^۲ محقق شهیر معاصر حنفاخوری نیز، از دعبل به نیکی یاد می‌کند:

دعبل از انتقاد خسته نمی‌شد. او از محبتان اهل بیت پیامبر بود، و بدین سبب، کینه بنی عباس را در دل داشت... دعبل در هجویه‌های خویش دستگاه حکومت را از خلفاء گرفته تا وزراء و همچنین پیروان مسالک سیاسی که بدانها اعتقاد نداشت، زیر ضربات می‌گرفت... شعر دعبل زنده و پر خون است، زیرا از خاطر مردی انقلابی و سرکش تراویده است. اشعار او در کل از حیث الفاظ سهل، و از حیث معانی واضح و از انسجامی نیکو برخوردار است، و در بیت بیت آن نغمه‌های موسیقی زیبا و دلپذیری موج می‌زند.^۳

نام دعبل، تا ابد بر تارک شعر شیعی خواهد درخشید. او با قصیده‌ی تائیه خویش به تاریخ و جاودانگی پیوسته است. از نظر مقام علمی نیز این شاعر جایگاهی والا و مقامی ارجمند و پایه‌ای رفیع داشت است.

مرحوم علامه محدث شیخ عباس قمی، بخشی از کتاب گرانسنگ خویش منتهی الامال را بدو اختصاص داده و از دعبل به عنوان شاگرد خاص امام رضا(ع) یاد می‌کند، و او را بزرگترین و گرانقدرترین اصحاب امام هشتم می‌نامد، و فضل و مقامش را در ادب و بلاغت بالاتر از آن می‌داند که به وصف درآید.^۴

۱- ترجمه الغدیر، ج ۴ ص ۲۷۵.

۲- تاریخ سیاسی اسلام، حسن ابراهیم حسن، حسن، ج ۲، ص ۱۴۴.

۳- تاریخ ادبیات زبان عربی، فاخوری، ترجمه آیتی صص ۳۷۴-۳۷۵.

۴- منتهی الامال، محدث قمی، ص ۹۲۵.

دعبل کتابهایی نیز نگاشته است. او کتابی داشته به نام طبقات الشعراء که در آن از شعراء و احوالات آنان بحث کرده است و دیگری کتابی به نام «الوحدة فی مناقب العرب و مثالبها» دعبل در سلسله‌ی راویان نیز قرار دارد، زیرا علاوه بر تماس با علمای بزرگ عصر خویش همچون سفیان ثوری، مالک بن انس، واقدی، ابن سلامه، حافظ شعبه بن حجاج با سه امام و پیشوای بزرگ شیعه نیز در تماس بوده، و از آنان دانش و حدیث آموخته است. نام او را در برخی از روایات، جزو سلسله راویان مشاهده می‌کنیم.

علامه سیّد محسن امین عاملی، در مورد دیوان اشعار او می‌نویسد: دیوان دعبل در قرن گذشته موجود بوده است، این دیوان شامل شش مجلد ضخیم و هر جلد مشتمل بر سیصد ورقه بوده است.

عبدالصاحب دجیلی مجموعه‌ی اشعار او را به سال ۱۳۸۲ هجری قمری در نجف اشرف به زیور طبع آراسته است. دکتر عبدالکریم اشتر مدرس جامعه‌ی دمشق نیز اشعار او را بر مبنای سلیقه و مذاق خویش جمع آوری و به سال ۱۹۶۴ میلادی به دست چاپ سپرده است. این چاپ ظاهراً بهترین چاپ از اشعار اوست.

شهادت شاعر

بنابه قول مورخین شهادت دعبل به سال ۲۴۶ (هـ.ق) واقع شده است. این کار به فرمان مأمور سر سپرده حکام بنی العباس، مالک بن طوق و به دست یکی از عمال او که ده هزار دینار برای این جنایت دریافت کرده بود، صورت گرفته است. ترور او در شورش اهواز به وسیله‌ی تیغی که به سم مهلکی آغشته بود و از پشت بر پایش زده شد، انجام گرفت.^۱ مزار او نیز در شوش اهواز است.

شعر دعبل:

شعر دعبل شعری است دردمند و آگاه که از روحی سرشار و صمیمی و

۱- اربعین، قاضی طباطبائی، صص ۴۰۰-۴۲۰.

حماسی نشأت گرفته است. شعری که از مظلومان دفاع می‌کند و بر ظالمان می‌تازد. شعری که احتجاجات ایدئولوژیک را در قالب و بیان هنری به شیواترین و زیباترین اشکال بیان می‌کند، و چون از دل بر می‌آید، لاجرم بر دل نیز می‌نشیند. معروفترین شعر دعبل قصیده‌ی تائیه‌ی اوست. این قصیده بارها شرح و ترجمه شده و بارها شاعران دیگر به استقبال آن رفته‌اند. آورده‌اند که دعبل این قصیده را بر جامه‌ی احرام خویش برنوشت و وصیت کرد تا پس از مرگش این جامه را در داخل کفنش قرار دهند.^۱ این شعر در واقع طومار اعتراضی علیه سیاست بنی‌عباس و بیرق افراشته‌ای در مدافعه از آل علی است. شعری که تصویرگر عمق دردها و رنجهای انسانی است. ابیاتی از این قصیده را از نظر می‌گذرانیم:

- مدارس آیات خلت من تلاوة

و منزل وحی مقفر العرصات

- لال رسول الله بالخيف من منی

و بالركن و التشريف و الجمرات

- دیار علی و الحسین و جعفر

و حمزه و السجاد ذی الثفّنات

- دیار عفاها کلّ جون مبادر

ولم تعف للایام السنوات

- قفا نسال الدار التی خفاهلها

متی عهدها بالصوم و الصلوات

- واین الاولی شطت بهم غربه النوی

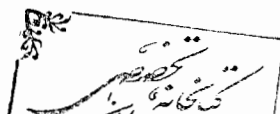
افانین فی الافاق مفترقات

- هم اهل میراث النبی اذا عتروا
 وهم خیر قادات و حُمات
 - اذا ذکروا قتلی ببدر و خیبر
 و یوم حنین انسلوا العبرات
 - قبور بکو فان و اخری بطیبه
 و اخری بفخّ نالهما صلواتی
 - و قبر ببغداد لנفس زکیّه
 تضمنها الرحمن فی الغرفات
 - نفوس لدی النهرین من ارض کربلا
 معرّسهم فیها بشطّ فرات
 - ملائک فی اهل النبی فانهم
 احبّای ما عاشوا و اهل قفاتی
 - تخیرتهم رشداً لامری فانهم
 علی کل حال خیره الخیرات
 - فیا ربّ زدنی من یقینی بصیره
 وزد حُبّهم یا ربّ فی حسناتی^۱

ترجمه:

- مدارس آیات الهی از تلاوت تهی گشت و خانه‌های وحی ویران شدند.
- خاندان پیامبر را در رکن و منا و صفا و عرفات منزل بود.
- دیار علی و حسین و جعفر و حمزه و سجاد نیایشگر.
- خانه‌ها و دیاری که نه از گذشت ایام و سالها که از هجوم کینه توزان سبکسر ویران شده است.

۱- تائیه دعبل را در دیوان دعبل و همچنین در الغدیر علامه امینی و معجم الادباء یاقوت حموی و مجالس المومنین قاضی نورالله شوشتری و عیون الاخبار الرضا می‌توان دید.



- بایستید تا بپرسیم از این خانه‌های ویران و متروک، چندگاه است که تا نهاز و روزه‌ای در آنها نبوده است؟
- کجا رفتند آنان که دوری از موطن پراکنده‌شان کرد؟
- آنان که در خویشاوندی میراث دار پیامبرند. ایشان شایسته‌ترین پیشوایانند و بهترین حامیان.
- آنان که هرگاه به یاد شهیدان (بدر) و (خیبر) و (حنین) می‌افتادند می‌گریستند.
- مزارهایی در (کوفه) و آرامگاه‌هایی در (مدینه) و قبوری در (فخ). درود من بر ایشان باد!
- و مزاری در بغداد از آن جان تابناک که خداوند در قرارگاه‌های مینوی‌اش جای داده است.
- مزار نفوسی تابناک میان دو رود در زمین کربلا، در جوار رود فرات.
- ای ملامتگر! سرزشت همه بر خاندان پیامبر است و حال آن که ایشان تکیه‌گاهها و محبوبان منند تا زنده‌ام.
- آنان را برگزیده‌ام برای تعالی خویشان که ایشان در تمامی احوال برگزیده‌ترین نیکانند.
- خداوند بر بینایی و عشقم درباره ایشان بیفزاید و دوستداری آنان را در زمره‌ی حسنامت قرار ده.
- قصیده‌ی تائیه دعل، به خاطر اهمیت اعتقادی، تاریخی و هنری که دارد، مورد عنایت و قبول امام رضا(ع) قرار گرفت. بعدها نیز ادیبان، شاعران و عالمان بزرگ و خوش ذوق شیعه و سنی متوجه عظمت آن شده، در نقل و شرح و تفسیر آن همت نشان داده، و کوشش فراوان کرده‌اند. در اینجا به بعضی از فقهاء و محدثان و عالمان بزرگ شیعه که در قرون گذشته بر این چکامه‌ی گرانسنگ و جاودان شرح نوشته‌اند، اشاره می‌کنیم:
- ۱- علامه‌ی محمد باقر مجلسی، متوفی به سال ۱۱۱۱ هـ.ق صاحب کتاب

عظیم بحار الانوار. شرح تائیه‌ی علامه مجلسی در سال ۱۳۵۹ هـ ش در تهران با تصحیح علی محدث چاپ شده است. این کتاب قبل از آن هم به صورت‌های سنگی و افست چاپ شده بود.

یک نسخه از آن با خط سلطانعلی سلیمانی ضمیمه‌ی کتاب «قصاید اثنی عشریه» (منسوب به شیخ احمد احسائی) از موقوفات «سلیمان خان افشار» چاپ شده و بی تاریخ است.

- ۲- علامه‌ی محدث، سید نعمت الله جزایری، متوفی به سال ۱۱۱۲ هـ ق.
- ۳- علامه کمال الدین محمد بن محمد قنوی شیرازی.
- ۴- علامه حاج میرزا علی قره داغی تبریزی، درگذشته به سال ۱۳۲۷ هـ ق صاحب کتاب «بهجة الآمال فی شرح زبدة المقال» در علم رجال.
- ۵- فاضل تونی.^۱

نقد اشعار شاعران دیگر و تمیز دادن سره از ناسره در عالم شعر و شاعری، یکی از کارهای دعبل خزاعی بوده است. در این مورد حکایت و روایاتی در برخی از کتب معاجم و تذکره‌ها نقل شده است. برای مثال به یک مورد اشاره می‌کنیم: «ابوتمام» از شاعران و ادیبان بسیار بزرگ عرب و معاصر دعبل بود و علاوه بر دیوان اشعار، کتاب معروف و گرانسنگ «دیوان الحماسه» از تألیفات ارزشمند اوست.

ابوتمام اگر چه شیعه و از دوستداران اهل بیت(ع) بود و در مدح و منقبت خاندان پیامبر شعر می‌سرود، اما با «علی بن جهم» که از شاعران معروف عرب و از دشمنان اهل بیت(ع) بود، و دشمنان و مخالفان آل علی(ع) از جمله متوکل عباسی را مدح می‌کرد و به دوستداران آل محمد(ص) زخم زبان می‌زد، دوستی داشت! این دوستی ابوتمام شیعه با علی بن جهم دشمن اهل بیت(ع) بر دعبل

۱- دعبل خزاعی، ص ۶۷ و ۶۸.

گران می‌آمد، زیرا دعبل شاعر متعهد و دوستدار خاندان وحی در فکر و عمل خویش تولی و تبری داشت، و معتقد بود که در همه حال و به هر طریق باید دوستدار آل محمد بود و از دشمنان تبری جست.

دعبل درباره‌ی ابوتمام می‌گفت: ابوتمام شاعر نیست، بلکه خطیب و سخنور است و شعرش به خطابه و سخنوری مانده‌تر و نزدیکتر است تا شعرا!

و نیز در مقام نقد اشعار و نشان دادن میزان ارزش شعری و قدرت شاعرانه‌ی ابوتمام، می‌گفت: یک سوم اشعار ابوتمام سرقت ادبی است و از شعر دیگران اخذ کرده است، یک سوم آن ضعیف و کم اهمیت است، و ثلث سومش خوب و قابل قبول است!

گاهی بیت بیت برخی از قصاید ابوتمام را با اشعارشاعران پیشین تطبیق می‌کرد و ثابت می‌کرد که او با تعبیر و تحریف و جایگزینی کلمات، شعر دیگران را به اسم خودش می‌نویسد و می‌خواند و از آن خود می‌داند!

و بالاخره دعبل بدان خاطر که ابوتمام را شاعر کامل نمی‌شناخت، در کتاب خود «طبقات الشعراء» که در شرح احوال و آثار شاعران عرب تألیف کرد. احوال و اشعار ابوتمام را نیاورد.^۱

دعبل قصیده‌ی مشهور نونیه را در ردّ قصیده‌ی نونیه‌ی شاعر بزرگ شیعه «کمیت بن زید اسدی» سرود. کمیت در آن قصیده، قوم و قبیله‌ی خویش را که از فرزندان «نزار» و از اعراب شمالی بودند، در برابر قحطانیان که از عربهای یمن بودند، برتر و با فضیلت‌تر شمرده بود، و دعبل در ردّ چکامه‌ی کمیت، قصیده‌ی نونیه‌ی خود را سرود و کمیت و نزاریان را نکوهش کرد و قحطانیان را برتر از آنان، و در اسلام پیشگامتر از دیگران دانست.

۱- مقدمه دیوان دعبل، ص ۸۵، به نقل از کتاب الموشح تألیف: مرزبانی، ص ۳۰۴، چاپ قاهره ۱۳۴۳ ه. ق. و نیز (الواسطه بین المتنبی و خصومه) تألیف قاضی جرجانی، ص ۱۹۳، چاپ سوم، قاهره، به نقل از کتاب دعبل خزاعی، ص ۳۵ - ۳۷.

گویند دعبل پس از سرودن این قصیده، پیامبر خدا را به خواب دید.
پیامبر(ص) او را از خصومت با کمیت منع کرد.^۱

وفات شاعر:

از فرزند شاعر، «علی بن دعبل» نقل است که گفت:

چون هنگام وفات پدرم شد، رنگش متغیر شد و زبانش بند آمد و رویش سیاه شد. من چون این حالت را مشاهده کردم شیطان مرا وسوسه کرد، و نزدیک شد که از مذهب او برگردم. پس بعد از سه شب پدرم را در خواب دیدم که جامه‌های سفید پوشیده بود کلاه سفیدی بر سر داشت. گفتم: ای پدر، خدا با تو چه کرد؟ گفت: ای فرزند، آنچه دیدی از سیاه شدن روی من و بندشدن زبان من، از آن بود که در دنیا شراب می‌خوردم. و پیوسته بر آن حالت بودم تا آنکه به خدمت حضرت رسالت پناه محمد صلی الله علیه و آله، رسیدم. حضرت جامه‌های سفید در بر و کلاه نورانی بر سر داشت. چون نظر مبارکش بر من افتاد، فرمود: تو دعبلی؟ گفتم: آری یا رسول الله. فرمود: بخوان از شعرهایی که در شأن اولاد من گفته‌ای. من این دو بیت را خواندم:

یوما و آل محمد مظلومون قد قهروا لا اضحک الله سن الدهروان ضحکت
کانهم قد جنوا ما لیس یغتفر مشردون نفوا عن عقردار هم

یعنی: خندان نگرداند خدا لبهای روزگار را اگر بخندد و شادی کند.
در روزی که آل پیغمبر- صلی الله علیه و آله- ستمدیده و مقهور گردیده‌اند از دشمنان و ایشان را رانده‌اند و از میان خانه‌های خود به در کرده‌اند. گویا ایشان گناهی کرده‌اند که آمرزیده نمی‌شوند.

چون این بیت را خواندم، حضرت مرا تحسین فرمود، و شفاعت نمود، و جامه‌هایی را که در برداشت، به من خلعت داد، و این جامه‌های آن حضرت است

که در بر من است.^۱

أَعَدَّ اللَّهُ يَوْمَ يَلْقَاهُ	دَعْبِلُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
يَقُولُهَا مُخْلِصاً عَصَاهُ بِهَا	يَرْحَمُهُ فِي الْقِيَامَةِ اللَّهُ
اللَّهُ مَوْلَاهُ وَالرَّسُولُ وَمَنْ	بَعْدَ هُمَا فَالْوَصَى مَوْلَاهُ

یعنی: مهیا کرده است از برای خدا در روز قیامت که او را ملاقات نماید دعبل این را که نیست خدایی بجز او. می‌گوید این کلمه را از روی اخلاص. شاید که به این کلمه، خدا رحم کند او را در قیامت، خداوند مولا و آقا و صاحب اختیار اوست، و رسول خدا(ص)، و بعد از ایشان وصی رسول که علی بن ابیطالب است.^۲

علامه مجلسی می‌نویسد:

دعبل از شعرا و بلغای مشهور عرب و صاحب دیوان و تصانیف مشهوره، و مداح حضرت امام الانس و الجان علی بن موسی الرضا(ع) بوده است. و علامه علیه‌الرحمة در کتاب خلاصه گفته است که: دعبل خزاعی در میان اصحاب ما مشهور است، و حال او در کمال ایمان و علو منزلت و عظمت شأن معلوم است. و شیخ نجاشی نیز او را مدح بسیار کرده است، و تصانیف او را در فهرست خود ذکر کرده است... اعظام محدثین شیعه مانند ابوجعفر بن محمد بابویه، و شیخ طوسی و علی بن عیسی اربلی رضوان الله علیهم اجمعین و جمعی از علمای سنّیان مانند ابن طلحه‌ی مالکی، و غیر او، بعضی از این قصیده و متعلقات آن را روایت کرده‌اند.^۳

بر قصیده‌ی تائیه تاکنون شروحی چند نوشته‌اند^۴ که در این میان، دو شرح مشهورتر است. نخست شرح دانشمند برجسته قرن دهمی مولی کمال الدین محمد بن معین الدین محمد قنوی فارسی مشهور به «میرزا کمال». او داماد فقیه عارف مولی محمد تقی مجلسی مشهور به مجلسی اول و پدر علامه محمد باقر

۱- شرح تائیه، مجلسی، ص ۲۱ و ۲۲.

۲- شرح تائیه، ص ۲۲.

۳- شرح تائیه دعبل خزاعی، علامه محمد باقر مجلسی، تصحیح علی محدث، چاپ اول، ۱۳۵۹، ص ۱۳ و ۱۴.

۴- نگاه کنید به: الذریه، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ج ۱۴، ص ۱۱ و ۱۲.

مجلسی است. میرزا کمال شرح خود را به زبان عربی تألیف و تحریر کرده است. این شرح که به سال ۱۳۰۷ هجری قمری در تهران به چاپ سنگی رسیده است، شرح پرمایه و فاضلانهای است که متأسفانه چاپ درستی از آن صورت نگرفته است.

شرح مشهور دیگر شرح مختصری است که مرحوم علامه مولی محمد باقر مجلسی آن را به درخواست شاه سلطان حسین صفوی به رشته تحریر در آورده است. در این شرح علامه مجلسی از شرح شوهر خواهر خویش میرزا کمال بهره برده است. این شرح به سال ۱۳۵۹ به کوشش علی محدث در تهران چاپ شده است.

گلوۛ سبز شهادت

«ابن سکیت»

ای متوکل ! به خدا سوگند فرزندان علی از فرزندان تو بهترند و
علی خود از تو بهتر است و به خدا که قنبر خدمتگزار آنان نیز از
شما بهتر است.

ابن سکیت

با سقوط دولت اموی و بر سر کار آمدن بنی عباس، گرچه در زمینه سیاسی بر شدت فشار و اختناق و در بعد اجتماعی بر تبعیض و بی عدالتی افزوده شد، اما در بعد فرهنگی به دلایلی که از مهمترین آنها می توان به: ترجمه آثار علمی و فرهنگی دیگر ملل، و کار گسترده و پیگیر ایدئولوژیک که توسط خاندان وحی و اندیشمندان متأثر از آنان صورت می گرفت، اشاره کرد، متفکرین و اندیشمندان ادیبان بزرگی پدید آمدند و پیشرفتهای علمی و فرهنگی بزرگی حاصل آمد. در این عصر همچون تمامی رشته های فرهنگی در عرصه ادبیات نیز بزرگمردانی پای به عرصه ظهور نهادند.

ابن سکیت، ابویوسف یعقوب بن اسحاق، اندیشمند، زبان شناس، شاعر و ادیب بزرگ مسلمان نیز یکی از این بزرگمردان عرصه فضیلت و دانش است.

پدر او اسحاق که به واسطه سکوت و کم حرفی به سکیت یعنی کم گو شهرت داشته، خود از عالمان و ادیبان بزرگ عصر خویش بوده است. او از اصحاب کسایی ادیب، لغوی، و زبانشناس بزرگ عرب بوده و با شعر و لغت و ادب آشنایی کامل داشته است. نقل است که پدر او که به ادبیات و دانش علاقه مند بود، در موسم حج، از خداوند متعال تقاضا کرد تا او را فرزندی ادیب و دانشمند عطا فرماید، و چنین شد. همچنین آورده اند که پدر او از مقرئان و نزدیکان امام علی بن

موسی‌الرضا(ع) بوده است، و در کتبی که همچون «عیون الاخبار الرضا» از او نقل اخبار و احادیث شده است. همچنین او از امام محمد بن علی الجواد التقی(ع) و از امام علی بن محمد النقی(ع) نقل روایت کرده است. او در نزد آن دو بزرگوار اختصاص وافق و امتیاز تمام و مزیت و افتخار داشته است.^۱ بنا به اظهار خود ابن سکیت، خاندان او از دورق خوزستان یا به تعبیر «ابن خلکان» از کور اهواز بوده‌اند. در محل و سال تولد ابن سکیت، اختلاف وجود دارد، اما به نظر می‌آید که سال (۱۸۶ هـ) در بغداد متولد شده باشد.

او علوم مقدماتی مربوط به ادبیات را نزد پدر خویش فرا گرفت و سپس نزد دیگر اساتید بزرگ آن روزگار به تحصیل ادامه داد. در مدینه به همراه پدر به آموزش کودکان و نوجوانان می‌پرداخت و از این راه امرار معاش می‌کرد. سپس به فراگیری نحو از نحویان بصره و کوفه مبادرت کرد و از ابی عمرو شیبانی، ابوکرمه الضبی، قراء، ابن اعرابی، میمون بن هارون کاتب، محمد عجلان اخباری، محمد بن فرج مقری و دیگران کسب دانش نمود و در این راه تا به آنجا پیش رفت که به گفته صاحب «معجم الادباء» یکی از آگاهترین ادیبان و زبان‌شناسان و شاعران و راویان حدیث گردید.^۲

زبان‌شناس و ادیب بزرگ، «ابوالعباس مبرد»، کتاب «اصلاح المنطق» او را یکی از بهترین کتابهای زبان دانست، و ابوالعباس «ثعلب» دیگر ادیب بزرگ و نامی عرب در مورد او گفت: ابن سکیت از انواع دانشها آگاهی داشت و استادان ما متفق‌الرأیند که پس از ابن اعرابی هیچ کس در زبان‌شناسی بر او تقدم نیافته است.^۳

۱- نامه دانشوران ناصری، ج ۲، ص ۲۵۳.

۲- معجم الادباء، یاقوت حموی، ج ۲، ص ۵۲-۵۰.

۳- نامه دانشوران ناصری، ج ۲، ص ۲۵۳.

«خطیب بغدادی» در تاریخ بغداد از او به عنوان اهل دانش و دین و مورد اطمینان کامل در نقل اخبار و احادیث یاد می‌کند و «سیوطی» درباره‌اش می‌نویسد: از دانشمندان و زبانشناسان کوفه بود و در علم تفسیر و حدیث و ادبیات از موثقان به شمار می‌آمد.

ارباب تراجم و رجالیون شیعه نیز او را ثقه دانسته‌اند. علامه میر سید محمد باقر خوانساری (متوفی ۱۳۱۳ هـ.ق) او را چنین معرفی می‌کند: ابن سکیت در علوم عربیت و لغت مورد اطمینان همگان است و همگان برآستی و درستی او اعتراف دارند و به هیچ وجه به شخصیت او خدشه وارد نشده است.^۱

رجالی بزرگ علامه مامقانی در تنقیح المقال درباره این ادیب بزرگ چنین می‌نویسد: او از فاضلترین دانشمندان وابسته به خاندان وحی است و از مطمئن‌ترین ایشان. مولی صالح مازندرانی و صاحب مجمع البحرین و دیگران او را ثقه دانسته‌اند.^۲

محقق اردبیلی نیز او را ثقه و مصدق می‌داند.^۳

ابن سکیت با خاندان وحی و پیشوایان معصوم و بزرگان خاندان وحی تماس و ارتباط داشته است. برگرایشات پاک و خالصانه او اکثر تذکره نویسان تأکید کرده‌اند. از جمله ابن خلکان می‌نویسد: او در اندیشه و اعتقاد خویش تمایل به علی(ع) داشت.^۴

بی شک در گرایش او به تشیع، پدرش نقش اصلی و اساسی داشته است. این ادیب بزرگ نزد پیشوایان معصوم خاندان وحی امام جواد محمد بن علی(ع) و امام هادی علی بن محمد(ع) محبوبیت و منزلتی خاص داشته است. در

۱- روضات الجنات، میرسید باقر خوانساری، ج ۴، ص ۲۳۷.

۲- تنقیح المقال، علامه مامقانی، ج ۳، ص ۳۲۹، چاپ نجف.

۳- جامع الرواة، اردبیلی، ج ۲، ص ۳۴۶.

۴- وفیات الاعیان، ابن خلکان ج ۶، ص ۳۹۵، بیروت.

کتب روایی از او نقل حدیث شده است او از اصحاب خاص امام هادی (ع) است و تقریباً تمامی شرح حال نویسان بر این مطلب تأکید کرده‌اند. محدث بزرگ شیخ عباس قمی در منتهی الامال آنجا که از اصحاب خاص امام هادی (ع) سخن به میان می‌آورد، بیوگرافی ابن سکیت را به عنوان شاگرد و پرورده خاص امام هادی (ع) ذکر می‌کند.

مرحوم آیت ... سید حسن صدر او را صاحب نظر و صاحب مکتب در زبان‌شناسی عرب و از شعرای شیعه معرفی کرده است.^۱ از میان کتابهای بسیاری که ابن سکیت تألیف کرده، می‌توان از «سرقات الشعراء» «معانی الشعر الکبیر» و «معانی الشعر الصغیر» یاد کرد.^۲ از شاعری ابن سکیت نیز ابن خلکان و دیگران گزارش داده‌اند. ابن ندیم در الفهرست از دواوین بسیاری که توسط ابن ادیب بزرگ مورد نقد و تهذیب و بررسی قرار گرفته است، نام می‌برد. متأسفانه جز پاره‌ای از جمله: دیوان خنساء عروه بن ورد و یکی دو دیوان دیگر از آن همه چیزی بر جای نمانده است.

ظاهراً ابن سکیت در جلسات شعر خوانی آن زمان حضور می‌یافته و سروده‌های خویش را نیز می‌خوانده است. حسین بن عبدالمجیب موصلی می‌گوید: در مجلس ابی بکر بن ابی شیبه حضور داشتیم. ابن سکیت شروع به انشاد شعر خویش کرد و این دو بیت را من از آن مجلس به یاد دارم:

و من الناس من یحبک حباً ظاهر الحبّ لیس بالتقصیری
فاذا ماسئلته عشر فلس الحق الحبّ باللطیف الخبیری

ترجمه:

از مردم کسی است که تو را دوست دارد
اما نه عمیق، و بر او گناهی نیز نیست.

۱- تأسیس الشیعه العلوم الاسلام، سید حسن صدر، ص ۱۵۵.

۲- اعیان الشیعه، سید محسن امین عاملی ج ۱، ص ۴۳۵.

اما هنگامی که از او سگه‌ای چند طلب کنی
از حقیقت دوستی در او نشانی نخواهی یافت.^۱
از دیگر اشعار او می‌توان به شعر ذیل اشاره کرد:

و اذا اشتملت علی الیأس القلوب
و ضاق لماً به الصدر الرحیب
و او طنت المکاره و استقرت
و أرسـت فی اماکنها الخطیب
و لم تر لآنکشاف الضـر وجهـا
و لا أعنی بحیلته الأریب
أتاک علی قنوط منک غوث
یمن به اللطیف المستجیب
و کل الحادثات اذا تناهت
فموصول بها خرج قریب

ترجمه:

هنگامی که قلبها را یأس فرو می‌گیرد
و ناخوشایندیها فضای سینه را تنگ کرده‌اند
آن هنگام که ناگواریها وطن کنند و بارگشایند
و اندیشمند راه چاره‌ای نداند
برای گشایش و عبور از مضرت راهی دیده نشود
و برای رهایی از جنگ حیلت روزگار دست یاریگری نباشد
- امیدوار به تو به سویت می‌آیم و می‌دانم که فریادم را لطیف اجابتگر، بی
اجابتی نخواهد گذاشت.
- حادثات چون به نهایت خویش رسند

۱- نامه دانشوران ناصری، ج ۲، ص ۲۵۶.

آغاز گشایشی است.^۱

احمد بن محمد بن ابی شداد می‌گوید: از تنگدستی خویش در نزد ابن سکیت گله و گلایه سر داده بودم. او مرا گفت: آیا تاکنون شعری سروده‌ای. و آیا نصیب و نصیبه‌ای از شعر و شاعری داری؟ پاسخ دادم: تاکنون طبع خویش را در این زمینه نیازموده‌ام. او گفت: مرا سروده‌ای است که اینک دو بیت آن را برای تو انشاد می‌کنم، و آنگاه چنین خواند:

نفسی تروم أموراً لست مدرکها ما دمت أحذر ما یأتی به القدر
لیس ارتجالک فی کسب الغنی سفر لکن مقامک فی ضرّ هوالسفر

ترجمه:

در درون خویش به موضوعاتی می‌اندیشده‌ام که امکان رسیدن به آنها برایم نیست. و تا زنده‌ام، بیمناک بازیگری تقدیرم.

تکاپوی تو در جستجوی غنا حقیقت رنج نیست.
بلکه بی حرکتی تو در فقر زیان حقیقی است.^۲

اشعار ابن سکیت در آثار ذهبی، خطیب بغدادی، شمشاطی، ابن خلکان، ابوحنان توحیدی، ابن شاکر، ابوحنان غرناطی نقل شده است.

از ابن سکیت آثاری گرانسنگ بر جای مانده است. کتاب اصلاح المنطق او در واژه‌شناسی و زبان‌شناسی عرب کتابی کم نظیر است. درباره این کتاب گفته‌اند: از بغداد کتابی مانند اصلاح المنطق در علم لغت صادر نگشته است.^۳ این کتاب همواره مورد توجه عالمان و ادیبان و زبان‌شناسان عرب بوده است. درباره‌ی آن می‌نویسند: هر لغتی که در دیگر کتب به دست نمی‌آمده، به اصلاح المنطق رجوع می‌کرده‌اند.^۴ او اگر چه بیشتر به علم نحو و ادب عرب می‌پرداخت اما علاقه

۱- نامه دانشوران ناصری، ج ۲، ص ۲۵۷.

۲- همان، ص ۲۵۷.

۳- نامه دانشوران ناصری، ج ۲، ص ۲۶۰.

۴- نامه دانشوران ناصری، ج ۲، ص ۲۶۰.

اصلی‌اش جمع‌آوری واژه‌ها و کلمات متشابه و متضاد و شرح معانی آنها بود، و در انتخاب اشعار گویندگان پیشین و تفسیر و توصیف آن سعی بلیغ داشت، و از این جهت نقش وی در تحقیق واژه‌شناسی و تدوین فرهنگ و لغت نامه موضوعی عرب در نیمه اول قرن سوم هجری غیر قابل انکار است. ابن سکیت نیاز و اهمیت واژه‌شناسی را در مطالعه و بررسی لغت و اشعار عربی می‌دانست، و آن را در بسط و توسعه رشته‌های دیگر علوم مانند نجوم، گیاهشناسی و غیره به کار می‌گرفت. جای شگفتی است که مقام علمی وی هنوز در میان بزرگان دانش جهان اسلام شناخته نشده است. یکی از راههای اولیه شناساندن مرجعیت ابن سکیت در علوم آن عصر، یافتن اقوال فراوان او در کتابهای بیشمار مولفان نسلهای بعدی است که از آثار متعدد و اکثر از بین رفته‌اش اقتباس و نقل قول کرده‌اند. این استقصاء از دو جهت مفید است: یکی گردآوری عبارات و گفته‌های پراکنده‌ی ابن سکیت، و دیگر بازسازی برخی از رسایل از دست رفته او به روش علمی.

استاد دکتر عبدالکریم گلشنی در مقاله خود راجع به ابن سکیت از جنبه‌های علمی آثار او سخن به میان آورده است. در فهرست ابن ندیم، در میان تألیفات ابن سکیت از کتاب النبات و الشجر سخن به میان آمده است، اما متأسفانه این کتاب به دست ما نرسیده و ظاهراً از بین رفته است. لذا اکثر محققان آن را از آثار منسوب به ابن سکیت محسوب داشته‌اند. ولی می‌دانیم که شاگرد او یعنی ابوحنیفه دینوری (متوفی سال ۲۸۲ هـ.ق)، در کتاب بزرگ خویش النبات مدام و مکرر به این کتاب ارجاع می‌دهد. دیگر دانشمند عرب «ابن سیده» (متوفی ۴۵۸ هـ.ق) نیز در کتاب «المخصص» در خلال مباحث مربوط به فصول ده و یازده و دوازده بیشتر از دویست بار از کتاب النبات و الشجر ابن سکیت نقل قول می‌کند. دانشمند معاصر غربی ژیلبربرگ در رساله‌ی دکترای خود، ابن سکیت را به خاطر حسن توصیف او از نباتات، مورد ستایش قرار می‌دهد. اگر این اقوال پراکنده جمع‌آوری گردد، آنگاه مرجعیت علمی ابن سکیت در گیاه‌شناسی مسلمانان و

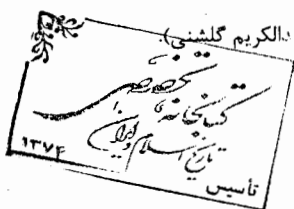
جامعیت کتاب الشجر و النبات مشخص خواهد شد.^۱

استاد عبدالکریم گلشنی می‌نویسد:

وجود نسخ خطی فراوان از این کتاب نفیس در کتابخانه‌های مهم دنیا نشانگر این است، که کتاب محل رجوع ادبا و در خور توجه خاص علما بوده است. صاحبان نظر در طول زمان بر این کتاب شروح و حواشی متعددی نگاشته‌اند. یکی از کهن‌ترین شروحنی که اکنون موجود است، نقد علی بن حمزه بصری (متوفی ۳۷۵ هجری قمری) در کتاب التنبیهات علی اغالیط الروات اوست.^۲

البته یک نکته راناباید از نظر دور داشت و آن اینکه ابن سکیت خود را در نحو چیره دست‌تر از لغت می‌دانست. از فعالیت‌های چشمگیر وی در نحو و لغت که بگذریم باید به کوشش عظیم او در نهضت گردآوری و تدوین اشعار عرب که از نیمه دوم قرن دوم هجری با رغبتی فزاینده آغاز شده و تا اواخر قرن سوم هجری با شور و شوق در شهرهای بصره و کوفه و بغداد ادامه داشت، اشاره کرد. استادان او اصمعی و ابوعبیده معمر بن مثنی از پیشگامان این نهضت بودند، و ابن سکیت نیز در ادامه کار ایشان به گردآوری دواوین و آثار پراکنده بسیاری از شاعران گذشته همچون امرؤ القیس، زهیر بن ابی سلمی، نابغه ذیبانی، أعشی، عنتره بن شداد، «طرفة بن عبد» و «عمر و بن کلثوم» و بسیاری دیگر از شعرای اسلامی و اموی که آثارشان ذخایر گرانبهایی برای ادب عرب بود، و بیم نابودی آثارشان می‌رفت، همت گماشت.^۳

ابن سکیت به تعلیم و تربیت کودکان و نوجوانان دانش طلب اشتغال داشت، و آرام آرام آوازه‌ی شهرت او در همه سوی پراکنده می‌گشت. این امر سبب می‌شد تا فرزندان شخصیت‌های متمول عرب که قدرت مالی‌شان اجازه می‌داد تا فرزند را به کار تحصیل دانش بگمارند از ابن سکیت تقاضا کنند تا فرزندان ایشان را به



۱- کیهان فرهنگی، سال ۸، ش ۹، ص ۳۴ (مقاله ابن سکیت از دکتر عبدالکریم گلشنی).

۲- کیهان فرهنگی، سال ۸، ش ۹، ص ۳۴.

۳- دایره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۶۹۶.

شاگردی بپذیرد. این امر باعث شد تا برخی از وزیران نیز برای آموزش فرزندان‌شان از او یاری خواستند و همین امر سبب نزدیکی او به دربار عباسی و نسبت یافتن با ارباب دولت و قدرت شد. او نخست فرزندان هارون و بشر از دبیران دربار را تعلیم می‌داد، اما وقتی که وزیر محمد بن عبدالله بن طاهر برای فرزندان خویش محتاج دانشمندی فرهیخته شد، قرعه به نام ابن سکیت افتاد تا بدین امر اقدام کند. ابن سکیت از تعلیم فرزندان هارون و بشر دست کشید و یکسره به تعلیم فرزندان وزیر پرداخت. ابن طاهر نیز بین پانصد تا هزار درهم شهریه ماهیانه برای او مقرر کرده بود. در این اوان متوکل عباسی خلیفه وقت نیز که آوازه شهرت ادیب و شاعر ما را شنیده بود، حکم کرد تا ابن سکیت وظیفه‌ی دانش آموختن به فرزند خلیفه رانیز عهده‌دار گردد. ابن سکیت در این باره با چند تن از دوستان خاص خویش مشورت کرد و آنان او را از پذیرش این امر منع کردند. ظاهراً شاعر نظر مخالف دوستان را به پای حسادت و مکابرت ایشان نهاد، و سخن ایشان را که به واقع از سر لطف بود نپذیرفت. و چنین شد که او طوق قبول بر گردن نهاد و وظیفه‌ی تربیت و تعلیم خلیفه زادگان را به عهده گرفت. شاگردان او «معتز» و «موفق» بودند که هریک بعدها شهرتی به هم رساندند. آورده‌اند که روز اول درس، ابن سکیت از شاگردان خویش پرسید: اکنون چه چیز مطلوب است تا بدان افتتاح شود؟ معتز پاسخ داد: انصراف نیکوتر از همه چیز است. ابن سکیت بدان لطیفه متفطن شده، و گفت: اینک برخیزم و به خانه روم، تا فردا درس خویش را بیازمایم. معتز گفت: من در برخاستن چالاکترم. پس برخاست و به شتاب عزم بیرون رفتن کرد. اما در این اثنا ردای بلندش درپایش پیچید و بر زمین افتاد، و از این جهت خجل گشت، تا بدان حد که چهره‌اش از شرم سرخگون شد. ابن سکیت بلافاصله سرود:

و لیس یصاب المرء من عثرة الرجال	یصاب الفتی من عثرة بلسانه
و عشرته بالرجل تری علی مهال	فعشرته فی القول تذهب رأسه

ترجمه:

آدمی از لغزش زبان خویش در تنگناست
لغزش پا برای آدمی مسأله‌ای نیست
لغزش او در زبان سرش را بر باد می‌دهد
و حال آنکه لغزش گامش به اندک زمانی مرتفع گردد
دیگر روز چون ابن سکیت به نزد متوکل رسید، متوکل او را نواخت و پنج هزار
درهم بدو بخشید. و گفت: داستان دیروز تو و فرزندانم را شنیدم و از آن مطلع
شدم. ابیات سروده شده توسط تو بسیار جالب بود و آن را پسندیدم. کار خویش
را از سر گیر و ادامه بده.^۱
ابن خلکان نوشته است:

ابن سکیت در حبّ امیر المومنین علی بن ابیطالب (ع) و اولاد آن حضرت
غلوئی تمام داشت. و متوکل برخلاف وی بغض و عداوت آن خاندان را به نهایت
رسانیده بود. روزی ابن سکیت بر متوکل وارد شد. معتز و موفق نیز نزد وی حاضر
بودند. از هر دری سخنی به میان آمد، و از هر کس ذکری رفت. در این اثنا متوکل
از عقیده واقعی ابن سکیت پرسش کرد، و خطاب به ابن سکیت گفت: امروز
می‌خواهم آشکار کنی که عقیده واقعی تو درباره علی و خاندان او چیست، و بی
پرده بگویی که آیا فرزندان خلیفه را عزیزتر می‌داری یا حسن و حسین فرزندان
علی را؟ ابن سکیت تاب نیاورده، و راز درون خویش را آشکار کرده و گفت: سوگند
به خداوند متعال که رتبه‌ی کمترین غلامان آن حضرت که قنبر حبشی است، از
تو و فرزندان تو بسی بالاتر و والاتر است و این عقیده سرشته با آب و گل من
است. پس متوکل در غضب شد، و غلامان خویش را فرمان داد تا زبان او را از
پشت سر او در آورند، و در آن حال وی رخت به سرای آخرت درکشید. برخی نیز

۱- نامه دانشوران ناصری، ج ۲، ص ۲۵۹.

گفته‌اند آنقدر ضربه بر بدن او زدند تا در اثر ضربات فردای آن روز رحلت کرد.^۱ درباره علت خشم متوکل بر ابن سکیت روایت دیگری نیز نقل شده است. آورده‌اند که مردی قریشی و ابن سکیت با هم در حضور متوکل بودند. در اثنای سخن متوکل قصد کرد تا قریشی را بیازارد. لذا به ابن سکیت فرمان داد تا او را هجو کند و ناسزا گوید. ابن سکیت از این امر سر باز زد و ابا کرد. متوکل خشمگین به قریشی گفت تا او ابن سکیت را دشنام دهد. قریشی نیز از ترس جان به ابن سکیت توهین کرد. ابن سکیت که پشیمان شده بود، از متوکل اجازه خواست تا قریش را دشنام گوید. متوکل نپذیرفت و فرمان داد تا غلامان ترک ابن سکیت را به باد کتک بگیرند. غلامان آنقدر او را زدند که از هوش برفت. بعد او را به خانه‌اش بردند و او در خانه‌اش جان به جان آفرین تسلیم کرد.^۲ با اندک تأملی در این حکایت، ساختگی بودن آن بر آفتاب می‌افتد.

معلوم است که کسی یا کسانی برای تطهیر خلیفه پلشت و پلید، این داستان را بر ساخته‌اند، تا قدری از سنگینی بار جنایت وی بکاهند، و چهره‌ی ابن سکیت را مخدوش کنند. وگرنه ساحت شهیدان ادیب و عالم علوی بالاتر از آن است که چنین وصله‌هایی را بتوانند بدیشان بچسبانند.

فراموش نکنیم برخی از مورخین آورده‌اند که عده‌ای از اطرافیان متوکل پیوسته او را به قتل شاعر تشویق می‌کردند.^۳

ابن سکیت در حالی روی در نقاب خاک کشید که پنجاه و هشت بهار از عمر را پشت سر گذاشته بود. او در روز دوشنبه پنجم ماه رجب سال دویست و چهل و سه یا چهل و شش هجری از سرای فانی رخت بر گرفت.

احتمالاً ماجرای قتل وی حاصل نقشه‌ای بود که از پیش آن را تدارک دیده بودند. به خصوص که گویند بی درنگ ده هزار درهم دیه او را به خانواده‌اش

۱ و ۳- نامه دانشوران ناصری، ج ۲، ص ۲۵۹.

۲- دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۶۹۷.

پرداختند.^۱

نقل است که در محضر درس «ابن اعرابی» بحثی پیش آمد. قضیه از این قرار بود که ابن اعرابی حکایتی را تعریف کرد. ابن سکیت با نظر او به مخالفت و معارضت برخاست، و از روایتگر و حکایت کننده، پرسید. ابن اعرابی خشمگین شد و گفت: ای ابن سکیت! سزای اینچنین گستاخی که در این مجلس روا داشتی آن است که دو گوش تو را محکم بگیرم و سخت بفشارم تا به فریاد آیی! آنگاه پیایی سیلیات زخم تا به مجازات برسی! ابن سکیت جوان از شرم و ترس ساکت شد. پس از ساعتی ابن اعرابی که اینک خشمش فروکش کرده بود به سراغ دانشجوی جوان آمد و خطاب به او گفت: بسی شاد و خرسندم که من خود در معرض این نقادی تو قرار گرفتم، زیراتشویش داشتم که تو دیگری را چنین سخت مورد نقد و انتقاد قراردهی، و او تاب تحمل این بار گران را نداشته باشد و خرد شود. به ناچار لب به ناسزا می‌گشود و تو را سخت می‌آزرد، و آنگاه آن رفتار او سبب رنجش بی‌حد من می‌شد.

موارد دیگری از نقد و انتقادات تند ابن سکیت بر اساتید ادب عرب نقل شده است. «ابوالحسن طوسی» گفته است: در مجلس استاد ابوالحسن علی لحيانی حاضر بودیم. او از نوادر واژه‌ها در زبان عربی سخن می‌گفت، و از جمله در میان سخنان خویش گفت: عربها می‌گویند: «مشقل استعان بذقنه». این کلمه آخری می‌باید «دقیه» باشد نه «ذقنه»؛ و چون عربها خواهند که فرد ضعیفی از ضعیف دیگری یاری و استعانت جوید، این مثل را به کار می‌برند. ابن سکیت گفت: این اشتباه از آنجا برای استاد رخ داده بود که صورت کتابت دقیه و ذقنه یکسان است و چون اعراب قدیم معمولاً از نقطه در کتابت استفاده نمی‌کردند، استاد دقیه را ذقنه خوانده‌اند. در واقع مشابهت دو کلمه در حالت بی نقطه بودن سبب این اشتباه بوده است. استاد ابوالحسن علی لحيانی سخت خجل و شرمگین گشت و

۱- نامه دانشوران ناصری، ج ۲، ص ۴-۲۵۳.

با ناراحتی مجلس درس را ترک گفت. دیگر روز که برای تدریس به مجلس درس باز آمد، ابن سکیت حاضر بود. استاد این بار نیز مثلی از امثال عرب را مورد بررسی قرار داد. او گفت که اعراب قدیم می‌گفتند: «هو جاری مکاشری». باز ابن سکیت برخاست و اجازت طلبید تا سخنی بگوید. آنگاه گفت: کلمه‌ی مکاشری در اینجا بی معنا و مهمل می‌نماید، و ظاهراً باید به جای مکاشری، کلمه‌ی مکاسری را به کار برد که به معنای همسایه است. زیرا معنای کلمه‌ی «کسر» طرف و جانب خانه است، و چون خواهند این معنا را متذکر شوند که جانب خانه‌ی اوست یعنی همسایه‌ی دیوار به دیوار، این سخن را به زبان می‌آورند. این اشتباه نیز از آنجا حاصل شده است که کلمه «مکاشر» و کلمه «مکاسر» وقتی بی نقطه نوشته شوند، تشخیص آندو از یکدیگر مشکل خواهد بود. از آن روست که استاد بدین اشتباه دچار آمده است. پس از این مباحثه استاد «ابوالحسن علی لحيانی» دیگر برای همیشه آن مجلس درس را ترک گفت و برای املاي نوادر قدم بدان مجمع ننهاد.^۱ اما از باب اینکه گفته‌اند: این جهان کوه است و فعل ما ندا، همان بلایی که ابن سکیت جوان بر سر استاد خویش آورد، در موردی دیگر و به صورتی دیگر بر سر خود او آمد و برای خود او تکرار شد.

«ابوعلمان» می‌گوید: من و ابن سکیت در مجلس وزیر «محمد بن عبدالملک زیات» بودیم. وزیر روی به من کرد و گفت: می‌خواهم ابن سکیت را به مسئله‌ای از مسایل ادبی بیازمایم تا حدود دانش او بر ما روشن گردد. ردّ مسئلت را از ادب و مردمی خارج دیدم. از سوی دیگر نظر به رفاقتی که با ابن سکیت داشتم، نمی‌خواستم تا سخنی به میان آید که او از من رنجیده خاطر و محزون گردد. بدین ترتیب پرسیدن مسئله را نیز با وفاق و صفا خلاف دانستم. به تأمل و تعلل هر لحظه را به لحظه‌ی دیگر گره می‌زدم تا شاید آنچه را که وزیر از من خواسته است، به فراموشی سپارد و این خاطره از خاطر وی محو گردد. اما وزیر ول کن

۱- نامه دانشوران ناصری، ج ۲، ص ۲۵۴.

ماجرا نبود. باز به من اشاره کرد و خواهش خویش را تکرار کرد. من نیز به ناچار مسئله‌ای را که آسان می‌پنداشتم در نظر گرفتم، و با کسب اجازه از حاضران آن را طرح کردم. گفتم: خدای تعالی در سوره یوسف می‌فرماید که برادران یوسف گفتند: «أرسل معنا اخانا نکتل»، اینک ای ابن سکیت بازگو که اهل صرف کلمه نکتل را چگونه به میزان آرند؟ او گفت: نکتل بر وزن نفع‌ل باشد. من پاسخ دادم: در آن صورت می‌باید که ماضی و مضارع آن کتل یکتل باشد تا نکتل بدان میزان در آید. ابن سکیت گفت: نه، غلط گفتم. میزان نکتل نفع‌تل است. من گفتم: حروف نفع‌تل پنج است، و حال آنکه حروف نکتل چهار حرف است. آخر چگونه ممکن است که مطلب بدان صورت که تو می‌گویی تصور شود. یعنی کلمه پنج حرفی میزانی برای واژه‌ی چهار حرفی باشد؟ مطلب که بدینجا رسید، ابن سکیت سخت شرم‌منده و خجل گشت و سر به زیر افکند. در این لحظه وزیر از جای برخاست و گفت: ای ابن سکیت آیا رواست تو به پاداش این مراتب علمیه در هر ماه هزار درهم شهریه از بیت المال بستانی و آنگاه میزان نکتل را که نفع‌ل است، ندانی؟ ابوعثمان می‌گوید: چون مجلس بدینجا رسید، حاضران برخاستند تا بیرون روند. من نیز به همراه ابن سکیت بیرون آمدم. ابن سکیت بس اندوهناک بود. گله آغاز کرد و از من گلایه بسیار نمود. گفت: هیچ دانی در این معاملت مرا چه مقدار زیان آوردی؟ من به معذرت لب گشودم و به خداوند سوگند یاد کردم که در این مسئلت من معذور بودم، و طفره از خواست وزیر برایم امکان نداشت.^۱

یک نکته جالب که «یافعی» درباره ابن سکیت بدان اشارت دارد این است که این ادیب بزرگ پس از اینکه آموزشهای مکتبی و کلاسی را نزد اساتید به پایان برد، برای اینکه بیشتر با زبان اصیل و فصیح عربی آشنا شود، به رسم آن روزگار مدتی را در صحرا و در کنار اعراب بدوی گذراند.^۲

علاوه بر این ابن سکیت در ستاره‌شناسی و دانش نجوم نیز صاحب نظر بود، و

۱- نامه دانشوران ناصری، ج ۲، ص ۵ - ۲۵۴.

۲- دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳، ص ۶۹۶.

رساله‌هایی نیز در این باب تألیف کرده است. «ابن سیده» در کتاب «المخصص» بین صفحات ۱۸ تا ۲۸ چیزی حدود ۳۴ مرتبه از ابن سکیت نقل مطلب می‌کند و این مطالب درباره مباحثی چون صفت «خورشید و اسماء آن»، طلوع آفتاب و غروب و کسوف آن، و صفت ماه و اسماء آن می‌باشد.^۱

موطن ابن سکیت را شهر دورق که شهری از شهرهای خوزستان است، نوشته‌اند. آورده اند که وقتی «فراء» استاد وی از موطن اصلی‌اش پرسش کرد و در پاسخ گفت: «خوزی أصلحک الله من دورق». فراء با شنیدن این سخن قدری شرمگین شد، و تا چهل روز سر کلاس نیامد، و عزلت گزید. دوستانش به سراغش رفتند و گفتند: تو را چه شده است که عزلت گزیده‌ای و به سر کلاس نمی‌آیی؟ او در پاسخ گفت: از ابن سکیت شرمگین و منفعلم و حیا می‌کنم تا او را دوباره ببینم. زیرا از نسب او پرسش کردم، او نیز مرا به صدق و راستی پاسخ داد، و در پاسخ او گونه‌ای قبح احساس می‌شد.^۲

به هر روی دوره جوانی و بلوغ فکری و جسمی او مصادف است با دوره به قدرت رسیدن مأمون، و فضای بالنسبه آزادی که در عهد او برای علویان و شیعیان فراهم آمده بود (سال ۱۹۸ هـ ق تا ۲۱۸ هـ ق). این دوره، دوره‌ی رواج انواع علوم نیز بود، و محافل ادبی و علمی و کلامی رونق داشت. مأمون خود به دانش و دانشمندان علاقمند بود، و شاعران را می‌نواخت، و از عالمان و ادیبان با روی خوش استقبال می‌کرد.

در عصر متوکل آثار انحطاط حکومت بزرگ اسلامی آشکار گردیده و فساد در تمامی شئون سیاسی رخنه کرده بود. متوکل نسبت به خاندان وحی و پیروان آنها سخت عناد می‌ورزید. او عرصه را چنان بر امام هادی (ع) تنگ کرده بود، که اجازه تماس با ایشان به کسی داده نمی‌شد و آن حضرت پیوسته تحت نظر و مراقبت

۱- کیهان فرهنگ سال ش ۹، ص ۳۴.

۲- نامه دانشوران ناصری، ج ۲، ص ۲۶۰.

شدید بود و بارها خانه ایشان مورد هجوم و یورش مأموران متوکل قرار گرفت. بسیاری از تذکره نویسان منصوب شدن ابن سکیت به تعلیم و تربیت فرزندان متوکل را اجباری دانسته‌اند. ابن خلکان در این مورد می‌گوید: «و کان المتوکل قد الزمه تأدیب ولده». از سوی دیگر با نظری اجمالی به درگیریهای خاندان وحی با بنی عباس تردیدی بر جای نمی‌ماند که این پذیرش به منظور نفوذ در دستگاه حاکمه وقت بوده است، و شهادت شاعر بهترین گواه بر صدق این مدعاست. در مورد تاریخ دقیق شهادت او اندکی اختلاف وجود دارد. «خطیب بغدادی» در تاریخ خود آن را به سال ۲۴۴ یا ۲۴۶ هجری می‌داند^۱ اما به نظر می‌رسد تاریخ دقیق همان باشد که صاحب «روضات الجنّات» می‌نویسد، یعنی پنجم رجب سال ۲۴۴ هجری.

بنا به نقل مورخین، چنانکه اشارت رفت، متوکل خود در یکی از جلسات درس حاضر شد. در اثنای درس رو به ابن سکیت کرد. و پرسید: ای یعقوب کدامیک نزد تو محبوب‌ترند، فرزندان ما یا حسن و حسین، فرزندان علی؟ ابن سکیت لحظاتی سکوت کرد، آنگاه سر برداشت و در حالیکه آثار خشم از چهره‌اش پیدا بود، رو به متوکل کرد و گفت: سوگند به خدا که حسن و حسین از فرزندان تو بهترند، و پدرشان نیز از تو بهتر است، و به خدا قسم که قنبر خدمتگزار علی بن ابیطالب از تو و فرزندان بمراتب بهتر است. با شنیدن این سخنان، متوکل سخت خشمگین شد و دستور داد وی را زیر پای سربازان حکومت بیندازند و زبان او را از پس گردنش بیرون کشند و بدین ترتیب او را به شهادت رسانند.^۲

۱- تاریخ بغداد، خطیب بغداد ج ۱۴، ص ۲۷۳ و ۲۷۴.

۲- هدیه الاحباب، محدث شیخ عباس قمی، ص ۷۲، ذیل ابن سکیت، چاپ دوم، امیر کبیر، ۱۳۶۳.

شہسوار شعر و شمشیر

«ابو فراس حمدانی»

در تمام ادب اسلامی، شعر کسانی چون ابوتمام، متنبی، ابوفراس
و معری، ذخیره‌ای بوده است برای شاعران ما از عنصری و
منوچهری گرفته تا انوری و سعدی و حافظ که به شاعران عرب
مدیون شده‌اند و مرهون.

دکتر عبدالحسین زرکوب

ابوفراس، حارث بن سعید بن حمدان، متفکر، ادیب و شاعر بزرگ شیعی به سال (۳۲۰ هـ) از پدری عرب و مادری یونانی در شهر موصل عراق دیده به جهان گشود. پدرش از خاندان بزرگ حمدان و مادرش از نجیب زادگان یونانی بوده که در جنگهای رومیان با مسلمانها به اسارت در آمده و بعدها همسر سعید بن حمدان شده بود.^۱

پدر شاعر، در ماه رجب سال (۳۲۳ هـ) در حالی که از سن فرزندش سه سال بیشتر نمی گذشت، ناجوانمردانه به دست برادر زاده خویش ناصرالدوله به قتل رسید. ابوفراس تنها شد و مادر به تنهایی نسبت به تربیت او همت گماشت. خاندان حمدان (خانواده شاعر) از بزرگان آن روزگار بودند و پسر عم حارث یعنی امیرسیف الدوله حمدانی بر بخش وسیعی از عراق آن روز حکمرانی می کرد. سالهای کودکی و نوجوانی شاعر در زادگاهش موصل گذشت.

به سال (۳۳۳ هـ) (۹۴۶- م) سیف الدوله شهر حلب را در سوریه یا شامات آن روزگار به تصرف خود درآورد و حکومتی خود مختار در منطقه ای میان ربیعه و حمص و حلب و اکناف و اطراف آن به وجود آورد. در این زمان دربار سیف الدوله به کانون فرهنگی بزرگی بدل شد که علما و اندیشمندان و ادبا و شاعران از

۱- تاریخ الادب العربی، حنا الفاخوری، ص ۶۴۶، چاپ بیروت.

هر سوی بدان جلب می شدند و در آنجا ساکن شده و از علم و ادب دیگران سود جسته و خود نیز آراء و اندیشه ها و نظرات و نوشته ها و سروده های خویش را در معرض نظر دیگران قرار می دادند.

دراین حال مادر ابوفراس، ام ولد، نیز دست فرزند خویشان را گرفت و به شهر حلب آمد.

سیف الدوله که ضمناً خواهر ابوفراس را نیز به همسری داشت، هنگامی که استعداد سرشار حارث جوان را دید به تربیت او همت گماشت و فضای آکنده از علم و ادب و اندیشه دربار سیف، به شاعر جوان فرصت داد، تا بر تواناییها و آگاهیهای خویشان افزوده، و هر روز نسبت به روز پیش گامی بلند و رو به ترقی و کمال بردارد.

سیف الدوله مردی دانش پرور و ادب دوست بود، و بیوگرافی نویسان و مورخین مسلمان از او به بزرگی و فضل یاد کرده اند.

«خواندمیر» در کتاب «حبیب السیر» آنجا که از آل حمدان سخن می گوید، از سیف چنین یاد می کند:

«سیف الدوله علی بن ابوالهیجاء... در ایام خلافت مقتدر (خلیفه عباسی) در ولایت شام اعلام خود مختاری کرد، و ابواب جود و عطا بر روی روزگار برگشاد، و در تربیت علما و شعراء و فضلا و ادبا مهما ممکن، لوازم اهتمام به جای آورد، به یمن معدلت و رعیت پروری، اکثر بلاد شام را معمور و آبادان کرد. طبعی نقاد و ذهنی وقاد داشت.»^۱

در «روضات الجنات» راجع به او چنین می خوانیم: «سیف الدوله نامش در شهریاران اسلامی به عظمت معروف است. فضلا و سرایندگان دربار او منحصر به فرد بودند، و پس از او نظیری برای چنان درباری نبوده است. زیرا خطیبش «ابن

۱- حبیب السیر، ج ۲، جزء چهارم، ذکر آل حمدان.

نباته» و معلمش «ابن خالویه» و آشپزش «کشاجم» و کتابداران کتابخانه‌اش «متنبی» و «سلامی» و «ابوفراس» و امثال ایشان از سرایندگان و ادیبان بوده‌اند.^۱ از محققین معاصر نیز کسان بسیاری او را ستوده‌اند. از جمله «هامیلتن راسکین گیب» در کتاب «درآمدی بر ادبیات عرب» راجع به او چنین می‌نویسد: «حوزه ادبی سیف الدوله، شهرت و اعتبار پر دوام سلسله کوچک حمدانی عرب در شمال سوریه، در سایه‌ی فیضان استعداد و ذوق فن شعر بود که مدت چندین سال با شکوه ادامه داشت. شهرت و سخاوت و فتوت سیف الدوله جنگجو مابین سالهای (۳۴۵-۳۲۲ هـ)، گروهی از شاعران را به شهر حلب جلب کرد که همگی به نحوی دارای قریحه‌ی خدادادی بودند و برای جلب توجه سیف الدوله با یکدیگر رقابت می‌کردند. در میان آنان یکی برادرزاده سیف الدوله، یعنی ابوفراس (متوفی ۳۵۷ هـ) بود که قریحه‌ی طبیعی و نسبتاً بی‌پیرایه او با منتها درجه‌ی خلوص عاطفی در اشعاری که در زمان اسارتش در قسطنطنیه سروده، متجلی گشته است.»^۲

در سایه‌ی چنین تربیتی و برخورداری از چنین فضا و امکاناتی بود که ابوفراس روز به روز پیشرفت کرد و تا بدانجا رسید که یکی از قلل بلند و رفیع شعر اسلامی شد.

تذکره نویسان اسلامی از او به بزرگی و عظمت یاد کرده‌اند. ثعالبی در «یتیمه الدهر» او را بسیار می‌ستاید:

«ابوفراس یگانه‌ی روزگار و خورشید دوران در زمینه فضل و کرم و شرافت و شکوه و جلال و شیواگویی و ادب و هنرمندی و سلحشوری و دلاوری بود. اشعار او مشهور و نقل محافل ادبی است. اشعارش به تمامی نیکو، ممتاز، روان، استوار،

۱- روضات الجنات، میر سید محمد باقر خوانساری، ج ۳، ص ۲۳۸.

۲- درآمدی بر ادبیات عرب، هامیلتن راسکین گیب، ترجمه یعقوب آژند، ص ۹۱، چاپ امیر کبیر، سال ۱۳۶۲.

شیرین، پرصلابت و متین است. طبع روان و نکته سنجی و اقتدار حکومت در او جمع بود و این امتیازات در شاعران پیش از او جمع نبود، مگر در «عبداء بن معتر». منتقدان، ابوفراس را شاعرتر از «ابن معتر» می‌شناسند و خود «ابن معتر» نیز او را شاعرتر و برتر از خویش دانسته است.^۱

«ابن شهر آشوب» در «معالم العلماء» او را از شاعران خاندان وحی دانسته است. قاضی شهید نورالله شوشتری در مجالس المؤمنین او را چنین معرفی می‌کند: «الامیر الاعظم ابوفراس... فارس میدان عقل و فراست و مبارز مضمار شجاعت و ریاست بود. سلطان سیف الدوله را عم زاده وشاح^۱ محامد آل حمدان را قلاده بود... در جودت و سهولت و عذوبت و فخامت و حلاوت یگانه، و در دقت حکیمانه و عزت ملکانه مشهور زمانه، وجوه معانی‌اش، چون بتان مهوش دلربا، و رموز الفاظ لطافت مبانی‌اش چون کرشمه‌ی معشوقان، جانفزا. متنبی با آن فضل و کمال و اشعار چون سحر حلال به تقدم او در فن شعر معترف بوده و جرئت بر دعوی برابری نمی‌نموده. «یافعی» و «ابن کثیر» نقل کرده‌اند که متنبی را گفتند: سبب چیست که جمیع سلاطین آل حمدان را مدح گفته‌ای و ابوفراس را که به حلیه فضل و براعت و زیور عقل و ریاست آراسته است، مدح نگفته‌ای؟ در جواب گفت: من شأن او را در بزرگی و فضل زیاده از آن اعتقاد دارم که شعر خود را لایق مدح او شمارم.^۲

وزیر ادیب و دانشمند شیعی «صاحب بن عباد» که خود به شعر شناسی و ادب، شهره آفاق است، درباره‌ی ابوفراس و هنر شاعری او گفته است: «شعر با امیری آغاز شد و به امیری دیگر فرجام یافت. یعنی امرء القیس و ابوفراس حمدانی.^۳

۱- وشاح: به کسر واو، پارچه مرصع نشان که به شانه و پهلو حمایل کنند.

۲- مجالس المؤمنین، قاضی نورالله شوشتری، ج ۲، ص ۴۱۲، اسلامیه.

۳- هدیه الاحباب، محدث قمی، ص ۴۰، چاپ دوم، چاپ امیر کبیر، سال ۱۳۶۳.

صاحب «ريحانة الادب» نیز، از او چنین یاد می‌کند: «ابوفراس حمدانی حارث بن ابی العلاء سعید... از اعظم ادبا و شعر است و در علم و فضل و ادب و کرم و مجد و شجاعت و عزت، یگانه ی زمان. اشعار او در سهولت و حلاوت معروف است.»^۱

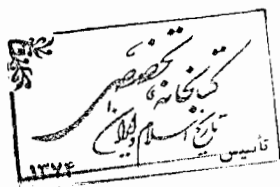
مرحوم علامه امینی، در کتاب «الشهداء الفضیله» از ابوفراس تجلیل بسیار کرده است:

«از اعیان و رجال سیاسی شیعه که در قرن چهارم به شهادت رسیده‌اند ابوفراس حمدانی است. شهریار بلاغت و خداوندگار ادب».

باز همان مرحوم در الغدیر، از شاعر در میان شاعران غدیری سرای قرن چهارم هجری یاد می‌کند و پس از نقل شرح حال او درباره‌اش چنین می‌نویسد:

«هرگاه سخن از این شخصیت و شخصیت‌های دیگری چون او به میان می‌آید، گوینده نمی‌داند که چه بگوید و چگونه آنان را توصیف نماید. آیا او را در میدان سخن بستاید یا در میدان نبرد توصیفش نماید؟ آیا در آن میدان بهتر است یا در این میدان شجاعت‌تر؟ و آیا در هر قافیه‌ای تواناست و یا در فرماندهی سپاهیان لایق‌تر است؟ خلاصه آنکه این مرد در تمامی زمینه‌ها تواناست. او از هیبت فرماندهان و ظرافت ادیبان هر دو را جمع کرده و لطافت شاعرانه را ضمیمه جلالیت امیران ساخته است. شمشير و قلم هر دو در خدمت اویند. زبان او در عرصه ادب چون گامه‌ایش در آوردگاه استوار و ثابت است. نه کارزار او را به هراس می‌اندازد و نه قافیه، کار را بر او دشوار می‌سازد. نه وحشت نبرد، او را گریزان می‌سازد نه سختی بیان به زحمتش می‌اندازد. به تحقیق او بزرگترین شاعر عصر خویش بوده است. کما اینکه بر امیران آن روزگار نیز تقدم جسته است.»^۲

«فواد افرام البستانی» محقق معاصر، در دایرة المعارف محققانه خویش



۱- ریحانة الادب، محمد علی مدرس، ج ۷، ص ۲۳۱.

۲- الغدیر، مرحوم شیخ عبدالحسین امینی (ره) ج ۳، ص ۴۰۵

پیرامون شخصیت ابوفراس چنین اظهار نظر می‌کند:

ابوفراس شاعر شیعی با ایمانی عمیق است. با شعوری خالص، برهانی قوی و صدایی رسا. او زبان خویشتن را به خدمت دفاع از آرمانهای خویش درآورده بود و برای پاسخگویی به دشمنان این آرمانها. او شاعری است با عاطفه‌ای پاک، مدافع آزادی و جوانمردی، نجیب زاده، با هیبتی که بزرگی از آن هویداست و این همه او را یک شاعر اصیل و راستین کرده است.^۱

شعر ابوفراس، روح حماسی یک جنگجوی دلاور و طبع لطیف یک شاعر حساس را با اندیشه‌های والای یک متفکر و اندیشه‌شناس، و عواطف و اعتقادات دینی یک اندیشمند شیعی توأمان داراست و این همه سبب شده است، شاعر بر اریکه‌ای رفیع در ادبیات اسلامی تکیه زند. او تقریباً در تمامی زمینه‌ها سروده‌های زیبایی از خود را به یادگار گذاشته است. اشعار او مملو از رقت عواطف و صمیمیت و صفا و گرمی و شور و شعور است. شاعر شعر را به عنوان وسیله‌ای برای بیان عواطف صادقانه خویش به خدمت می‌گیرد. علو نفس و جلالت او بخوبی از اشعارش آشکار است. او حتی در اسارت نیز خود را حقیر و پست نمی‌کند و خویشتن را به علو نفس و بزرگی خاندان می‌ستاید. شعر او نشانگر عواطفی بسیار قوی و صادقانه است، بگونه‌ای که کمتر شاعری از شاعران بزرگ عرب، دارای این چنین عاطفه‌ی قدرتمندی است. او این عواطف را به خدمت بیان معنای بلندی که منبعث از تفکری شیعی است، در آورده، و به بیان اندیشه‌های متعالی خویش می‌پردازد. شعر ابوفراس، زیباییهای بسیار دارد. او شیوایی کلام را با اندیشه‌ها و معرفت‌های برین آمیخته و سروده‌هایی زیبا و شیوا بر جای گذاشته است. از این اشعار، اعتقادات شاعر نیز بخوبی مشخص است. او نسبت به خاندان وحی، عشقی خالصانه و ارادتی خاص دارد. شاعر امید نجات، جز به ولای خاندان پیامبر(ص) ندارد:

۱- دایرة المعارف، فواد افرام البستانی، ج ۵، ص ۳۱، چاپ ۱۹۶۰، بیروت.

«لست أرجوا النجاه من كلما
و بینت الرسول فاطمة الطهر
اخشاه الا باحمد و علی
و سبطیه و الامام علی

- و از آنچه می ترسم جز به احمد و علی امید نجاتم نیست،
و به دخت پاک پیامبر (ص) فاطمه (س) و به دو فرزندش».
شاعر درباره شهیدان کربلا نیز چکامه های بلند سروده است. قطعه ی ذیل
قسمتی از یک قصیده ی اوست:
«از وصال او محروم ماندم آن چنان که حسین از آب.
به جای نوشیدن آب گوارا، شمشیرش زدند و سرش را- سری را که
پیامبر (ص) در آغوش می فشرد، از پیکرش جدا کردند.
آن روز خورشید بر این فاجعه خون گریست.
- کدام قلب بزرگی است که بر این درد از هم نپاشد و کدام چشم که سیل
اشک روان نسازد؟»

شعر ابوفراس شعری هدفدار و متعهد است. شاعر هنر خود را به خدمت دفاع
از آرمانهای انسانی و اندیشه های دینی و مواضع علویان در می آورد، و بر دشمنان
آنان سخت می تازد. قصیده ی شافیه پنجاه و هفت بیتی او که در آن به غدیر نیز
اشاره می کند، برای اثبات مدعای فوق کافیهست. این قصیده به تعبیر علامه امینی
در «الغدیر»: «از قصایدی است که تمامی مصادر، تمامی یا بعضی از آن را نقل
کرده اند. این قصیده بین ادیبان و شاعران مشهور است و در آینده نیز در راستای
تاریخ، جاودان خواهد بود. این به خاطر آن است که در این قصیده شیرینی بلاغت
و فروغ و استواری و قدرت استدلال و احتجاج و تعالی معنا و روانی و
شیواگوئیهای مستمر رعایت گردیده است.»

سید محمد باقر خوانساری در «روضات الجنّات» می نویسد: «قصیده ی میمیه
ابوفراس که به شافیه معروف است و در آن آل محمد و معصومین ستایش کرده
و مطاعن دشمنان آنان را آشکار نموده است. ابوفراس پس از سرودن این قصیده با

پانصد سوار شمشیرزن وارد بغداد مرکز خلافت عباسیان شد، و در میدان مرکزی شهر و در میان لشکرگاه، قصیده خویش را برای مردم انشاد کرد و سپس در میان حیرت قداره بندان دستگاه خلافت بی هیچ تشویش خارج شد.^۱

محقق بزرگ معاصر «عبدالله نعمه» پیرامون این قصیده، سخنان جالبی دارد. او در کتاب خود «الادب فی ظلّ التشیع» بخشی را اختصاص به ادبیات معارضه داده و با اشاره به معارضات علویان با امویان و بنی عباس می‌نویسد: «بنی عباس سعی در دور داشتن علویان از حاکمیت و به زیر کشیدن آنان داشتند، همانطور که در اثبات برتری و اولویت خود می‌کوشیدند. آنان حق خویش را در خلافت، به رغم خویش از درون متن نصوص اسلامی استنباط می‌کردند، و آن اینکه در جایی که عمو باشد، پسر عمو از ارث محروم می‌شود، و منظور آنان این بود که عباس عموی پیامبر(ص) از علی(ع) پسر عم ایشان به خلافت نزدیکتر بوده، و در نتیجه فرزندان عباس نیز نسبت به فرزندان علی(ع) به خلافت شایسته‌تر هستند. این مطلب در نظر بنی عباس شأن والایی داشت، تا آنجا که پایه‌ی سیاست آنان گردید. سپس این هدف در میان شاعران آنان نیز شایع شد و بسیاری از آنان در این خصوص شعر سرودند. طبیعی بود که شاعران شیعی نیز با احتجاجی قویتر و شیوه و اسلوبی خاص خویش به دفاع در مقابل آنان بایستند و استدلال آنها را با دلایلی قویتر پاسخ گویند. از شعرای بنی عباس، محمد بن سکره هاشمی است که قصیده‌ای سروده و در آن بر علویان فخر فروخته و به شیعیان حمله کرده است. در واکنش نسبت به همین مسئله است که ابوفراس حمدانی چکامه‌ی بلند خویش یعنی قصیده‌ی شافیه را سروده و به معارضه با محمد بن سکره برخاست. او در این قصیده عباسیان را هجو کرد و جنایت‌هایشان را نشان داده و به اهم خطوط و مواضع آنان، در قبال علویان، اشاره کرده و از کارهایی که آنان در قبال

۱- روضات الجنات، سید محمد باقر خوانساری، ج ۳، ص ۲۳۳.

و هدیه الاحباب، محدث قمی، ص ۴۵.

جامعه اسلامی به مکر و خیانت انجام می‌دهند، سخن گفته است. این قصیده‌ی طولانی مورد عنایت ادیبان و شاعران شیعه بوده و هست، به طوری که بارها شرح و تخمیس شده است... ابوفراس در قصیده‌ی خویش که قافیه آن میم است و به این جهت قصیده‌ی میمیه نیز خوانده می‌شود، اعمال زشت و ناپسند بنی عباس را بیان کرده و آنان را رسوا می‌سازد و با هجوی تند، سیاست آنان را به استهزاء می‌گیرد و از علویان سخت دفاع می‌کند.^۱

این قصیده، برآستی یکی از شاهکارهای ادبیات اسلامی و یکی از حماسی ترین اشعار شیعی است. شاعر پس از سرودن این قصیده چنانکه پیش از این اشارت رفت با حدود پانصد سوار به مرکز خلافت اسلامی آن روز یعنی بغداد آمده، در مقابل کاخ عباسیان و در لشکرگاه آنان در حالیکه شمشیرهای آخته یاران از جان گذشته‌اش فضا را می‌شکافد، شروع به انشاد قصیده بلند خویش می‌کند و تمامی آنرا با صدایی رسا می‌خواند و سپس از در دیگر شهر خارج می‌شود.

قصیده‌ی شافیه او با این مطلع آغاز می‌شود:

«الحق مهتضم والدین مخترم و فیء آل رسول الله مقتسم

- دین شکست یافت و حق همه از هم پاشید و آنچه به خاندان وحی اختصاص داشت، در میان دیگران تقسیم شد.» آنگاه شاعر به مصایب علویان و جنایات بنی عباس اشاره می‌کند و به دفاع از آرمانهای شیعی بر آنان سخت می‌تازد:

- ای مردان! خدا را، آیا یک تن نیست که از این گردنکشان و طاغیان حق

را باز ستاند؟ آیا دین را منتقمی نیست؟

- فرزندان علی در دیار خویشتن رعایایند،

و رعیتان و زنان، حکومت را در دست گرفته‌اند.

۱- الادب فی ظل التشیع، عبدالله نعمه، صص ۱۴۴ و ۲۰۳.

- زمین جز بر صاحبان راستین خویش فراخ است
اموال جز بر صاحبانشان، مباح.
- روزگار روزگاری است که تنها ظالمان در آن خوشنودند
و تنها کسانی که دیگران را از حقشان محروم می سازند، غنی هستند.
- ای بنی عباس آیا بر علویان فخر می کنید،
چنانکه گویی پیامبر(ص) جد شماست و نه آنان؟
- شما را در فضیلت و بزرگی چون ایشان سابقه ای نیست،
و نه جدتان را مجد و فضیلتی که جد آنان داشت.
- نیاشان علی است که پیامبر در غدیر برای حاکمیتش به پاخاست
و خاندان شاهد است و تمامی سرزمینها و امم مسلمان.
- اما حاکمیت به غیر صاحب آن منتقل شد.
- با تطمیع و تهدید نزاع بر سر خلافت و جانشینی پیامبر(ص) پایان گرفت.
حاکمیت را به شورا نهادند.
- گویی که نمی دانستند ولی امر کیست؟
به خدا سوگند نه آنکه ندانند.
- بلکه دانسته بر سر حق، سرپوش نهادند و آنرا کتمان کردند.
- پس از آنان نیز، عباسیان، میراث علویان را به تاراج بردند.
در حالی که قدمی در راه برنداشته بودند.
- ای بنی عباس! آه که چه مکرها و خیانتها در دین خدا کردید.
و چه خونها که از علویان و از خاندان پیامبر بر گردن دارید.
- دوستی سلمان با خاندان وحی، برای او رحم و پیوندی با این خاندان است
و حال آنکه پسر نوح با او پیوند و رحمی ندارد.
- ای که در بزرگ جلوه دادن بنی عباس می کوشی،
جنایت هارون الرشید درباره یحیی برمکی کجا و چگونه مکتوم خواهد ماند؟
- هرگز هارون الرشید با امام موسی بن جعفر(ع) قابل قیاس نیست

و نه مأمون شما با علی بن موسی الرضا، البته اگر انصاف داشته باشید.
- درود هماره خداوندی بر آنان باد! هر گاه که ذکری از آنان به میان آید.
زیرا که آنان حبل الهی و ریسمان خداوندی برای بشریتند.»

□ دیوان ابوفراس:

در میان مورخین و محققین بر سر اینکه چه کسی دیوان ابوفراس را جمع آوری و مرتب کرده اختلاف است. کارل بروکلمان بر آن است که: «قد رتب ابوفراس نفسه دیوان شعره قبل وفاته بقلیل - ابوفراس پیش از مرگ دیوان خود را جمع آوری و مرتب ساخت.»^۱

اما دیگر محقق معاصر حناالفاخوری بر آن است که: «ابافراس ابا داشت از جمع کردن اشعارش، اشعارش را استادش ابن خالویه، متوفی (۹۸۰ م) جمع آوری کرده و پس از مرگ امیر آن را منتشر و پخش کرده و بر آن مقدمه و شروحن نیز نگاشته است.»^۲

به هر روی چه ابوفراس خود نسبت به جمع و تدوین دیوانش اهتمام کرده باشد و چه ابن خالویه، تفاوتی نمی‌کند و ما اینک چاپ خوبی از دیوان او در دست داریم. کارل بروکلمان تحقیق جالبی درباره‌ی ابوفراس و شعر او کرده است. او می‌نویسد:

«هیچ دلیلی در دست نیست که ابوفراس از شاعران فارسی زبان چون فردوسی متأثر شده باشد و همچنین دلیلی نیز نداریم که او را متأثر از رومیان بدانیم. در شعر ابوفراس، اهداف دینی جز در تعبیر او از تشیع‌اش نسبت به اهل بیت و

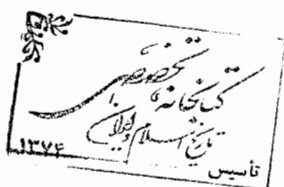
۱- تاریخ الادب العربی، کارل بروکلمان، ج ۲، ص ۹۲.

۲- تاریخ الادب العربی، فاخوری، ص ۶۴۹، بیروت.

توسلش به آنان برای نجات و احراز امان برای روز قیامت مشاهده نمی‌شود، مگر در قصیده‌ی شافیه که در آن به معارضه‌ی علویان و عباسیان اشاره کرده است. تشیع ابی فراس و گرایشش به علویان امری مشهود است. دیوان ابوفراس در سال ۱۸۷۳ میلادی در بیروت چاپ شد، و در سالهای (۱۹۰۰-۱۹۱۰) با شروحي، همین چاپ تکرار شد و قصیده شافیه او با شرح محمدمیر، الحاج شیعی، در تهران به سال (۱۲۹۴ هـ.ق) چاپ شد. شرح دیگری از شافیه از محمودبن جعفر در تهران طبع گردیده است. همچنین دیوان ابوفراس با تحقیقات سامی الدهان، در سال (۱۹۴۰ م) در بیروت چاپ شد. شرح محمد طلعت افندی، سال (۱۳۱۵ هـ) و کتاب (ایناس الجلاس) در «شرح قصیده رائیه» ابوفراس از «احمد کتانی ابیادی» به سال (۱۳۴۵ هـ.ق) در بولاق ترکیه و تخمیس «قصیده رائیه» ابی فراس از محمد جبیهی، در کتاب «طراز الادب» محمود کامل فکری، به سال ۱۳۴۴ (هـ.ق) در قاهره به چاپ رسیده‌اند.^۱

چاپ سامی الدهان که به سال ۱۹۴۴ انجام یافته، بهترین چاپی است که از دیوان ابی فراس صورت گرفته است. این چاپ اشارات تاریخی را ذکر کرده و شروحي بسیاری به صورت حواشی و تعلیقات به همراه دارد و ضمناً دارای فهرس با ارزشی نیز هست، که این امر بر نفاست چاپ افزوده است. چاپ دیگری نیز به سال ۱۸۹۵ میلادی با مقدمه‌ای فصل از "RODOLOH - DVORAK" در لیدن، صورت گرفته است.

یکی از مراثی او توسط "Ahlwardt" در: "und poetik der araber uber



۱- تاریخ الادب العربی، کارل بروکلمان، ج ۲، ص ۹۵-۹۶.

"poesi ترجمه و چاپ شده است.

اشعار ابی فراس به زبانهای ترکی، فارسی و نیز به انگلیسی و آلمانی، برگردانده شده است.

□ زندگی و عصر شاعر

چنانکه گذشت، ابوفرأس پس از پیوستن به سیف الدوله پله‌های ترقی را بسیار سریع پیمود. سیف الدوله به خویشاوند جوان خویش محبت بسیار داشت. شجاعت و حظّ وافر او از ادبیات، تحسین سیف را بر می‌انگیخت و او را مجذوب ابوفرأس جوان می‌کرد. سیف الدوله شاعر را که علاوه بر دانش و فضل و ادب وسیع از شجاعتی فوق العاده و ایمانی سرشار و قدرت جنگاوری بسیاری برخوردار بود، مصاحب خود ساخته و در سفر و حضر او همراه خویش ساخت. در این حال ابوفرأس به مرتبه‌ای از علم و ادب رسیده بود که با علما و ادیبان و شاعران بزرگ به مناظره و مباحثه می‌نشست و موفق بر می‌خاست.

عصر شاعر، عصر برخوردهای نظامی مسلمانان و رومیان است. ابوفرأس در جنگهای سیف الدوله با رومیان که به سرزمینهای اسلامی تجاوز می‌کردند، شرکت فعال داشت، و شجاعانه می‌جنگید و در صفوف مقدم نبرد شمشر می‌زد. سیف الدوله که از ویژگیهای والا و توانائیهای شاعر کاملاً آگاه بود، او را به حکمرانی شهر منبج و همچنین حکومت حرّان برگزید.

شهرت و محبوبیت ابوفرأس در این زمان به اوج خود رسیده بود. شهرت او از شعر زیبا، شجاعت و جذابیت، چهره‌ی گیرا و برخورد خوب، فضل و دانش سرشار، اندام متناسب، سخاوت و بخشش و دیدار گرم، و نیز انتسابش به خاندانی بزرگ سرچشمه می‌گرفت.

منبج شهر تحت فرماندهی امیر ابوفرأس شهری مرزی بود که برای رسیدن به

حلب، نیروهای دشمن نخست باید آنرا فتح می کردند و به دلیل همین اهمیت استراتژیک بود که سیف الدوله ترجیح داده بود چنین فرمانده شجاع، جنگاور و مورد اطمینانی بر آن بگمارد. فرمانده جوان، گاهی با رومیان، دست و پنجه نرم می کرده و حملات آنان را پاسخ می گفت، اما این مسایل سبب آن نبود که حارث از علم و ادب برکنار بماند. بسیاری از اشعار شاعر مربوط به این زمان است. در سال (۳۴۸ هـ.ق) (۹۵۹ م) حادثه ای مهم اتفاق افتاد. ابوفراس که اینک بیست و هشتمین سال زندگیش را می گذراند، به اسارت رومیان درآمد.

«در اسارت رومیان»

اسارت شاعر در سال (۳۴۸ هـ.ق، ۹۵۹ م) صورت گرفت. در این که ابوفراس یک یا دو بار به اسارت رومیان درآمد، میان محققان اختلاف است. اکثریت محققان و مؤرخان رأی دوم را ترجیح می دهند. این اسارتها روی هم رفته، هفت سال طول کشیده است. بار اول رومیان او را در مغاره الکحل اسیر و به اسارتگاه خرشنه، در کنار فرات و نزدیک ملطیه می برند. این اسارت مدت زیادی طول می کشد که البته ابوفراس به نحو شگفتی از زندان می گریزد. در گریز از اسارت رومیان صحنه ای شگفت نقل می کنند. ابوفراس با اسب به داخل رود فرات که از کنار قلعه می گذشته، می پرد و می گریزد.^۱

اسارت دوم او به سال (۳۵۱ هـ.ق) در شهر منبج، اتفاق می افتد. ابوفراس در حالی که پیشاپیش سپاه می جنگد و فرماندهی جنگاوران مسلمان را به عهده دارد، مورد اصابت تیری قرار می گیرد و مجروح و خون آلود از اسب به زمین افتاده و به اسارت رومیان در می آید. او را به خرشنه و از آنجا به قسطنطنیه می فرستند.

اسارت شاعر این بار به طول می انجامد و چهار سال زندگی او در زندان رومیان می گذرد.

۱- الغدیر، امینی ج ۳، صص ۴۱۰-۴۰۷ و مجالس المومنین، قاضی نورا... شوشتری ج ۲، ص ۴۱۲.

سرانجام پس از تلاشهای فراوان، سیف الدوله موفق می‌شود رومیان را متقاعد سازد تا در مقابل گرفتن مبالغ هنگفتی وجوه نقدی او را آزاد کنند. به سال (۳۵۵ هـ.ق) شاعر که اینک سی و پنج سال از عمر خود را پشت سر نهاده است، از اسارت رومیان آزاد می‌شود. مشهورترین سروده‌های شاعر یعنی رومیات مربوط به همین سالها هستند.

«شهادت شاعر»

بیش از یک سال از آزادی ابوفراس نمی‌گذشت، که سیف الدوله دارفانی را وداع گفت و به دیار باقی شتافت. پس از مرگ سیف، پسرش ابوالمعالی سعدالدوله خواهر زاده شاعر بر سر کار آمد. سعدالدوله از اینکه در کنار حکومت او حکومت دیگری وجود داشته باشد، احساس نگرانی می‌کرد. ابوفراس اینک بر سرزمین وسیعی که شهرهای حمص و تغلب نیز ضمیمه آن بود، حکومت می‌کرد. این امر زمینه درگیری میان سعدالدوله و ابوفراس را فراهم کرد. سعدالدوله لشکری به فرماندهی قرغویه به سوی شهر حمص، گسیل داشت. ابوفراس با جمعی از یارانش به جایی دیگر رفت. مأموران؛ سعدالدوله را تعقیب کرده، و با فریب دستگیرش کردند، و همانجا سر از تنش جدا کردند. نوشته‌اند که مادرش در سوگ او چندان گریست که بینایی چشمانش را از دست داد.

این حادثه به سال (۳۵۷ هـ.ق) و در ماه جمادی الاولی اتفاق افتاد.^۱

شعر ابوفراس

شعر ابوفراس، شعری بسیار عاطفی و پر تصویر است. صمیمیت در آثار او موج می‌زند. یکی از معروفترین و مشهورترین شعرهای عرب «رومیات» ابوفراس است.

۱- روضات الجنات، خوانساری، ج ۳، ص ۲۳۹-۲۳۸ و الغدير، ج ۳، ص ۴۱۴ و تاریخ الادب العربی، الفاخوری، ص ۶۴۸.

رومیات اصطلاحاً به اشعاری گفته می‌شود که ابوفراس طی دوران اسارت خود سروده است. در این سروده‌ها شاعر از حال و روز خود در ایام اسارت و از دردها و رنجها و عسرت‌هایش می‌گوید.

یکی دیگر از اشعار مشهور ابوفراس، قصیده میمیه او است که در آن به بنی عباس و خلفای حاکم می‌تازد. قسمتهایی از این قصیده را با هم از نظر می‌گذرانیم:

۱- أَلْحَقْ مُهْتَضَمَ وَ الدِّينِ مُخْتَرَمَ
وَفِي آلِ رَسُولِ اللَّهِ مَقْتَسَمَ

۲- والناس عندك لا ناسٌ فيحفظهم
سوم ارعاه و لا شاء و لانعم
۳- أَنَّى ابیت قلیل النوم ارقنی
قلب تصارع فيه الهَمُّ و الهَمَم

۴- و عزمة لاينام الليل صاحبها
الآ على ظفر فی طیّه کرم
۵- یصان مَهْرِي لِأَمْر لا ابوح به
والدَّرْع والرمح و الصمصامه الحذم

۶- و کل مائرة الضبعین مسرحها
رمث الجزیرة و الخذراف و العنم

۷- و فتيه قنبيهم قلب اذا ركبوا
و ليس رايهم رايا اذا عزموا

۸- يا للرجال اما لله منتصر
من الطغاة؟ اما لله منتقم

۹- بنو علی رعایا فی دیارهم

- و الامر تملکْہ النّسوان و الخدم
۱۰- محلّثون فاصفی شربہم و شل
عندالورود و اوفی و دھم لمم
۱۱- فالارض الآ علی ملاکھا سعه
والمال الآ علی اربابہ دیم
۱۲- فما السّعیّد بها الا الذی ظلموا
و ما الشقی بها الا الذی ظلموا
۱۳- للمتقیّین من الدنیا عواقبھا
و ان تعجّل منها الظالم الأثم
۱۴- اتفخرون علیہم لا ابألکم
حتی کان رسول اللہ جدکم
۱۵- ولا توازن فیما بینکم شرف
و لا تساوت لکم فی موطن قدم
۱۶- ولالکم مثلہم فی المجد متصل
و لا لجدکم معشار جدہم
۱۷- و لا لعرقکم من عرقہم شبہ
و لا نثیلتکم من امہم امم
۱۸- قام النبی بها یوم الغدیر لہم
و اللہ یشہد و الا ملاک و الامم
۱۹- حتّی اذا اصبحت فی غیر صاحبھا
باتت تنازعھا الذوبان و الرخم
۲۰- و صیّروا امرہم شوری کأنہم
لا یعرفون ولا الحق ایہم
۲۱- تاللہ ماجہل الاقوام موضعھا

- لكنّهم ستروا وجه الذى علموا
 ٢٢- ثم ادّعاها بنو العباس ملكهم
 ولا لهم قدم فيها ولا قدم
 ٢٣- لا يذكرون اذا ما معشر ذكروا
 ولا يحكّم فى امر لهم حكم
 ٢٤- ولا راهم ابوبكر و صاحبه
 أهلاً لما طلبوا منها و مازعموا
 ٢٥- فهل هم مدّعوها غير واجبة
 ام هل ائمتهم فى اخذها ظلموا
 ٢٦- اما على فادنى من قرابتكم
 عند الولاية لم تكفر النعم
 ٢٧- اينكر الخبر عبدالله نعمته
 ابوكم ام عبيدالله ام قثم؟!
 ٢٨- بئس الجزاء جزيتم فى بنى حسن
 اباهم العلم الهادى و امهم
 ٢٩- لابيعة ردّعتكم عن دماءهم
 ولا يمين و لا قربى و لا ذمم
 ٣٠- هلاً صفحتم عن الاسرى بلاسبب
 للصافحين ببدر عن اسيركم
 ٣١- هلاً كففتم عن الديباج سوطكم
 و عن بنات رسول الله شتمكم
 ٣٢- ما نزّهت لرسول الله مهجته
 عن السيّاط فهلا نزّه الحرم
 ٣٣- مانال منهم بنو حرب و ان عظمت

تلك الجرائر الآدون نيلكم
۳۴- كم غدرة لكم في الدين واضحة
و كم دم لرسول الله عندكم
۳۵- انتم له شيعه فيما ترون وفي
اظفاركم من بنيه الطاهرين دم
۳۶- هيهات لا قربت قربي ولا رحم
يوما اذا اقصت الاخلاق و الشيم
۳۷- كانت مؤدة سلمان له رحما
و لم يكن بين نوح و أبنه رحم
۳۸- يا جاهدا في مساويهم يكتمها
غدر الرشيد بيحيى كيف ينكتم
۳۹- ليس الرشيد كموسى في القياس و لا
مامونكم كالرضا لو انصف الحكم.

□ ترجمه:

- ۱- حق از دست رفته و دین فرو پاشیده و آنچه به خاندان وحی تعلق داشت، میان دیگران تقسیم شد.
- ۲- این مردم نه تحت فرمان رهبران خویشاند و نه گوسفندان و چهار پایاند.
- ۳- من خواب را بر خویشتن حرام کرده‌ام. دلی که تشویش و نگرانی بر آن چنگ می‌زند بیدارم داشته است.
- ۴- و عزمی که صاحب خویشتن را از خواب باز نداشته است، جز اینکه جوانمردی پیروز شود.
- ۵- مرکب من مصون باد برای امری که اظهارش نمی‌کنم و زره و نیزه و شمشیرم.
- ۶- و بازوانم که به راه (رمث الجزیره) (خذراف) و (عنم) به کار می‌رود.

۷- و جوانمردانی که دلی استوار دارند، هنگامی که بر مرکب می‌نشینند و اراده‌شان چون دیگران نیست، آنگاه که اراده می‌کنند.

۸- ای مردان! خدا را! آیا یاور و منتقمی نیست که از طغیانگران انتقام کشد؟

۹- فرزندان علی در دیار خویش رعایایند و زنان و کودکان بازیگران صحنه‌ی سیاستند.

۱۰- آنان را که از آب بازگرفته اند، صافی‌ترین آبها را سر می‌کشند و حال اینکه اینان خود به گاه تشنگی مانده‌ی آبها را می‌نوشند و گرمی محبت دیگران لحظه‌ای بیش نیست.

۱۱- زمین جز بر صاحبانش، بر همگان گسترده است و دارایی جز بر مالکش بر دیگران بقا دارد.

۱۲- خوشبخت نیست جز آنکه ظلم می‌کند و بدبخت و بیچاره نیست مگر آنکه ستم‌دیده است.

۱۳- اما عاقبت زمین از آن نیکوان است ولو اینکه چندی ظالمان بدکار در آن پیشی گیرند.

۱۴- آی بی پدران! آیا بر خاندان محمد(ص) فخر می‌فروشید با آنکه می‌دانید ایشان فرزندان پیامبرند؟

۱۵- در حالی که موازنه‌ای بین شرافت شما و ایشان نیست و در هیچ جنبه‌ای شما را با ایشان یارای برابری نیست.

۱۶- نه در بزرگی و بزرگواری ریشه دارتر از ایشانید و نه جدّ شما نصف جدّ ایشان عظمت و مجد دارد.

۱۷- و شباهتی میان اصل شما و اصالت ایشان نیست و نثیله شما (مادر عباس ابن عبدالمطلب) به مادر آنها شباهتی ندارد و فاقد بزرگی‌های آنهاست.

۱۸- روز غدیر پیامبر برخاست، به خاطر ایشان. خدا گواه است، و تمامی امتها و تمامی سرزمینها.

۱۹- تا آنکه حکومت به غیر اهلش منتقل شد و در تنازع و کشمکش گرگان و

لاشخوران قرار گرفت.

۲۰- انتخاب را به شور نهادند، گویی که ولایت داران راستین را نمی‌شناختند.

۲۱- به خدا سوگند که او را می‌شناختند، اما پنهانش داشتند و حقیقتی را که می‌دانستند نهان کردند.

۲۲- سپس بنی عباس ادعای آن کردند، با اینکه نه سابقه‌ای در این راه داشتند و نه اقدامی کرده بودند.

۲۳- اگر از گروهی ذکری به میان می‌آمد بنی عباس نبودند، و در هیچ امری از آنان نظری خواسته نمی‌شد.

۲۴- ابوبکر و همراهش نیز صلاحیت ایشان را صحه نگذاشتند.

۲۵- پس آیا آنچه که اینان ادعا می‌کنند، دروغ است و یا رهبرانشان حکومت ظلم کرده‌اند؟

۲۶- اما علی(ع) قرابتی نزدیکتر از شما به پیامبر داشت و برای ولایت شایسته‌تر بود اگر کفر نورزید و انکار نکنید.

۲۷- آیا خبر امت عبدالله بن عباس پیشوایی او را انکار کرده است و یا برادرانش عبید... و قثم منکر آنند؟

۲۸- شما پاداشی بسیار زشت به بنی حسن دادید. هم آنان که پدرشان هدایت گر بود و مادرشان نیز.

۲۹- نه بیعت، شما را از ریختن خونشان باز داشت و نه سوگند و قرابت و عهد.

۳۰- چرا بی دلیل از اسیرانی که خود در واقعه بدر از اسیرانشان گذاشتند، گذشت نکردید؟

۳۱- چرا از دیباج «محمد بن عبدا... عثمانی برادر مادری بنی حسن از فاطمه بنت حسین که منصور ۲۵۰ ضربه‌اش زد» تازیانه خود را باز نداشتید و چرا دختران پیامبر را دشنام دادید؟

۳۲- چرا حرمت پیامبر مانع، این تازیانه‌ها نگشت و چرا احترام حرم شما را از آن کار باز نداشت؟

- ۳۳- بنی امیه با تمامی ظلمهایشان کمتر از شما متعرض ایشان شدند.
- ۳۴- چه جفاها که بر آنان نکردید و چه خونها که از خاندان پیامبر نریختید.
- ۳۵- شما خود را از پیروان او می‌نامید و خون فرزندان را در مشت دارید!
- ۳۶- چه پندار دوری! وقتی که اخلاق‌ها از او فاصله گیرد، دیگر نه قربت و نه رحم تأثیری نخواهد داشت.
- ۳۷- دوستی سلمان فارسی او را به پیامبر نزدیک کرد، و قرابت نوح با پسرش سودی نکرد.
- ۳۸- ای که می‌کوشی زشتی‌های بنی عباس را پنهان داری، آیا بی وفایی هارون الرشید نسبت به یحیی بن عبدا... بن حسن را (که او را امان داد و دستگیر کرد و سپس به زندانش افکند تا مرد) فراموش می‌کنی؟
- ۳۹- نه هارون الرشید مانند موسی بن جعفر است و نه مأمون همتای امام رضا(ع)، اگر انصاف دهید.

متنبي غروب
«ابن هانی اندلسی»

اسپانیای اسلامی، خدمات بسیاری به فرهنگ بشری داشته است. این امر بخصوص از راه پرورش نوابغ و اندیشمندان بزرگ و انتقال معارف و علوم اسلامی به اروپای غیر متمدن دوران انگیزاسیون و با انتقال تفکر عقلی و روش تجربی خود به غربیان (به تعبیر ویل دورانت مورخ بزرگ و نویسنده‌ی کتاب عظیم تاریخ تمدن) زمینه ساز رنسانس و آغاز عصر جدید شدند؛ بزرگانی چون ابن رشد، ابن طفیل، ابن باجه و ابن خلدون.

در زمینه ادبیات نیز اسپانیای اسلامی ادیبان و شاعران بزرگی را در دامان خود پرورد. ابن هانی یکی از این شخصیتهاست.

ابوالقاسم (یا ابوالحسن) محمد بن هانی بن محمد بن سعدون مشهور به ابن هانی اندلسی بین سالهای (۳۲۱ تا ۳۲۶ هجری)^۱ در خانواده‌ای شیعی در شهر اشبیلیه^۲ ولادت یافت. پدران او از قبیله ازد بودند که به حمایت از علویان شهرت

۱- در تاریخ تولد ابن هانی اندکی اختلاف است، کما اینکه در تاریخ دقیق شهادتش نیز همین اختلاف وجود دارد. مرحوم دهخدا شهادت او را به سال ۳۶۲ هجری دانسته است. با احتساب اینکه در آن موقع سی و شش سال از عمر شاعر می‌گذشته، سال ۳۲۱ به عنوان سال تولد او معلوم می‌گردد. اما عده‌ای شهادت شاعر را به سن ۴۱ سالگی دانسته‌اند، که در اینصورت ۳۱۶ به عنوان سال ولادت شاعر مشخص خواهد شد.

۲- در محل ولادت ابن هانی نیز اختلاف وجود دارد. علامه دهخدا در لغت نامه ذیل لغت ابن هانی مولد او را شهر قرطبه و بیده ذکر می‌کند. نویسندگان دایرة المعارف الاسلامیه نیز شهرهای قرطبه را به عنوان مولد احتمالی او

دارند، و بارها در رکاب علی(ع) با معاویه و عمالش جنگیده‌اند.

پدر او هانی بن محمد، خود از دانشمندان و ادیبان و شاعران بزرگ روزگار خویش بود، که در شهر مهدیه تونس تولد یافته و سپس به قرطبه اندلس نقل مکان کرد. ابن خلکان او را از خاندان مهلبیان و از فرزندان یزید بن حاتم، فرماندار عباسیان که بین سالهای (۱۷۱-۱۵۵ هجری) بر افریقیه حکومت کردند، می‌داند. هانی بن محمد، پدر شاعر پس از مدتی توقف در قرطبه به اشبیلیه آمد، در همین شهر و در زمان حکومت خلیفه اموی ناصرالدین الله بود که فرزندش محمد چشم به جهان گشود.

ابن هانی تحصیلات ابتدایی و آگاهیهای نخستین خود را در اشبیلیه نزد پدر و دیگر بزرگان این شهر تکمیل کرد. در گرایشات شیعی او نیز بیشترین نقش را پدر و خانواده‌ی او داشتند. ابن هانی پس از آن برای تکمیل تحصیلات خود و کمال بخشیدن به دانشهای خویش به شهرهای قرطبه و بیده رفته، و در آنجا کسب دانش را مصمم‌تر از پیش ادامه داد، تا آنجا که به یکی از بزرگترین اندیشمندان زمان خویش مبدل شد، و آوازه‌ی شهرت او در اسپانیا و شمال آفریقا و سوریه پیچید. ابن‌الآبار در این مورد گفته است: «بیشتر تحصیلات او در دارالعلم شهر قرطبه بوده و او به شاعر البیری شهرت دارد.»

ابن خلکان در مورد دانش آموزی او می‌نویسد:

«او به بهره‌ای وافر از ادبیات و شعر دست یافت و در این زمینه‌ها، مهارت کامل پیدا کرد، و در تاریخ عرب و نسب شناسی ایشان و همچنین ادبیات و شعر عربی و تاریخ آن نیز صاحب نظر شد.»^۱

ابن هانی در تمامی علوم زمان خویش از ادبیات، شعر، فقه، نسب شناسی،

ذکر کرده‌اند. مرحوم علامه محمد علی مدرس در ریحانه الادب، ج ۸، ص ۲۶۷ او را شبیله‌ای می‌خواند و به نظر می‌آید که مولد شاعر همان اشبیلیه باشد که قدیمی‌ترین متون در این زمینه یعنی «وفیات الاعیان» ابن خلکان (ج ۴، ص ۴۲۱ نیز همان را ذکر می‌کند.

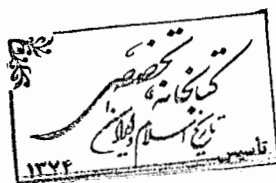
۱- وفیات الاعیان، ابن خلکان، ج ۴، ص ۴۲۱.

اندیشه‌شناسی، منطق، کلام و فلسفه به مرتبه‌ای والا از تسلط و دانش دست یافت. پس از این دوره‌ی نسبتاً طولانی، شاعر دوباره به اشبیلیه و نزد خاندان و خویشاوندان بازگشت.

با قدرتی که فاطمیان و اسماعیلیان در این زمان به دست آورده بودند، و با توجه به شیعه بودن خاندان او و با توجه به متون و منابع موجود احتمال قریب به یقین آن است، که ابن هانی با آنان در رابطه بوده است. «از اطلاعاتی که از دعوت اسماعیلیان در دست است، ظاهراً چنین بر می‌آید که ابن هانی نیز یکی از دعوات متعدد اسماعیلی بوده است که از آغاز برضد عباسیون در (۲۹۷ هـ.ق) (۱۰-۹۰۹ م) از طرف امام اسماعیلی در اسپانیای مسلمان مشغول دعوت بوده‌اند... ابن هانی مانند دیگر عاملان فاطمیان پنهانی و به صورت بازرگان و زاهد و عالم و ادیب به کار مشغول بود. ظاهراً از اشبیلیه تا البیره و حتی در قرطبه زمینه برای تبلیغ نهضت اسماعیلیه مساعد بوده است.»^۱

□ نمای فرهنگی عصر شاعر:

عصر شاعر، عصر گسترش فرهنگ اسلامی در اسپانیاست. اندلسیان نومسلمان که فرهنگ و معارف دینی را از اعراب گرفتند، با به خدمت گرفتن الهیات یهود و کلام مسیحی، به دفاع از اندیشه‌های کلامی خود پرداختند. فقه نیز در کنار کلام و فلسفه سخت مطرح بود و فقهای بسیاری در فقه به تحقیق و تدقیق می‌پرداختند. بازار اصحاب حدیث نیز گرم بود و این متاع نیز مشتریان بسیار داشت. در این میان بعضی از اصحاب حدیث و مفتیان متعصب مالکی و حنبلی با فلسفه ارسطویی سخت مخالفت می‌ورزیدند. سیستم فلسفی رایج میان اندیشمندان عقلی مشرب آن روزگار، آراء و نظریات ابن مسره فیلسوف بزرگ عصر



بود که توسط شاگردانش تبلیغ و ترویج می‌شد. کلام معتزلی نیز رواج داشت، و اندیشه‌های شیعی نیز توسط داعیان فاطمی و اسماعیلی تبلیغ می‌شد. ابن هانی از هر سه این اندیشه‌ها تأثیر پذیرفت. از متافیزیک ابن مسره، سیستم عقلانی معتزلی، و اندیشه‌های کلامی و دینی نشأت گرفته از تعلیم علویان.

ضعف قدرت امویان در این عصر و دعوت‌های فاطمیان و علویان و نارضایتی مردم، زمینه را برای انقلاب آماده ساخته بود. در بیره یک نهضت جوان انقلابی تشکیل شده بود که آشکارا به منافع امویان در این عصر ضربه می‌زد. در اشبیلیه، ابن هانی و یارانش علناً عقاید علوی و دعوت فاطمی خود را آشکار ساخته بودند. شهرت او به عنوان یک اندیشمند و شاعر بزرگ اجازه تعرض علنی را علیه او به حاکمان وقت نمی‌داد، هر چند آنها غیر مستقیم و از طریق فقهای مالکی و حنبلی، ابن هانی را تحت فشار قرار می‌دادند.

شاعر جوان که اکنون بیست و هفت سال داشت، به مرگ تهدید شد، و لاجرم اسپانیا را به سوی آفریقا ترک کرد. ابی تمیم معربن المنصور العبیدی المعز، از ابن هانی دعوت کرد تا به او و فاطمیان بپیوندد. شاعر نیز فرصت را غنیمت دانسته به فاطمیان مصر پیوست. این دوره، دوره‌ی شکوفایی شعر ابن هانی است، چرا که بدینسان در شمال آفریقا (پس از رخوتی موقت که از درگیری آنان با خوارج حاصل شده بود)، فضایی مناسب برای علویان ایجاد شد، تا آزادانه بتوانند به بیان اندیشه‌های خویش بپردازند. ابن هانی نیز در این جهت، به دفاع از فاطمیان و علیه امویان و بنی عباس چکامه‌هایی سرود که در دنیای اسلام شهرت یافت. این اشعار به نشر دعوت فاطمیان کمک بسیار می‌کرد. فاطمیان که با بنی‌امیه و بنی عباس درگیر بودند، به پشتیبانی فرهنگی و روحی احتیاج داشتند، و به قدرت و نفوذ اشعار ابن هانی واقف بودند، لذا از او به شدت حمایت کرد، او را عزیز می‌داشتند. دعوت فاطمیان در سراسر سرزمینهای اسلامی گسترش یافته بود و اشعار ابن هانی نیز در این دعوت سهمی بسزا داشت. «در دیار منصوریه که مجمع شاعران هنرمندی چون فزاری و ابن ایادی بود، ابن هانی جوان، با شور و

شوقی که در ستایش از فضایل امامان نشان می‌داد و به مدایح مبالغه آمیزی که در حق معز فاطمی می‌سرود، ممتاز بود. اشعار او بزودی در همه جا خوانده شد.^۱ از مدایح ابن هانی، انتقادات بسیار شده و او را متهم به غلو در مدح کرده‌اند. ابن خلکان در این زمینه می‌نویسد:

«شعر او دلالت بر مرتبه بس بلند و نیکویی اسلوبش دارد. دیوان او بزرگ است و اگر در آن غلو در مدح و افراطی که مدح را به مبالغه‌ای تا سر حد کفر می‌کشد، نبود، از بهترین دواوین شعر محسوب می‌شد. در میان مغرب زمینیان هیچکس چون او و هم سطح او نیست، چه از متقدمین و چه از متأخرین، بلکه او علی الاطلاق شاعرترین آنان است. و خلاصه باید بگویم که او از بهترین شاعران است.»^۲

□ نظر شرح حال نویسان درباره شاعر:

پیرامون شعر ابن هانی و مقام شاعریش سخن بسیار گفته شده است. شعر شناس بزرگ عرب، «یاقوت حموی» در «معجم الادباء» راجع به ابن هانی چنین می‌نویسد:

«ابوالقاسم از دی اندلسی، ادیب و شاعر نیکو، بزرگترین شاعر غربیان از متقدمین و متأخرین است و نزد مغرب زمینیان مانند متنبی است در نزد اهل شرق.»

در نگاه و نظر قاضی نورا... شوشتری، ابن هانی «از جمله‌ی موالیان اهل بیت اطهار، و نقد اخلاص او تمام عیار است.»^۳ مرحوم علامه، سید حسن صدر در کتاب گرانسنگ «تأسیس الشیعه» او را مدح بسیار گفته و از او به بزرگی و فضل یاد می‌کند:

۱- همان، صص ۹۱۲-۹۱۱.

۲- وفيات الاعیان، ابن خلکان، ج ۴، ص ۴۲۲.

۳- نگاه کنید به: ریحانه الادب، علامه محمد علی مدرس، ج ۸، ص ۲۶۷.

«ابن هانی اندلسی، شاعرترین شعرای عصر خویش و فصیح‌ترین ادیبان روزگار خود بود. شیخ حر عاملی در (امل الامل) راجع به او گفته است: فاضل و شاعر و ادیب صحیح الاعتقاد و نیک اندیشه‌ای است و اشعار بسیار در مدح علی (ع) گفته و دیوان شعر بسیار خوبی دارد. ابن شهر آشوب او را از شعرای خاندان وحی می‌داند... بعضی اشعار او که متهم به غلو و مبالغه شده از باب تقیه سروده شده است و از سر حقیقت اعتقاد نیست و این امر بر کسی که زندگی او را مطالعه کند، به روشنی آشکار خواهد شد. او از هر گونه کژاندیشی و غلو مبرا است. او اندیشمندی شیعی است که تشیع خویشتن را با صراحت آشکار می‌سازد و نسبت به دشمنان علی (ع) بغضی شدید دارد... به حقیقت که او از آیات باهره خداوندی است.»^۱

در ریحانة الادب، ابن هانی چنین معرفی شده است:

«محمد بن هانی ادیب، فاضل، نحو شناس و شاعر، از دئی القبيله... اشعر شعرای اندلس می‌باشد که در ادبیات و فنون شعری، بر شعرای اندلس تقدم داشته است. غالباً فخامت الفاظ را بر رقت معانی، ترجیح داده است. در اشعار خود که در نهایت سلاست و بلاغت است، تشبیهات و استعارات بسیار به کار می‌برد.»^۲

در کتاب پر ارزش «الوسیط فی الادب العربی و تاریخه» درباره ابن هانی چنین اظهار نظر شده است:

«در تمامی اندلس و اساساً غرب چه از گذشتگان و چه از معاصرین، کسی در صنعت شعر، بر او برتری نیافته یا حتی مساوی او نشده است... بسیاری از بزرگان ادب او را متنبی مغرب زمین می‌خوانند... شعر او به زیبایی تصویر و خیال و تشبیهات بدیع و استعارات ملایم از شعر دیگر شاعران متمایز و ممتاز است. او از کسانی است که قصاید بلند را خوب می‌سراید و قافیه‌های صعب و مشکل را به

۱- تأسیس الشیعه، سید حسن صدر، بخش شعر و شاعران.

۲- ریحانة الادب، ج ۸، ص ۳۶۷.

خدمت می‌گیرد.^۱

مستشرق معاصر «مونتگمری وات» در کتاب اسپانیای اسلامی از ابن هانی چنین می‌گوید:

«بدون شک متبحرترین شاعر اندلس در زمان خود، ابن هانی بود... کثرت تمثیلات که چون ریزش کوه پرجوش و خروش بر زبان شاعر جاری است، ویژگی عمده‌ی سبکی است که در آن زمان در سراسر سرزمینهای عرب رایج بود.»^۲

مرحوم علامه امینی (ره) نیز در «شهداء الفضيلة» در میان شهدای قرن چهارم از او یاد می‌کند و به نقل شرح حال شاعر پرداخته و می‌نویسد:

«چندان در ادب عربی و شعر سنجی مشهور است و نبوغش در این زمینه چنان بلند آوازه که جای هیچ تعریف و تمجیدی را باقی نمی‌گذارد. اساتید ادب، پیاپی از او ثنا گفته و زبان به شرح نبوغش گشوده‌اند، تا جایی که گفته شده است: «اگر می‌خواهی مرد جنگی باشی همچون علی باش و اگر می‌خواهی شاعر باشی چون ابن هانی شو». دیوان اشعارش از نفیس‌ترین آثار ادبی است. او آشکارا دم از تشیع می‌زد و آن را باور داشت.»^۳

نویسنده‌ی مقاله‌ی ابن هانی در دایرة المعارف تشیع درباره‌ی او چنین اظهار نظر می‌کند: «ابن هانی با قصاید مدحی خود سرمشق مناقب سرایان شیعی عرب و عجم شد. او با شعر خود در مصر و شمال و مغرب آفریقا شهرتی به دست آورد که هیچ شاعر دیگری بدو نرسید. او یک شیعی اسماعیلی تبرایی متعصب است که در شعر خود، المعز را ولی عصر و امام مفترض الطاعة و صاحب معجزه و شفیع روز جزا دانسته است. روانی و بلاغت و نظم منطقی و فلسفی او شعرش را چنین زود در جهان اسلام منتشر کرده. شعری که برای تبرک در محافل مذهبی

۱- الوسيط في الادب العربي و تاريخه، احمد الاسكندري و مصطفى عناني، ص ۲۷۷

۲- اسپانیای اسلامی، مونتگمری وات، ترجمه محمد علی طالقانی، ص ۸۵.

۳- شهداء الفضيلة، شیخ عبدالحسین امینی (ره)، بخش شهدای قرن چهارم.

اسماعیلیه خوانده می‌شد.^۱

□ شعر ابن هانی و ویژگیهای آن:

شعر ابن هانی شعری است با ویژگیهای خاص خویش. نخستین مسئله‌ای که در شعر او نظرها را به خود معطوف می‌سازد، وجود روح سرشار حماسی در سروده‌هایش می‌باشد. او چنانکه حنا الفاخوری نیز متذکر شده «بیشتر به وصف سپاهیان و کارزار می‌پردازد».^۲

ابن هانی در سبک، از متنبی متأثر است، و چون او به مسایل کارزار و ستیز و زیباییهای طبیعی می‌پردازد، و به دنبال مسایل دنیوی نمی‌رود. شعر ابن هانی آمیزه‌ای از احساسات و عواطف پاک دینی با روحی حماسی و اندیشه‌ای فلسفی است. ابن هانی برخلاف دیگر هم مسلکانش به غزلیات عاشقانه کمتر توجه نشان داده و استعداد خویش را در زمینه‌های دیگری چون سیاست، اخلاق و دین به کار گرفته است. توجه ابن هانی به تصویر و فرم شعری نیز کم نیست و گاه کفه ترازوی تناسب فرم و محتوی به سود فرم سنگینی می‌کند.

ابن هانی بیشتر توانایی خویش را در عرصه قصیده به نمایش گذاشته است. قصاید او عموماً دارای رقمی بالاتر از هشتاد بیت است که گاه به دویست بیت نیز می‌رسد. این امر نشانگر توانایی در امر سرودن است، زیرا شاعر در این قصاید با وجود بلندی آنها به سستی نمی‌گراید و لطافت و فخامت و قدرت سبک را حفظ کرده، متین پیش می‌رود. در اسلوب ابن هانی جزالت و قدرت بسیار دیده می‌شود. او در تلفیق فرم و موسیقی شعر یا به تعبیر معاصرین آلتراسیون، نیز توانایی شگفتی از خود نشان داده است.

«ابن رشیق» در کتاب «العمده» درباره او می‌نویسد:

۱- دایره المعارف تشیع، ج ۱، ص ۳۷۶.

۲- تاریخ الادب العربی، حنا الفاخوری، ص ۸۲۸.

« هنگامی که ابن هانی دنبال شیوایی و معانی دقیق در شعر است و شعر را از سر طبع می‌سراید، همچون سخن سرایان دانشمند است. اما وقتی که دنبال صنایع شعری می‌رود و خود را ملزم به صنایع ادبی می‌کند، از هنرهای خویش خبر می‌دهد و شنونده‌اش را با دشواری روبرو می‌سازد. او در هر دو زمینه به راستی اشعار بسیار زیبایی دارد.»^۱

با چنین ویژگی‌های شعری است که مردم از شعر او استقبال کرده و حتی آن را بر دیوارهای خانه‌هاشان می‌آویختند.^۲

«پطرس البستانی» در دایرة المعارف خود راجع به ابن هانی چنین می‌نویسد: «او بهره‌ای وافر از ادبیات عرب داشت. او ادیبی ژرف اندیش است که به معانی بکر و کمیاب می‌پردازد و در تمامی زمینه‌ها هنرنمایی می‌کند. روایتگر تاریخ عرب و اشعار آنان نیز هست. شعر او به واسطه بلاغت و معانی بلندش که با اسلوبی بدیع و ترکیبی زیبا همراه است، از چیزهایی است که اندلس می‌تواند به داشتن آن به خود ببالد. هنگامی که خبر وفاتش به المعز فاطمی رسید، تأسف بسیار خورد و گفت: «امیدوار بودیم که با اشعار او بر شاعران عرب ببالیم، اما افسوس که تقدیر چنین نبود.»^۳

مستشرق شهیر «فون کرایمر» نیز او را به قدرت شگرف بیان و کثرت تمثیلات و الفاظ بدیع که دیگر شاعران را توانایی سرودن شعری به زیبایی آن نیست، می‌ستاید.^۴

چنانکه گذشت، یکی از مسایلی که درباره‌ی ابن هانی از آن بسیار گفتگو شده، مسئله‌ی غلو در مدیح اوست. اکثر منتقدان در نقد شعر او به این مسئله

۱- تاریخ الادب العربی، نعیم عدی، ج ۱، ص ۳۱۸ چاپ مصر.

۲- ادباء العرب فی الاندلس و عصر الانبعاث، بطرس البستانی، ص ۹۲.

۳- دایرة المعارف، بطرس البستانی، ج ۱، ص ۷۲۵.

۴- دایرة المعارف، فواد افرام البستانی، ج ۴، ص ۳۱۱، بیروت.

خرده گرفته‌اند، تا آنجا که حتی بعضی او را متهم به زندقه و الحاد کرده‌اند. در حالی که، اگر این منتقدان اندکی با مبانی تأویل باطنی و جهان بینی و ایدئولوژی فاطمیان آشنایی داشتند و منظور واقعی شاعر را درک می‌کردند، هیچگاه او را متهم به غلو نمی‌نمودند.

ابن هانی در بسیاری از قصاید به دفاع از علویان و درهم کوبیدن دشمنانشان می‌پردازد. در قصیده‌ی بلندی با مطلع:

فقل لبنی العباس قد قضی الامر» «تقول بنی العباس هل فتحت مصر

بنی عباس را چنین مورد خطاب قرار می‌دهد:

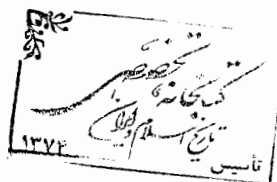
«- از روزهای گذشته سخن می‌گویید. این عصر نوینی است که آغاز گشته است و فاطمیان صاحب آنند.

- سپاهیان خدا بر دین و دنیا اشراف یافته‌اند، چون سپیده دم که جهان را روشن می‌نماید.

با راهی که فاطمیان پیش گرفته‌اند، بغداد نیز دوست دارد تا جای مصر باشد.» متأسفانه تاکنون، دیوان ابن هانی به صورت محققانه به طبع نرسیده است. این دیوان در سال ۱۲۷۶ هجری در قاهره و در سال ۱۸۸۶ میلادی در بیروت چاپ شد. همچنین این دیوان با شرح دکتر مولوی زاهد علی بنام «تبیین المعانی فی شرح دیوان ابن هانی» یک بار در حیدرآباد دکن و بار دیگر در سال ۱۳۵۱ هجری (۱۹۳۴ میلادی) در قاهره چاپ شد. نسخه‌های خطی مختلفی نیز از اشعار ابن هانی در کتابخانه‌های اروپا موجود است. گزیده‌ی اشعار ابن هانی نیز به انگلیسی ترجمه و چاپ شده است.^۱

□ شهادت شاعر:

نحوه دقیق شهادت شاعر در هاله‌ای از ابهام فرو رفته است، دستهایی در کار



بوده تا مرگ او را تصادفی جلوه دهند. سخنانی به طنز در این زمینه گفته شده است.^۱

هنگامی که جوهر، فرمانده فاطمی، مصر را فتح کرد، المعز فاطمی، به سوی قاهره حرکت کرد. ابن هانی نیز او را در این سفر همراهی کرد. ابن هانی پس از مدتی توقف در قاهره، برای آنکه خانواده‌اش را نیز ببرد، بازگشت و در جایی بنام «برقه»، عده‌ای شبانه بر سرش ریختند، خفه‌اش کردند. صبح، جسد او را در حالیکه ریسمانی بر گردنش بود، یافتند. بسیاری از مورخان، امویان را مسئول این قتل دانسته‌اند. ابن اثیر و ابن خلدون برآنند که بنی امیه دشمنان او بودند و تمامی توانشان را به کار بردند، تا مانع رفتن او به سوی معز فاطمی شوند.^۲

«کرم بستانی» در مقدمه‌ای که بر دیوان ابن هانی نوشته، از شهادت او چنین می‌گوید:

«به تحقیق بنی امیه در قتل او دست داشته‌اند، زیرا شاعر در هجوهای خود آنان را محکوم و منکوب می‌کرد. او بنی عباس را نیز به سبب دنیا طلبی‌اش، محکوم ساخته، و ضعفشان را در مقابل رومیان هجو می‌کرد.»^۳

صاحب ریحانة الادب می‌نویسد: «او شیعی‌ی خالص و بلکه در عداد شعرای اهل بیت است. قتل او نیز به جهت همین تشیع بوده است.»^۴

علامه سید حسن صدر نیز اعتقادات شاعر را که همان تشیع باشد، علت هجوم امویان به او و سبب شهادتش می‌داند: «ابن هانی، در روز چهارشنبه که هفت روز

۱- مانند اینکه او در یک نزاع عشقی کشته شده است. در حالیکه همین مورخین می‌نویسند او به همراه همسر و فرزندان در راه مصر بوده که به شهادت می‌رسد. و یا اینکه گفته شده که در یک مجلس انس، مستان بر او عریده کشیده و او را به قتل رسانده اند. کسی که اندکی در شخصیت شاعر تأمل کند بر این سخنان یاوه پوزخند خواهد زد.

۲- دایرة المعارف، فواد افرام البستانی، ج ۴، ص ۳۱۱، بیروت ۱۹۶۲ میلادی.

۳- دیوان ابن هانی، مقدمه کرم بستانی، ص ۶ چاپ ۱۳۸۴ هجری قمری، بیروت.

۴- ریحانة الادب، علامه محمد علی مدرس، ج ۸، ص ۲۶۷ و ۲۶۸.

به پایان ماه رجب مانده بود، در سال (۳۶۲ هـ) به سبب تشیّعش کشته شد. عمر او در این هنگام سی و شش سال و یا چهل و دو سال بوده است. به حقیقت او از آیات باهره و نوادر نادره بود.^۱

۱- تأسیس الشیعه، علامه سید حسن صدر، بخش شعرای شیعه.

پيشاهنگ مقامه
«بديع الزمان همداني»

«اما سخن دبیر به این درجه نرسد تا از هر علم بهره‌ای ندارد و از هر استاد نکته‌ای یاد نگیرد و از هر ادیب طرفه‌ای اقتباس نکند. پس عادت باید کرد به خواندن کلام رب العزّه و اخبار مصطفی و امثال عرب و کلمات عجم و مطالعه‌ی کتب سلف و مناظره‌ی صحف خلف چون مقامات بدیع...».

«چهار مقاله نظامی عروضی»

ابوالفضل احمد بن حسین بن یحیی بن سعید همدانی، ادیب، شاعر، اندیشمند و داستانسرای بزرگ ایرانی بسال (۳۵۸ هجری) تولد یافت. از روزگار کودکی او اطلاع چندانی در دست نیست. در رسائل او به نامه‌ای بر می‌خوریم که در آن به نکاتی اشاره می‌کند: «انی عبدالشیخ و اسمی احمد و همدان المولد و تغلب المورد و مضر المعتد...»

متأسفانه از دوران کودکی و نوجوانی او اطلاعات دقیقی در دست نیست، جز آنکه می‌دانیم او از کودکی به داشتن حافظه قوی مشهور بوده است. آنگونه که از تاریخ بر می‌آید او نیز چون دیگر دانش آموزان عصر خویش، مقدمات علوم را در مکتب خانه‌ها گذراند و در فقه و حدیث و تفسیر و ادبیات و شعر و نثر و علوم عقلی سرآمد اقران خود شد. در همدان از تمامی دانشمندان و ادیبان عصر خویش استفاده کامل برد. برجسته‌ترین این اساتید ابوالحسین احمدبن فارسی قزوینی زبانشناس و اندیشمند بزرگ آن روزگار بود.

او تا سن بیست و دو سالگی در زادگاهش همدان به سر برد. پس از آن برای دانش اندوزی بیشتر و شناسایی و مراوده با دیگر اندیشمندان عالم اسلام بار سفر بست و همدان را به سوی ری ترک کرد. بر ری آن روزگار، وزیر ادیب و شاعر بزرگ امامی مذهب، «صاحب‌بن‌عباد» که هم خود اندیشمند بود و هم

اندیشمندان و ادیبان و شاعران را سخت دوست می‌داشت و می‌نواخت، حکمرانی می‌کرد. بدیع الزمان در برخی از اشعار خویش او را مدح گفت و نزد او شأن و منزلتی تمام یافت. «عوفی» در «لباب الالباب» به این دیدار اشاره کرده است. اما به نظر می‌آید، آنچه او ذکر کرده، یعنی این که بدیع الزمان در آن موقع «دوازده سال» داشته، صحیح به نظر نمی‌رسد زیرا بدیع تمامی علوم عصر خویش را در زادگاهش آموخته و آنجا را ترک می‌گوید، و این امر برای کسی که دوازده سال داشته باشد تقریباً ناممکن به نظر می‌آید، عوفی می‌نویسد: «در آن زمان که استاد بدیع الزمان همدانی به خدمت «صاحب بن عباد» پیوست دوازده ساله بود، و شعر تازی خوب می‌گفت، و طبعی فیاض داشت. چون به خدمت صاحب درآمد، صاحب او را گفت: شعری بگوی!

گفت: امتحان فرمای.

و صاحب سه بیت «منطقی» بخواند، و آن ابیات چنین است:

یک موی بدزدیدم از دو زلفش	چون موی زد آن صنم به شانه
چو نانش به سختی همی کشیدم	چون مور که گندم کشد به خانه

با موی به خانه شدم پدر گفت:

منصور کدام است از این میانه.

و گفت: این را به تازی ترجمه کن.

گفت: بفرمای به کدام قافیه؟

گفت: طاء

گفت: بحر تعیین کن.

گفت: اسرع یا بدیع فی البحر السریع.

بدیع بی تأمل گفت:

«سُرقت من طرته شعرة	حین غدا یمشطها بالمشاط
ثم تدلحت بهما مثقلا	تدلح النمل بحب الحنات

قال ابی: من ولدی منکما کلاکما یدخل سم الخیاط^۱

پس از مدتی ری را ترک گفت و به گرگان رفت و در آنجا از خرمن فضل و دانش اندیشمندان بزرگ اسماعیلی مذهب استفاده و خوشه چینی کرد. ظاهراً خود بدیع الزمان نیز دارای گرایشات اسماعیلی بوده، و یا لااقل باید گفت، بی علاقه نسبت به اندیشه‌های اسماعیلی نبوده است. در نامه‌ای که به «خوارزمی» نوشته، این تعلق خاطر نمود دارد:

«من کسی نیستم که احدی را بر آن کس که پدرش پیامبر و مادرش فاطمه و شاهدانش تورات و انجیل و یاورانش تأویل و تنزیل و بشارت دهنده او جبرئیل و میکائیل هستند، برتری دهم».^۲

بدیع الزمان مدتی نزد اسماعیلیه ماند، اما روح جستجوگرش او را از ماندن در یکجا مانع شد. در سال (۳۸۴ هـ.ق) گرگان را به سوی خراسان ترک گفت. در راه، قافله‌ای که همراه آن حرکت می‌کرد، مورد تهاجم راهزنان قرار گرفت، و دار و ندار شاعر به تاراج رفت. «بدیع» در یکی از رسائل خود سخت از این مسئله گلایه‌مند است.

در نیشابور، «ابوسعید محمد بن منصور» او را پذیرایی و احترام می‌کند. و در همین جاست که بدیع الزمان با بزرگترین ادیب روزگار یعنی «ابوبکر خوارزمی» ادیب و دانشمند بزرگ امامی مذهب که در اوج شهرت است، آشنا می‌شود. بدیع الزمان خواستار دوستی با خوارزمی است (و این از نامه‌ای که پیش از این بدان اشارت رفت، به روشنی نمایان می‌شود)، اما شهرت را نیز می‌خواهد، و در تعارض بر سر انتخاب یکی از این دو، شهرت را بر می‌گزیند.

دکتر «زکی مبارک» در کتاب «النثر الفنی فی القرن الرابع» عقیده دارد که علت اصلی مخاصمه «بدیع الزمان» با «خوارزمی» بر سر طمع «بدیع الزمان» در

۱- لباب الالباب، محمد عوفی، ج ۲، ص ۱۷.

۲- معجم الادباء، یاقوت حموی ج ۲، ص ۱۶۱.

«انفراد به شهرت» است، و رساله بدیع در زمینه بحث او با خوارزمی نشان می‌دهد که در بحث، فکری جدی مطرح نبوده، بلکه محاورات لفظی و ادبی برای استیلای بر حریف و غلبه در بحث موضوع اصلی و مورد نظر بوده است.^۱ بر این مبنا سخن کسانی که اختلاف میان این دو را اختلافی مذهبی و کلامی دانسته‌اند، اساس و پایه‌ای ندارد.^۲

به هر روی پس از مشاجرات و مباحثاتی که میان «ابوبکر خوارزمی» و «بدیع الزمان همدانی» پیش آمد شهرت «بدیع» روزبروز فزونی یافت، و خاصه پس از مرگ خوارزمی، این شهرت به اوج خود رسید و شاعر در سراسر عالم اسلامی مشهور گشت.

بدیع الزمان پس از مدتی خراسان را نیز ترک گفته، و به سوی سیستان می‌رود. خلف بن احمد، حکمران آن دیار از او پذیرایی و استقبال به عمل می‌آورد. بدیع در مقامات این امیر را ستوده و از او به نیکی یاد می‌کند. در آخرین سفر خویش بدیع الزمان به هرات رفت. در آنجا با دختر «حسین بن حسن خشنامی» ازدواج کرده و آنگونه که از رسایلش بر می‌آید از رفاه نسبی برخوردار شده و تا پایان عمر در هرات ماند.

نظر بزرگان راجع به او:

یاقوت حموی شرح حال نویسن بزرگ مسلمان، راجع به شخصیت شاعر می‌نویسد:

«او از بزرگان اهل دانش و ادب است و تعصبی نسبت به حدیث و سنت دارد. همدان همچون او به خود نگیده است. او از فتاوی دهندگان بوده و در حدیث نیز ثقه و مورد اطمینان به حساب است. و خود رجال را خوب می‌شناخته است.»^۳

۱- النثر الفنی فی القرن الرابع دکتر زکی مبارک، ج ۱، صص ۱۳۰ و ۱۳۱، چاپ ۱۳۵۲ هـ ق طبع اولی، قاهره.

۲- نگاه کنید به تاریخ اسلام السیاسی، حسن ابراهیم حسن، ج ۳، ص ۳۷۸.

۳- معجم الادباء، یاقوت حموی، ج ۲، ص ۱۶۱.

«ثعالبی» نویسنده و مورخ بزرگ نیز از او به بزرگی یاد می‌کند: «بدیع الزمان معجزه همدان، یگانه ی دوران، استثنای روزگار و برگزیده ی عصر است. من نظیر او را در ذکاوت و تیزهوشی و گرانبمایی طبع و صفای ذهن و قدرت شخصیت ندیده‌ام، و همچون او بی در عرصه نثر و نظم و نکات آن دیده نشده است. او پدید آورنده ی شگفتیها و نوآوریها در این دو عرصه است. از جمله شعری را که بیش از پنجاه بیت بود و برای نخستین بار خوانده می‌شد، حفظ می‌کرد و آن را از اول تا آخر بازخوانی می‌نمود، بدون اینکه حرفی از آن را جا بیندازد: در چهار پنج صفحه نگاهی می‌کرد و آن را با یک نظر کوتاه به خاطر می‌سپرد.»^۱

مرحوم «میرزا محمد علی مدرس تبریزی» بیوگرافی نویس بزرگ معاصر، پیرامون شخصیت شاعر می‌نویسد:

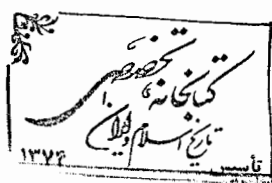
«ادیبی فاضل، جلیل و امامی است. شاعری مبدع و نامی است، و حافظ، کاتب، منشی، لغوی و از اکابر ادبای اسلام است. در نظم و نثر عربی بی نظیر و کلمات او در نهایت فصاحت و بلاغت است. کتاب او مشهور هر دیار می‌باشد و نخستین قدمی است که در مقامات نگاری برداشته شده است.»^۲

مرحوم علاّمه «سید محسن امین عاملی» در کتاب گرانسنگش «اعیان الشیعه»، که پیرامون زندگی و آثار بزرگان اندیشمند شیعی است، از بدیع الزمان چنین یاد می‌کند:

«بدیع الزمان همدانی، احمد بن حسین، صاحب مقامات، کسی است که به واسطه رسایل مشهوره، بر مردم پیشی گرفته است و دارای قدرت شگرفی در انشاء و سلاست الفاظ است. او، «ابن عمید»، «صاحب بن عباد»، و «خوارزمی»، از

۱- همان، صص، ۱۳۶، ۱۶۱، فیات الاعیان، ابن خلکان ج ۱، ص ۱۶۳ و ۱۶۴.

۲- ریحانه الادب، مدرس تبریزی، ج ۱، ص ۲۴۳.



کسانی هستند که از شهرتی جهانی در این زمینه‌ها برخوردارند.^۱

محدث کبیر، شیخ عباس قمی نیز از او به بزرگی یاد می‌کند:

«بدیع الزمان همدانی، فاضل جلیل امامی، شاعر مشهور و ادیب و منشی معروف، صاحب مقامات و مبدع آن است.»^۲

علامه بزرگ مرحوم شیخ عبدالحسین امینی صاحب کتاب گرانسنگ «الغدیر» از او به عنوان یکی از شهدای قرن چهارم یاد کرده و بخشی از کتاب پرارزش «شهداء الفضیلة» را به شاعر اختصاص داده و از بدیع الزمان چنین یاد می‌کند:

«بدیع الزمان همدانی، نویسنده شهیر، دانشمند و ادیب گرانمایه‌ای که سخنوری زبان آور و شاعری توانا بود، در فن بلاغت و شیواگویی سرآمد اقران در تمامی روزگاران است و در فن ادب بی نظیر. او در استادی سرآمد تمامی استادان و از بزرگترین شخصیت‌های شیعه امامیه و از برترین اندیشمندان محسوب می‌گردد. دارای مرتبه علمی بسیار رفیعی است، اما چون آثار ادبی گرانقدرش شهره آفاق گشته و مقامات بدیعش نادره روزگاران شمرده شده، گوهر دانش سرشارش در حجاب آن شهرت عالمگیر، از دیده‌ها پنهان مانده است. چنانکه او را به عنوان ادیبی بی نظیر می‌شناسند و نه به مثابه دانشمندی پرفیض و گرانپایه و گرانمایه. وی به تشیع مؤمن بوده که بدان تصریح دارد. در مناظره با خوارزمی می‌گوید: «من اگر دیگران با دو پا به راه تشیع می‌روند، با دو بال در آسمانش پرواز گرفته‌ام. اگر دیگران نشانی از دوستی خاندان پیامبر(ص) داشته باشند، من نشانه‌ای تابناک از عشقشان بر جبین دارم. وانگهی، قصیده‌های درخشان سروده‌ام، که در برّ و بحر شهره است و زبانزد خاص و عام می‌باشد، و نقل هر محفل و تابنده بر هر دل و رفعت گرفته، تا اوجگاه آفاق و طنین انداخته در هر رواقی است. از من خواستند یکی از آنها را بخوانم. چنین خواندم:

۱- اعیان الشیعه، سید محسن امین عاملی، ج ۱، ص ۴۱۸، چاپ دمشق.

۲- هدیه الاحباب، شیخ عباس قمی، ص ۱۱۹، چاپ امیر کبیر.

«ای روزگار، تو را به خدا این شقایقها را
که در بهار تازه شکفته است، برچین!
به خاطر مصیبت جانسوزی که رستاخیزی از اندوه برانگیخته است.
به خاطر آن که به خون در غلتیده است.
با وی به امامت بیعت شد
و با دم شمشیر پیکرش را پاره پاره کردند.
نگذاشتند دست به آبی یابد که نزدیکش
بر کنار بوته های صحرایی روان بود.
بنی امیه حرمت حریم خاندان پیامبر نداشتند
و مستبدانه به حکومت چسبیدند.
ای آسمان چرا فرو نمی ریزی
و ای ابر چرا نمی باری؟
و ای کوه چرا نمی شکنی؟
و ای جان چرا نمی میری؟
لعنتی بر گردن امویان است.
که چون طوق کبوتر ابدی است»
مولف «نَسْمَةُ السَّحَر» نیز به صراحت می گوید که وی شیعه‌ی دوازده امامی
بوده است و می افزاید که در این زمینه این ابیات را گفته است:
«گفتند وصی را دوست نمی داری
گفتم خاک بر دهان دروغگو
من به وصی و خاندان پیامبر عشق می ورزم
و عشقم خاص دودمان ابوطالب است»
نویسنده‌ی «امل الامل» ضمن تثبیت این معنا می گوید:
«دانشمندی گرانقدر و امامی مذهب بود و قرآن شناسی ادیب و نویسنده‌ای
که مقامات شگفت انگیزی نگاشته است»

سید حسن صدر نیز در «الشیعة و فنون الاسلام» می‌نویسد:

«او از ارکان روزگار خویش بود. شیعی دوازده امامی است و علمای علم رجال بر این نکته تصریح دارند.»

«خوانساری» در روضات الجنات و «ابوعلی» در «منتهی المقال» می‌افزایند که او مورد اطمینان و از راویان معتبرمی‌باشد.^۱ «آدام متر» در گرایش به مقامه نویسی بدیع، صاحب بن عباد راعلت اصلی می‌داند، زیرا صاحب به قصه‌گویی علاقه داشته و خود قصه بسیار از حفظ بوده است.^۱

در معنی واژه مقامه اختلافی وجود دارد. بعضی آن را به معنی مجلس و انجمن دانسته‌اند ولی بعدها مقاله درمعنای سخنانی که حالت قصه دارد، به کار رفته است.

مرحوم «ملک الشعراء بهار» در سبک‌شناسی، مقامه را مأخوذ از مقامهای موسیقی می‌داند.

مقامه داستان و حکایتی است که دارای محتوا و مضمونی جذاب و شیرین و عباراتی آهنگین و مسجع است. این مجموعه داستانها به واسطه برخورداری از پرداختی فنی و سوزنده‌هایی جذاب و نثری لطیف و شیوا و تکنیک قوی نویسنده خود، بدیع الزمان را شهرتی جهانی بخشیده است. مقامات بدیع الزمان بر ادبیات جهانی و ادبیات غیرعرب بطور کلی مستقیم یا غیرمستقیم تأثیری ژرف داشته است. در ادب پارسی نیز تأثیر بدیع الزمان روشن و آشکار است. مرحوم «ملک الشعراء بهار» در این زمینه می‌نویسد: «مقامه نویسی بدیع الزمان بر حریت کتابت افزود... دیری نگذشت که حریری نیز به تقلید بدیع الزمان برخاست و مقامات حریری را بدان تکلف و صنعت بیاراست و این نویسندگان هر چه در چننه شعرا بود، ربودند و یکباره نظم را با نثر برابر ساختند و گاهی در تکلف و تصنع از او نیز

۱- الحضارة الإسلامية فی القرآن الرابع، آدم متر، ج ۱، ص ۴۵۸-۴۵۹.

در گذشتند.^۱

مرحوم بهار در ادامه متذکر می‌گردد که مقامه نویسی اندک اندک تأثیر خود را بر ادبیات پارسی آشکار کرد و یک قرن پس از پیدایی در نقاط مختلف ایران بسط و گسترش یافت، و نثر را بطور کلی تحت تأثیر قرار داد، و این شیوه بین کاتبان و نویسندگان، رایج گردید. نثر پارسی که پیش از این ساده و بی تکلف و غیر مقفّی بود، اندک اندک رنگ تکلف و تصنع به خود گرفت، و به صنایع ادبی آراسته گردید، و به تصنع گراییده، و در قرن ششم یکباره مقامه نویسی با تمام خصایص و لوازمش در نثر فارسی ظهور کرد و مشهورترین نمونه آن مقامات حمیدی است.^۲

در مقامات حمیدی تأثیر بدیع الزمان به وضوح آشکار است. بعضی مقامه‌های او چون مقامه «سبکباجیه» عیناً برگرفته از مقامات بدیع الزمان همچون مقامه المضریه است.

با توجه به تأثیری که سعدی^۳ از مقامات حریری و مقامات بدیع الزمان پذیرفته و با توجه به تأثیری که سعدی بر ادبیات جهانی داشته، و با توجه به استقبالهایی که در زمینه مقامه نویسی به سبک بدیع الزمان صورت گرفته که بدانها اشاره خواهیم کرد و ترجمه‌هایی که از این کتاب به زبانهای انگلیسی، لاتین، فرانسه و آلمانی صورت پذیرفته، می‌توان به درجه‌ی تأثیری که بدیع الزمان همدانی مستقیم یا غیرمستقیم بر ادبیات جهانی داشته، پی‌برد.

ترجمه‌های مقامات بدیع الزمان همانگونه که اشارت رفت، چه همراه متن اصلی و چه بدون آن بارها به چاپ رسیده است. از آن میان می‌توان از

۱- سبک شناسی، ملک الشعراء بهار، ج ۲، ص ۲۲۴، چاپ چهارم جیبی.

۲- همان، ص ۳۲۹.

۳- مقامه نویسی بدیع الزمان و حریری آن را به اوج رسانیدند، در فارسی، هم در پیدایش مقامات حمیدی تأثیر داشت و هم در ایجاد گلستان، دکتر عبدالحسین زرین کوب، کارنامه اسلام مندرج در: محمد خاتم پیامبران، ج ۲، ص ۱۳۶.

ترجمه‌های زیر نام برد:

- ترجمه به لاتین از شایدوس - J.Scheidus «اوتنگ ۱۵۷۲ م»
- ترجمه آلمانی از: ریشر O.rescher «لاونبورگ ۱۹۱۳ م»
- ترجمه به فرانسوی از: دولانژه دول گرانژ Grangeret de la Grang «پاریس ۱۸۲۸ م»

- ترجمه به هندی- وکیل احمد اسکندری بوری «لکهنو- ۱۳۰۶ هـ ق»
- ترجمه به انگلیسی همراه متن از: پرندگاست W.J.Prendergast مدرس ۱۹۱۳ م: و: لندن ۱۹۱۸ م»

مقامه از نظر محتوا داستان کوتاهی است که بر محور عناصری خاص می‌گردد، و همواره قهرمان آن شخص خاصی است که، در ضمن روایتگر قصه نیز هست. قهرمان مقامه شخصی زیرک و کوتاه همت است که جز به خویش نمی‌اندیشد. این داستانها میدان خوبی برای بیان نکات مختلف است، و آینه تمام نمایی است از آنچه که در عصر نویسنده جریان دارد.

استاد معاصر دکتر «علیرضا ذکاوتی قراگوزلو» در تحقیق ارزشمندش درباره بدیع الزمان همدانی و مقامات او می‌نویسد: «بعضی با توجه به نظریاتی که از زبان قهرمان مقامات مطرح می‌شود، پنداشته‌اند که بدیع الزمان مردی هرهری مسلک و ابن الوقت و دنیا جوی و بدبین و خودپرست و بخیل و بی عاطفه بوده است؛ اما بدیع الزمان در مقامات از آنچه در واقعیت عینی هست سخن می‌گوید، نه از آنچه باید باشد. چنانکه یکی از محققان بر اساس مقامات و بعضی تکه‌ها از رسائل، وی را نویسنده‌ای متمدن یعنی سرکش و شورشی تشخیص داده که به طور غیر مستقیم می‌خواهد نظرها را به زوایای آلوده و محکوم کردنی و غیر قابل قبول زندگانی معاصرش جلب نماید. گاه او را غارت کننده‌ی موارث ادبی نامیده‌اند با اشاره به استفاده و اقتباسی که از جاحظ و متنبی و دیگران کرده است، اما در قیاس با آثار ادبی رایج در آن زمان می‌توان گفت، که بدیع الزمان بیش از آنچه گرفته، پس داده است.

شعر بدیع الزمان متوسط است و خصوصیت برجسته‌ای ندارد؛ هر چند خود او شاعریش را مزید بر نویسندگی مزیت می‌شمرد و کاتب بلیغ کسی را می‌داند که نظم‌ش از نثر کوتاه نیاید و ناپسندی شعرش از رونق کلام نکاهد. آفتهای رایج ادبی آن زمان که حسن و امتیاز شمرده می‌شد، یعنی صنایع لفظی و تکلفات و لزوم مالایلزم‌هایی از قبیل شعر بی نقطه یا بدون حروف منفصل ساختن، در کارهای بدیع الزمان هست و بیش از این قابل اعتنا و بحث نیست. از ذکر این نکته نمی‌گذریم که مهارت بدیع الزمان در شبیه سازی، بخصوص در شعر کهن چنان بوده که ادیب نقادی چون «ابن اثیر» صاحب «المثل السائر» را فریفته است. توضیح اینکه بدیع الزمان در مقامة البشریه از زبان قهرمان داستان‌ش بشر بن‌عوانه صلوک قصیده‌ای در وصف شیرآورده بدین مطلع:

و قد لاقى الهزبر اخاک بشراً افاطم لو شهدت ببطن جنتِ

ابن اثیر آنجا که دو قصیده از بحتری (متوفی ۲۴۸) و متنبی (متوفی ۳۵۴) در وصف شیر را مقایسه می‌کند می‌گوید: بحتری دست به دامن بشر بوده است، یعنی از مضامین قصیده‌ی بشر اقتباس کرده. حال آنکه بشری در کار نبوده و مخلوق ذهن بدیع الزمان است، و شعر بشر نیز همین طور. ابن اثیر شعر شناس گول بدیع الزمان را خورده و این اشتباه نه قرن ادامه یافته است. آنچه امروز برای ما ارزشمند است قدرت قلم و طنزپردازی و تعبیر آفرینی بدیع الزمان است، و نیز مضامین و اشارات اجتماعی و تاریخی که جای جای دارد که او را مردی تیزبین، انتقادگر، وسیع‌النظر و ضمناً انسان دوست معرفی کنیم. مثلاً وصف قحطی هرات و اعتراض بر مطالبات یعنی فزونی مالیات نشان می‌دهد، که از محنت دیگران بی‌غم نبوده است و هجویه‌ای که درباره قاضی ابوبکر حیری نوشته، نشان می‌دهد که نویسنده‌ای هدفدار بوده و هیچ گاه تفننی و بیهوده قلم نمی‌زده است. جنبه‌ی داستانی مقامات به قدری بارز است، که می‌توان تصوّر کرد اگر مقلدان بدیع الزمان از همانجا که او الهام گرفته بود الهام می‌گرفتند و نه تنها از خود او، با

رشدی که در زندگانی شهرنشینی و طبقات شهرنشین پیدا شده بود امکان و زمینه‌ی تکامل و تحول داستان نویسی وجود داشت. اما شاعری و رسائل نویسی بدیع الزمان گویی تمرینی بوده است، برای کار اصلی و ابتکاریش مقامات. بدیع الزمان تمام مهارت فنی و قدرت حافظه و بدیهه سازی بی نظیر و دانش وسیع و تجارب زندگیش را در آفریدن مقامات که در صورت و محتوا و لفظ و معنا عمدتاً بدعتگرانه و نو بوده است، به کار گرفت.^۱

«مونتگمری وات» پیرامون محتوای این قصه‌ها تأثیر آنها می‌نویسد:

«بدیع الزمان در شرح حیل‌هایی که از قول قهرمان داستانش می‌نوشت و در ملاحظه رفتار انسانی از خود ابتکار و لطافت قلمی نشان می‌داد، اما علاقه او به فرصتی بود که مقامه برای نثر لطیف و بیان استادانه وقایع به دست می‌داد و مقامه موقعیت خود را مدیون این عوامل است. نوشته‌های بدیع الزمان بزودی در اسپانیا شهرت یافت و مورد تحسین و سپس تقلید واقع شد. مقامه گرچه به جنبه‌ی داستانی کمتر می‌پردازد تا به تبحر نویسندگی در فن نویسندگی، معذالک تنها شکل داستانی و گزارشگری است که در ادبیات عرب از نظم و نثر بروز و ظهور یافته است.»^۲

مقامات، چنانکه «هامیلتون راسکین گیب» نیز متذکر است، نوعی داستان دراماتیک است که تأکید نویسندگی در آن تا حد بسیاری بر جنبه‌های فصاحت و بلاغت است، از این روی موضوع عموماً معنی در بند لفظ می‌ماند.^۳

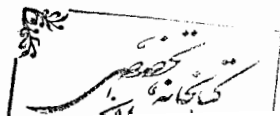
بعضی از محققان معاصر همچون کارل بروکلمان نیز عقیده دارند که مقامه در ادبیات سامی مرحله‌ی اوجی را در ارائه موضوعات ادبی نشان می‌دهد.^۴ شخصیت اصلی این داستانها گدای ولگردی است که شاعر و ادیب نیز هست و

۱- بدیع الزمان همدانی ومقامات نویسی، علی رضا ذکاوتی قراگزلو، ص ۱۱-۴.

۲- اسپانیای اسلامی، مونتگمری وات، ترجمه محمد علی طالقانی، ص ۱۴۸، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.

۳- در آمدی بر ادبیات عرب، راسکین گیب، ص ۱۰۴ و تاریخ الادب العربی، حنا الفا خوری، ص ۷۳۱، چاپ بیروت.

۴- تاریخ الادب العربی، کارل بروکلمان، ج ۲، ص ۱۱۴، چاپ مصر.



این امر از او فردی خاص پدید آورده است. او که ابوالفتح اسکندری نام دارد، در شهرها و مناطق گوناگون به اشکال مختلف ظاهر می‌شود. او چنان سحری در کلام خویش دارد که حتی خسیس‌ترین افراد نیز تحت تأثیرش جیب خود را خالی می‌کنند و دار و ندار خویش را بدو می‌بخشند. او راوی دارد به نام حارث بن هاشم که روایت داستانها بر عهده وی است. در این داستانها به ویژه می‌توان تصویر کامل و نسبتاً جامعی از وضعیت جامعه‌ی اسلامی در آن روزگار را مشاهده کرد. در این داستانها به مناسبت به شعر شاعران بزرگ و سخنان بزرگان جامعه استناد می‌شود.

چنانکه پیشتر اشارت رفت، تحت تأثیر مقامات بدیع الزمان، مقامه‌های بسیار نگاشته شده است.

برخی از مهمترین این مقامات عبارتند از:

- ۱- مقامات ابن ناظیا «۴۱۶-۴۸۵ هـ.ق»
- ۲- مقامات ابن شهید «۳۸۲-۴۲۶ هـ.ق»
- ۳- مقامات حریری «۴۴۶-۵۱۶ هـ.ق»
- ۴- مقامات زمخشری «۴۷۶-۵۳۸ هـ.ق»
- ۵- مقامات ابوالفرج ابن جوزی «۵۰۸-۵۹۷ هـ.ق»
- ۶- مقامات شمس الدین تلمسانی «۶۶۲-۶۸۷ هـ.ق»
- ۷- مقامات علی بن محمد کازرونی «۶۱۱-۷۰۰ هـ.ق»
- ۸- مقامات صفدی «۶۹۶-۷۶۴ هـ.ق»
- ۹- مقامات ابن خطیب «۷۱۳-۷۷۶ هـ.ق»
- ۱۰- مقامات سیوطی «۸۴۹-۹۱۱ هـ.ق»
- ۱۱- مقامات شهاب الدین خفاد «۹۷۹-۱۰۶۹ هـ.ق»
- ۱۲- مقامات ناصیف یازجی «۱۲۱۴-۱۲۸۷ هـ.ق»
- ۱۳- مقامات میرزا جعفر همدانی ریاض «متوفی ۱۳۶۸ هـ.ق»
- ۱۴- مقامات حسن بن ابراهیم و حسین بن کمال الدین علی بن جمال الدین

علاوه بر مقامات از بدیع الزمان رسائلی نیز بر جای مانده است، که در نوع خود حائز کمال اهمیت است. این رسائل عموماً به شخصیت‌های برجسته هنری و ادبی و اجتماعی آن روزگار همچون «ابن مسکویه» و «ابوبکر خوارزمی» نوشته شده است. در این نوشته‌ها هنر «ترسل» عربی به اوج استحکام و ظرافت خود رسیده است. موضوع این نامه‌ها عموماً موضوعاتی عادی و پیش پا افتاده همچون شکایت از اوضاع روزگار و تقاضای دیدار و خواهش بازگرداندن اموال و مسایلی از این دست است. گاهی نیز در طی نامه‌ها از مسایل اجتماعی و مذهبی نیز سخن به میان آمده است. برای مثال در رساله یکصد و شصت و هفت از اینکه آنچه او غلو می‌خواند در بین شیعیان رواج دارد، شکوه و شکایت سر می‌دهد.

□ شعر بدیع الزمان:

از بدیع الزمان دیوان شعری برجاست که بنا به گزارش «کارل بروکلمان» در پاریس نسخه‌ای از آن وجود دارد و همان نسخه به سال ۱۳۲۱ هـ ق / ۱۹۰۳ م در قاهره به کوشش محمد شکر المکی چاپ و منتشر شده است. تذکره نویسان عرب عموماً دیوان بزرگی را بدو منسوب می‌دارند، اما متأسفانه این دیوان اینک در دسترس ما نیست. آنچه اکنون در دست است، دیوان شعری است شامل ۸۴ صفحه و ۲۲۳ بیت قصاید مدیحه که به سال ۱۹۰۳ میلادی در مصر چاپ شده است «ثعالبی» در «یتیمه الدهر» و «یاقوت حموی» در «ارشاد الاریب الی معرفه الادیب» (۹۴/۱) اشعار منتخب او را نقل کرده‌اند. ظاهراً بدیع الزمان در زمینه شعر پارسی نیز سروده‌هایی داشته که این سروده‌ها باقی نمانده‌اند.

علاوه بر مقامات، رسائل این ادیب و شاعر بزرگ نیز بارها و بارها انتشار یافته و شروح مختلف بر آن نوشته شده است.^۱

۱- در زمینه آثار او نگاه کنید به وفیات الاعیان، ابن خلکان، ج ۱، ص ۱۲۹. و معجم المؤلفین، عمر رضا کحاله، جزء اول، ج ۱، ص ۲۲۱ - ۲۰۹، چاپ لبنان.

■ قتل شاعر:

بدیع الزمان همدانی در یازدهم جمادی الاخر سال (۳۸۹ هـ.ق) به قتل رسید. پیرامون قتل او سخن بسیار گفته‌اند. چنانکه پیش از این اشارت رفت، مرحوم علامه امینی که ید طولائی در تحقیق متون تاریخ اسلام و ادبیات عرب دارد، در کتاب پر ارج «شهداء الفضيله» از بدیع الزمان به عنوان شهید قرن رابع یاد می‌کند.

یکی از محققین معاصر پیرامون مرگ شاعر و ادیب بزرگ ما می‌نویسد: «برخی بر آنند که او را مسموم نمودند، و این شاید قول درستی باشد، زیرا وی صریح و بی پروا بود، و در سراسر عمر خود بسیاری از فضلا و امراء و قضات را هجو گفت و از این راه دشمنان بسیار یافت.»^۱

در شهادت او گرایشات شیعی و روابط نزدیکش با امامیه و اسماعیلیه نباید فراموش گردد. حکومت‌های آن روزگار به خصوص در آسیای میانه هیچ اندیشه مخالفی را نمی پذیرفتند و بدرفتاری آنان با علویان معروف است. لذا باید همصدا با علامه امینی، او را شهید راه فضیلت در قرن چهارم هجری محسوب داشت.

۱- پارسیان عربی نویس، فیروز حریر چی، ص ۳۵.

فارسی در میان اعراب

«طفرایی»

«شهرت این مرد بزرگ و درخشندگی فضایلش چنان است که ما را از وصف تجلیل آمیزش بی‌نیاز می‌سازد. تمامی شرح حال نویسان، ازدانش فراوان و پیشقدمی او در فرهنگ و ادب سخن رانده‌اند و آوازه‌ی سخن سنجی و شعر و کلمات حکیمانه‌اش همه جا طنین افکنده است.»

«علامه عبدالحسین امینی»

استاد مؤید الدین ابواسماعیل حسین بن علی بن عبدالصمد طغرای اصفهانی، اندیشمند، حکیم، ریاضیدان، هیئت شناس، ادیب و شاعر بزرگ دوران سلجوقی، بین سالهای (۴۵۰-۴۵۵) هجری در شهر اصفهان متولد شد. اصفهان در آن زمان از مهمترین و زیباترین شهرهای ایران به حساب می‌آمد.

ناصر خسرو قبادیانی، اندیشمند و حکیم و شاعر بزرگ که همزمان با تولد طغرای از اصفهان دیدن کرده، راجع به این شهر می‌نویسد:

«من در همه سرزمین پارسی گویان، شهری نیکوتر از اصفهان ندیدم»^۱
از کودکی طغرای اخبار چندانی در دست نیست، ولی از پاره‌ای از اشعار که در آن از اشتیاق خود به اصفهان سخن می‌گوید، به نظر می‌آید که او سنین رشد و نوجوانی را در اصفهان گذرانده است. شعرسرایی شاعر ظاهراً به دوران نوجوانیش باز می‌گردد.

دوران او، دوران شکوفایی شعر و ادب پارسی است. ظهور شاعرانی چون رودکی، فردوسی، دقیقی، انوری، عنصری، عسجدی، و ناصر خسرو قبادیانی حاکی از تحول بزرگی است که در ادب پارسی صورت گرفته است و طغرای به یقین از

۱- سفرنامه ناصر خسرو قبادیانی، ص ۱۳۸.

این شاعران بزرگ متأثر بوده و از این آبخشور زاد راهی برگرفته است. او علاوه بر طبع سلیم که نقطه‌ی عزیمت احساس شاعری است، به مطالعه‌ی مستمر و پیگیر در دواوین شاعران بزرگ معاصر و پیش از خود پرداخته و از مضامین و شیوه و صنایع شعری آنان استفاده کرده و شعر خود را غنی ساخته است. و شاید بتوان به جرأت گفت که غنای مضمون و قدرت فوق العاده‌اش در شعر از غور او در دواوین شعر بزرگان ادب فراهم آمده است. علاوه بر این، آگاهیهای وسیع شاعر از فلسفه، دین، علم، تاریخ و ادب نیز در موفقیت او تأثیر عمده‌ای داشته است.

علاوه بر نظم در نثر نیز شاعر به مرتبه‌ای والا دست یازیده و بر نکویی نثر او عموم تذکره نویسان تأکید کرده‌اند، و همین نثر شیواست که بعدها او را به مرتبه‌ی دبیری و صدرات طغراء رساند.

مرحوم استاد «محمد علی مدرس» در وجه تسمیه او به «طغرائی» می‌نویسد: «طغرا لفظی است عجمی و به معنی نشان مخصوصی است که روی احکام و قوانین سلطانی در فوق بسم الله با خط جلی می‌نویسند. و مضمون آن، اوصاف و مناقب سلطانی است که آن حکم و فرمان از طرف او صادر شده است.

در قاموس ترکی می‌گوید: طغرا لفظی است ترکی و در اصل به معنی مرغی است پر گشاده و وقتی رسم و نشان و شکل همین مرغ را می‌گفتند و در عربی و فارسی نیز به همین معنی استعمال یافته و اخیراً علامتی است مخصوص که حاوی نام خاص پادشاه وقت بوده و در روی احکام و بروات و قوانین و نظامات و مسکوکات و دیگر اشیاء رسمی ترسیم نمایند. چنانچه گویند این برات مزین به طغرای همایونی و یا این فرمان موشح به طغرای شاهنشاهی است»^۱.

کار شعبه طغراء یا دیوان طغراء در زمان سلجوقیان که همزمان با حیات شاعر اداره امور ایران را به عهده داشتند، نوشتن نامه‌ها و رسایل حکومتی بود. منشیان و کاتبان بسیاری در این قسمت زیر نظر ریاست طغراء انجام وظیفه می‌کردند. این

۱- ریحانة الادب، میرزا محمد علی مدرسی، ج ۱، صص ۹-۵۸.

پست از پستهای مهم آن دوران بود. شهرت شاعر به طغرای نیز، به واسطه اداره دیوان طغرا توسط او بوده است. ورود طغرای به دیوان طغرا از زمان بر سرکار آمدن موید الملک پسر خواجه نظام الملک طوسی آغاز می‌شود. خواجه نظام الملک وزیر با کیاست سلجوقیان که در این دوران از اقتدار بسیار برخوردار بود، نخست دامادش سید الرؤسا را به ریاست دیوان طغرا منصوب داشت، اما پس از اختلافی که میان این دو به وجود آمد، با تیز هوشی و کیاست خواجه، سید الرؤسا از مقام دیوانی عزل شده، و موید الملک فرزند خواجه در این مقام جای گرفت. در این زمان استاد «ابو اسماعیل کاتب اصفهانی» که بنابر روایت «عوفی» (جوامع الحکایات- داستان مؤید الملک و ادیب زوزنی) اینک «از علمای کبار بود و از افاضل» و آوازه شهرت علمیش در همه جا پخش شده بود، از سوی «موید الملک» به نیابت وزارت طغرا رسید. این امر سبب نفوذ او در دربار سلجوقی و شهرت بیش از پیش شد و اگر چه مدت وزارتش خیلی طول نکشید، اما باعث شد سلجوقیان او را بشناسند.

برکناری‌اش از صدرات و ناملایماتی که از پی آن پیش آمد، تأثیری عمیق بر روح لطیف شاعر گذاشت. در همین دوران است که قصیده مشهور خویش «لامیه العجم» را می‌سراید. این قصیده که شاعر را به شهرتی فراوان رساند، ظاهراً به واسطه غیر عرب شاعر به این نام یعنی «لامیه العجم» شهرت یافته است. طغرای در زمان سرودن این قصیده در بغداد زندگی می‌کرد. او در این قصیده بر اهل عراق می‌شورد و از دستگاه خلافت وقت که گام در مسیر ظلم و جور و تبعیض و بی عدالتی نهاده، سخت انتقاد می‌کرده، و در اعتراض به آنان حدی را رعایت نمی‌کند.

پس از انتشار این قصیده، شاعر به سرعت بغداد را به قصد اصفهان ترک کرده و به زادگاه خویش باز می‌گردد.

در عزل او از ریاست طغرا حاسدان و منفعت طلبان نقش عمده‌ای داشته‌اند.

سالهای ۵۰۴ هجری تا ۵۰۹ هجری، دوران عزلت و گوشه نشینی شاعر است. این دوران نیز دیری نمی‌پاید و دوباره در سال ۵۰۹ هجری، شاعر به وزارت طغرا برگزیده می‌شود، اما باز با بر سرکار آمدن زیب الدوله، ابومنصور، وزیر سلجوقیان، شاعر از پست صدرات معزول می‌گردد.

پس از مرگ سلطان محمد سلجوقی میان فرزند او محمود سلجوقی، و برادر سلطان محمود، یعنی سنجر، بر سر جانشینی پادشاه و کسب قدرت جنگ در می‌گیرد، و بالاخره سنجر فاتح می‌گردد. اما محمود را نیز می‌پذیرد و سلطنت عراق را به او واگذار می‌کند. سلطان محمود نیز طغرایی را به صدارت طغرا منصوب می‌دارد.

پس از مدتی باز به دسیسه کمال الملک سمیرمی، طغرایی عزل می‌شود، ولی ابوالموئید محمد پسر طغرایی، جای پدر را در صدارت طغرا می‌گیرد.

بعدها دوباره میان سلطان محمود و سلطان مسعود اختلاف افتاد. طغرایی از مسعود حمایت کرد و او را تشویق و ترغیب به نبرد بر سر احراز قدرت نمود.

کل الانام فاین افریدون» «هی جولة الضحاک عم بلاؤها

در اسدآباد همدان، محمود و مسعود با یکدیگر جنگیدند. در این جنگ که به شکست مسعود منجر شد، او گریخت، اما بسیاری از بزرگان دستگیر شدند. یکی از این دستگیر شدگان طغرایی بود.

با اسارت طغرایی، شهاب اسعد و سمیرمی دو دشمن دیرینه او از فرصت استفاده کردند و او را نزد محمود به الحاد متهم ساختند. سلطان محمود نیز از این بهانه استفاده کرده، و به قتل او فرمان داد.

مرحوم استاد «محمد علی مدرس» درباره‌ی شهادت شاعر می‌نویسد:

«شهاب اسعد که در دربار محمود سمت کاتب طغرایی داشته از ترس آنکه مبادا حسین طغرایی صاحب ترجمه، در اثر فضل و هنر و کمالات خود مشمول عنایات محمود گردد، او را به الحاد و زندقه متهم داشت، و به دستگیری «نظام‌الدین ابوطالب علی بن احمد سمیرمی» وزیر سلطان محمود، به سال پانصد

و سیزده یا پانزدهم هجرت در زیاده بر شصت سالگی ظلماً به قتلش آوردند، و نظام الدین مذکور نیز روز سه شنبه سلخ شهر صفر پانصد و شانزدهم هجرت در بازار بغداد نزد مدرسه‌ی نظامیه به دست غلام فرنگی سیاه رنگ حسین طغرائی مقتول گردید»^۱.

در تاریخ قتل شاعر اختلاف است. در مجمع التواریخ، روز سه شنبه ۲۳ ربیع الاول ۵۱۳ هجری ذکر شده، و عماد کاتب نیز همین تاریخ را ذکر می‌کند. اما ظهیر الدین نیشابوری و ابن اثیر آنرا واقع در ۵۱۴ هجری آورده‌اند.

□ نظر بزرگان راجع به شخصیت شاعر:

«علامه سید حسن صدر» در «تأسیس الشیعه» راجع به شخصیت شاعر چنین می‌نویسد: «فخر نویسندگان، ابواسماعیل حسین بن علی اصفهانی مشهور به طغرای، امامی مذهب است و مظلومانه به شهادت رسیده است.»

محدث کبیر مرحوم «شیخ عباس قمی» در «هدیه الاحباب» از او به عنوان «عالم فاضل ادیب شاعر صحیح المذهب که از اولاد ابوالاسود دثلی شاعر امام علی(ع) است»، نام می‌برد.

علامه کبیر مرحوم «شیخ عبدالحسین امینی» در «شهداء الفضیلة» از او چنین یاد می‌کند:

«از شهدای قرن پنجم هجری مؤید الدین حسین اصفهانی طغرای است. او از دانشمندان شیعه مذهب محسوب است. کمتر ادیب و دانشمندی، پس از وی آمده که از فیض سرشار ادب وی بهره نگرفته باشد. تمامی شرح حال نویسان و اندیشمندان، از دانش فراوان و پیشقدمی او در فرهنگ و ادب سخن رانده‌اند و آوازه‌ی سخن سنجی و شعر و کلمات حکیمانه‌اش، همه جا طنین افکنده است.

۱- ریحانة الادب، میرزا محمد علی مدرس، انتشارات خیام، ج ۴، ص ۵۸.

دیوان شعری نغز دارد».^۱

دکتر هامیلتون راسکین گیب، محقق و اندیشمند معاصر، پیرامون شخصیت طغرایی و شعر او چنین اظهار نظر می‌کند:

«در قرن چهارم، زبان فارسی به عنوان زبان شعر بتدریج به حد کمال خود رسید. تنها در این میان یک قصیده عربی یعنی «لامیه العجم» از طغرایی در تاریخ ادبیات عرب جای پای برای خودش پیدا کرد».^۲

مرحوم «محمد علی مدرس» درباره‌ی او چنین می‌نویسد:

«استاد طغرایی، عالمی است ادیب و فاضل و کاتب منشی و شاعر ماهر کثیر الفضل، لطیف الطبع و امامی صحیح المذهب؛ و در نظم و نثر استاد عصر خود، از اولاد ابوالاسود دثلی... دیوان شعر او نیز بسیار خوب است. و در استانبول چاپ شده است... از محاسن و طرائف اشعارش قصیده لامیه اوست که معروف به «لامیه العجم» است. دارای آداب و غرائب و حکم و محل توجه افاضل ادبا، و در تمامی اقطار در نهایت اشتهار، در مصر و استانبول و قازان با لامیه العرب شنفری در یکجا چاپ شده است. گویند ظغرایی در فن کیمیا و رموز آن نیز یدی طولانی داشته، بلکه از اساتید آن فن و تالی جابر بن حیان صوفی معروف بوده و کتابهایی در آن موضوع تألیف داده است. از اشعار اوست:

منها فما احتاج من ان يعلما	اما العلوم فقد ظفرت ببغیتی
علما انار لی البهم المظلما	عرفت اسرارالحقیقة کلها
اضحی بها علم الغیوب مترجما» ^۳	دریت هر مس سر حکمه الذی

۱- شهداء الفضيله، علامه شیخ عبدالحسین امینی، بخش شهدای قرن پنجم.

۲- در آمدی بر ادبیات عرب، راسکین گیب، آژند، ص ۱۲۸.

□ شعر طغرای:

طغرای در شعر بیش از هر کسی از شعرای بزرگ عرب یعنی شریف رضی، ابن هانی اندلسی، و متنبی تأثیر پذیرفته است. تأثیر شریف رضی در این میان بیش از دیگران است. البته او از شاعران فارسی سرا، نظیر فردوسی، و ناصر خسرو قبادیانی، نیز سخت متأثر است.

استادی طغرای نیز از اشعار خوب و قدرتمند و در عین حال دلنشین شاعر آشکار است. مراثی او بخصوص در سوگ همسرش، فضایی آکنده از غم دارد. طغرای از تکنیکی بسیار قوی در شعر برخوردار است. «قصیده‌ی خائیه» او که «عماد کاتب» در «خریده‌ی القصر» آنرا همشأن «لامیه‌ی العجم» دانسته، در اثبات ستادی شاعر کفایت می‌کند: «طغرای برای نشان دادن مهارت خود در استخدام قوافی خاییه‌ای سروده که تحسین برانگیز است. اهمیت این قصیده در آن است که تنگی قافیه شاعر را در مضیقه‌ی مضمون و معنی نگذاشته است.»

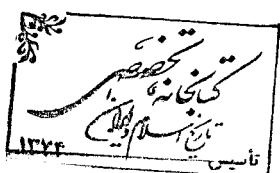
طغرای در مضامین مختلف اعم از مدح، رثاء، هجو، فخر، وصف، حماسه، اخلاق و اعتقادات دینی سروده‌هایی از خود به یادگار نهاده است. مهمترین سروده‌ی او قصیده‌ی لامیه است که به شاعر، شهرت زیادی بخشیده است. این قصیده که از ژرف نگری و بینش خاص شاعر در مسایل اجتماعی و سیاسی حکایت دارد، آینه‌ای در برابر قرون پنجم و ششم است.

این قصیده بارها و بارها چاپ شده، و شروح بسیار بر آن نوشته شده، و شاعران بسیاری از آن استقبال کرده‌اند، که از آن جمله می‌توان به استقبالی‌های زیر اشاره کرد:

استقبال صفدی که در جواهر الادب سید احمد هاشمی، متن کامل آن آمده است.

۱. استقبال صفی الدین حلی (۷۲۶ ه.ق).

۲. استقبال ابن نباته.



۳. لامیه غرس الدین جلیل بن محمد اقفهسی.
 ۴. لامیه عبدالمقتدر کندی دهلوی (۷۹۱ هـ ق) که لامیه خود را «لامیه الهند»، نامیده است.
 ۵. لامیه حسن بک طویرانی که آنرا لامیه الترك نامیده است.
 ۶. لامیه سید احمد هاشمی، صاحب «جواهر الادب» که در همان کتاب، لامیه‌اش را به تمامی آورده است.
 ۷. لامیه شیخ اسماعیل ابوبکر زبیدی (۱۰۰۱ هـ).
 ۸. لامیه بارودی (دیوان بارودی، ج ۲، ص ۲۰۷).
 ۹. لامیه الشبیبی که از معاصرین است.
 ۱۰. لامیه جمیل الزهاوی یکی دیگر از شاعران معاصر.
- لامیه‌ی طغرای‌ی را عده‌ای نیز تخمیس کرده‌اند، که از جمله می‌توان از مخمسات:

۱. ابو جعفر محمد الربعی البغدادی.
 ۲. شهاب الدین احمد بن عبدا... اندلسی (۸۰۸ هـ ق)، نام برد.
- شروحو نیز بر لامیه نوشته شده است که از آن جمله می‌توان شروح ذیل را ذکر کرد:

- ۱- شرح ابوالبقاء العکبری، که ظاهراً نخستین شرح آن است. مؤلف این شرح، فقیه و زبان‌شناس معروف محب الدین، ابوالبقاء عبدا... بن حسن العکبری (۶۱۶ هـ ق) است، و نسخه‌هایی از آن اکنون موجود است.
- ۲- شرح صلاح الدین خلیل بن ایبک بن عبدا... الصفری الشافعی (۷۶۴ هـ ق) بنام، که مفصلترین شرح لامیه العجم است. صفدی خود این شرح را خلاصه کرده، و آن را الارب فی غیث الادب نامیده است که در سال (۱۸۹۷ میلادی) در بیروت بدون نام مؤلف چاپ شد. شیخ عبدالرحیم بن عبدالرحمن عباسی (۹۳۶ هـ ق)

نیز حاشیه‌ای بر الغیث المنسجم نوشته است. الغیث المنسجم دوبار در مصر چاپ شده است. بار نخست به سال (۱۲۹۰ هـ ق) بار دوم (۱۳۰۵ هـ ق).

۳- شرح شیخ کمال الدین محمد بن موسی‌الدیمیری (۷۳۹ هـ ق) که ضمناً تلخیص شرح صفری نیز هست.

۴- شرح بدر الدین محمد بن ابی بکر الدمامینی مالکی (۸۲۷ هـ ق) به نام «نزول الغیث الذی انسجم علی شرح لامیه العجم» که آنرا در نقد کار صفدی، الغیث المنسجم فی شرح لامیه العجم نگاشته است.

۵- عبدالمعین ملوحی، دو لامیه عرب و عجم را با شرح و تعلیقات در دمشق به چاپ رسانده است، و در ترکیه نیز پاپادوپولس آنرا تجدید چاپ کرده است.

۶- شرح شیخ عبدالرحمان شافعی، به نام قطر الغیث المنسجم فی شرح لامیه العجم.

۷- شرح علی بن قاسم طبری به نام حل المبهّم فی شرح لامیه العجم.

۸- شرح ابن حجة حموی ابو بکر علی بن عبدا... (۸۳۷ هـ ق)، به نام بروق الغیث که در سال (۱۳۵۰ هـ ق) در بولاق به چاپ رسیده است.

۹- شرح سعید بن مسعود صنهاجی مراکشی به نام ایضاح المبهّم من لامیه العجم.

۱۰- شرح شیخ جمال الدین محمد بن عمر بن مبارک خصوصی (۹۳۰ هـ ق) به نام نشر العلم فی شرح لامیه العجم که دوبار نیز به چاپ رسیده است.

۱۱- شرح جلال الدین بن خضر حنفی به نام بند العجم من لامیه العجم که آنرا در محرم سال (۹۲۶ هـ ق) در قسطنطنیه تألیف کرده است.

۱۲- شرح حسین بن رستم کفوی (۱۰۱۰ هـ ق)، قاضی مکه که ظاهراً نامی جز شرح لامیه العجم ندارد.

۱۳- شرح تحفه الرايی للامیه الطغرای از محمد افند علی المیناوی که به سال ۱۳۱۳ (هـ.ق) در قاهره به چاپ رسیده است.

۱۴- شرح شیخ محمد علی حزین، در بنارس هند، به سال ۱۱۸۱ (هـ.ق).
قصیده لامیه بارها چاپ شده است از جمله: در استانبول به سال ۱۳۰۰ و در آکسفورد به سال ۱۶۶۱ میلادی.

نسخه‌های خطی بسیاری نیز از دیوان طغرای در دست است. بعضی از این نسخ عبارتند از:

۱- نسخه خطی، قاهره، ش ۸۹۱۷، م ادب، دارالکتب.

۲- نسخه خطی، لندن، ش ۷۵۵۸، م بریتیش میوزیوم.

۳- نسخه خطی، استانبول، ش ۳۱۰۷، راغب پاشا.

۴- نسخه خطی، اسپانیا، ش ۳۰۴، اسکوریال.

۵- نسخه خطی، قاهره، ش ۱۵۲۸، ادب الکتب.

۶- نسخه خطی، بیروت، ش IT 64d.

۷- نسخه MSF92، دانشگاه آمریکایی.

این نسخ صد البته اختلافاتی نیز با هم دارند.^۱

لامیه العجم از نخستین آثار اسلامی است، که به زبانهای بیگانه ترجمه شده است. در قرن هفدهم (۱۶۲۹ میلادی) شخصی بنام گولیوس (Golius) آن را به زبان لاتینی ترجمه و طبع کرد.

وتیر P.Vattier نیز از روی ترجمه لاتینی در سال (۱۶۶۰ میلادی) آن را به فرانسه برگرداند.

بوکوک E.Pocock نیز، لامیه العجم را به لاتینی ترجمه کرد، و سال (۱۶۶۱ میلادی) در آکسفورد، به دست چاپ سپرد.

در سال (۱۹۰۳ م) لامیه دوباره به همت شخصی به نام (Raux) به زبان

فرانسه ترجمه و به چاپ رسید. البته این چاپ این حسن را نیز داشت که متن اصلی «لامیه»، نیز به همراه ترجمه به چاپ رسید.

کارلوی J.D. Carlyle نیز آنرا به زبان انگلیسی ترجمه کرد. این امر در نیمه دوم قرن هیجدهم میلادی به سال (۱۷۶۹ م) صورت گرفت. این ترجمه دومین ترجمه‌ی لامیه به زبان انگلیسی بود. زیرا پیش از او (chapellow) از روی متن لاتین اقدام به ترجمه آن کرده و ترجمه‌ی او به سال (۱۷۵۸ م) در کمبریج به چاپ رسید.

لامیه دوبار نیز به زبان فارسی ترجمه شده است. نخست، ترجمه کامل و تحلیلی آن توسط استاد دکتر مهدی محقق، و دو دیگر ترجمه منظوم آن توسط استاد فقید مرحوم محمود شهابی.

لامية العجم به زبانهای خارجی شرح نیز شده است.^۱

از طغرای، آثار دیگری نیز در دست است که از آن جمله می‌توان به:

- ۱- حقایق الاستشهادات
- ۲- الارشاد الی الاولاد
- ۳- الاحسان فی علم المیزان
- ۴- کتاب صبح التقویم
- ۵- صحیفه ناموس الحکمی فی تهذیب الجار السبعه
- ۶- افعال الطبیعیه و اسرار الخلقیه
- ۷- ذات الفواید
- ۸- رساله خاتمه
- ۹- قصیده‌ای به فارسی با شرح عربی آن توسط خود طغرای
- ۱۰- ترکیب انوار
- ۱۱- جامع الاسرار

۱- به دایرة المعارف اسلامی، و تاریخ ادبیات عرب، آرنولد نیکلسون مراجعه فرمایید.

۲۱۲ سماع سرخ ستاره‌ها

۱۲- الردّ على ابن سينا

۱۳- مصابيح الحكمة

۱۴- مفاتيح الرحمة

اشاره كرد.

دریای بی پایان

«رشد غسانی»

دریای بی‌پایان و خروشان بود که او را در سال (۵۶۳هـ.ق)
بیدادگرانه به شهادت رساندند. شیرمردی بود سرآمد و زبده و در
تمامی رشته‌های دانش یگانه‌ی روزگار.

عماد کاتب

زبان‌شناس، ادیب، منطق‌دان، مورخ، ریاضیدان، طبیب، منجم، فیلسوف و شاعر بزرگ قرن ششم، شهید راه فضیلت، علی بن ابراهیم ابن زبیر غسانی آسوانی، از بزرگان ادبیات اسلامی است. خاندان او، اهل علم و ادب و قضاوت بوده‌اند.

پدرش قاضی ابی اسحاق ابراهیم، و پدر بزرگش محمد بن حسین، هر دو از فقیهان و قاضیان عهد خویش بوده‌اند.

برادر شاعر مذهب ابومحمد حسن بن علی بن ابراهیم، که شرح حال نویسان او را به مذهب بن زبیر می‌شناسند، خود از شاعران و دانشمندان بزرگ عصر بوده است.

«فرید وجدی» در دایرة المعارف خود، او را دارای نظم و نثری بدیع معرفی می‌کرده و می‌نویسد:

«هوا أشعر من القاضي الرشيد و الرشيد اعلم منه في جميع العلوم».

رشید در چنین خانواده‌ای رشد کرده و تربیت و تعلیم می‌یافت، و در فقه، فلسفه، کلام، ریاضیات، طب، نجوم، موسیقی، زبان‌شناسی، ادبیات و شعر دست به مطالعه و تحقیق زد، و اندک اندک در تمامی این شاخه‌های علوم صاحب نظر شد؛ جامعیتی که در کمتر اندیشمندی می‌توان سراغ گرفت.

رشید و برادرش، سنین رشد و جوانی را در «اسوان» گذراندند. و پس از آن در قاهره که اینک فاطمیان بر آن حکم می‌راندند، رحل اقامت افکندند. دربار فاطمی، که «طلایع بن رزیک»، دانشمند امامی و شاعر بزرگ شیعی، وزیر اعظم و گرداننده آن بود، دانشمندان و شاعرانی همچون ابن قادوس، قاضی جلیس و فقیه عماره یمنی و... را در خود پذیرفته بود. فاطمیان از این دو برادر نیز دعوت کردند تا به آنان بپیوندند.

قاضی جلیس، مذهب، برادر رشید را به طلایع بن رزیک معرفی کرد. با پیوستن رشید به دربار فاطمی، شهرت شاعر آغاز شد. وی در جلسه‌ای که به مناسبت ورود او برگزار شد، شرکت کرد و پس از شنیدن شعر دیگران به انشاد چکامه‌ای بلند و غرا پرداخت با مطلع:

ماللریاض تمیل سـکـرا هل اسقیت بالمزن خمرا

تا اینکه به این بیت رسید:

«فـکـر بـبـلاء بالعراق و کـر بـلاء بمصر اخری»

در این هنگام، تمامی حاضران به گریه افتادند و دربار از ضجه ایشان پر شد. رشید هنگامی که چکامه‌ی خویش را به پایان آورد، صله‌ها و هدایای بسیار گرفت و اکرام بسیار دید.

دکتر «محمد کامل حسین» در کتاب «فی ادب مصر الفاطمیه»، او و برادرش را از بزرگترین شاعران عصر فاطمی مصر معرفی می‌کند.^۱ شرح حال نویسان بزرگ، همه او و برادرش را ستوده‌اند. «ابن خلکان» پیرامون شخصیت شاعر می‌نویسد:

«او یگانه‌ی عصر خویش، و سرآمد اندیشمندان روزگار، در علم هندسه و ریاضیات و معارف و علوم ادبی بوده است. کتابی به نام جنان الجنان و ریاض

۱- فی ادب مصر الفاطمیه، دکتر محمد کامل حسین، ص ۲۳۸

الاذهان تألیف نموده است.^۱

یاقوت حموی در معجم الادباء از او چنین یاد می‌کند:

«در (۵۶۲ هـ ق) درگذشت. و چنین به یاد دارم که به دار آویخته شد. نویسنده‌ای زبردست و شاعر و فقیه و زبان شناس و مسلط بر فنون ادبی و مورخ و منطق‌دان و مهندس بود و بهره‌مند از علوم طب و نجوم و موسیقی و دیگر رشته‌های معرفت.»

«عماد کاتب» در «السیل و الذیل» که حاشیه‌ای بر «الخریده» است، شاعر را

چنین معرفی می‌کند:

«دریایی بی پایان و خروشان بود که او را شاور، در (۶۵۳ هـ ق) بیدادگرانه به شهادت رساند. پیرمردی بود، و سرآمد و زبده و در تمامی رشته‌های علوم یگانه‌ی روزگار.»

مرحوم علامه «شیخ آقا بزرگ تهرانی» نیز در «الذریعة الی تصانیف الشیعه»،

از او به عنوان شاعر و اندیشمندی شیعی نام برده و از وی تجلیل بسیار می‌کند.

مرحوم علامه شیخ عبدالحسین امینی در «شهداء الفضیلة» در میان شهیدان

قرن ششم هجری از او یاد کرده، می‌نویسد:

«رشید غسانی از مشاهیر عصر خویش بود. در علوم گوناگون، استادی زبردست

محسوب می‌شد. کتابها نوشت و اشعار زیبا از خود به یادگار نهاد. تألیفاتی هم

دارد. اشعار و نوشته‌هایی به نثر که در هر دو زمینه به مرتبه‌ی شاعران پرافتخار و

ادیبان گهربار دوره‌ی گذشته و عصر طلایی ادب رسیده است. در محرم (۶۵۲ هـ ق)

هـ ق) ظالمانه به شهادتش رساندند. آثار مشهوری دارد. «منية الالمعی و بلغة

المدعی» که حاوی علوم فراوان است. المقامات، جنان الجنان و روضه الاذهان که

در چهار جلد و مشتمل بر شعر شاعران مصری است. الهدایا و الطرف، شفاء الغلة

۱- و فیات الاعیان، ابن خلکان، ج ۱، صص ۱۶۳-۱۶۴.

فی سمت القبلة، رسائل و دیوان اشعار».^۱

علامه «شیخ آقا بزرگ تهرانی» در «الذریعة» کتاب «منية الالمعی» را به عنوان یکی از تصانیف شیعی نام برده و درباره‌ی آن می‌نویسد: «یشتمل علی علوم کثیره».^۲

مشهورترین کتاب «رشید غسانی» کتاب «جنان الجنان و روضه الازدهان» است که آن را ذیل «یتیمه الدهر» ثعالبی قرار داده است، و در آن از شعرا و شعر مصر بحث می‌کند.

این کتاب همان کتابی است که «عماد اصفهانی» اکثر مواد کتاب خویش را از آن اقتباس کرده است.

برادر رشید، «مهدّب بن زبیر» نیز شاعر و نویسنده و اندیشمندی بزرگ بوده و مورد ستایش، فرصتی فراهم گشت، تا کتابی در مورد انساب تهیه کند، که متأسفانه متنی که او تهیه کرده و فراهم آورده بود اکنون در دست نیست.

«یاقوت حموی» که بعضی از اجزاء آن را دیده، می‌نویسد: «این کتاب را آنگونه که من دیدم، نهایت و تمامیت علم انساب بوده، و هیچ چیزی بالاتر از آن نبوده، و این کار دلالت بر نیکی و صفای قریحه مولف و کثرت اطلاعات او می‌کند».

این شاعر نیز در اواخر عمر به محنت دچار آمد، و شاور او را زندانی کرد. زیرا برادرش رشید به صلاح الدین یوسف بن ایوب پیوسته بود.^۳

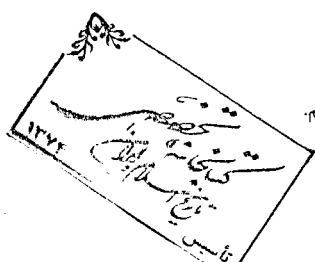
□ شهادت شاعر:

رشید، پس از آل رزیک، به شاور و پس از آن به صلاح الدین ایوبی پیوست.

۱- شهیدان راه فضیلت، ص ۱۰۲.

۲- الذریعة، ج ۲۳، ص ۲۰۱.

۳- شهداء الفضيلة، علامه عبدالحسین امینی، بخش شهدای قرن ششم.



درباره‌ی علت شهادتش نوشته‌اند که وقتی به مصر آمد، هواخواه اسد الدین شیرکوه شد و بنای مراوده با او را گذاشت، تا آنکه گزارش این امر به شاور وزیر العاضد، حکمران مصر رسید. او را احضار کردند. ولی وی در اسکندریه پنهان گشت. بعدها وقتی صلاح الدین یوسف بن ایوب به اسکندریه آمد و آنجا را به محاصره درآورد، رشید غسانی، شمشیر بر کمر بست و بر اسب نشست و همراه او جنگید و تا وی در اسکندریه بود او را همراهی کرد. وقتی که صلاح الدین از اسکندریه رفت، شاور او را دستگیر و دستور اعدامش را صادر کرد. حکومت وقت او را با این اتهام که قصد براندازی رژیم را داشته، اعدام کرد.

البته در قصیده‌ای که مذهب برای نجات برادرش سروده، به چنین مسأله‌ای اشاره نکرده است و آنچه در این مورد رواج دارد، شایعه به نظر می‌رسد.^۱ او را در محرم سال (۵۶۲ هـ ق) ظالمانه بر دار کشیدند و به شهادتش رساندند.

حکیم دریادل

«فضل الله نعیمی»

بر قدسیان آسمان من هر شبی کوکو زنم

گر صوفی از لادم زند من دم زالا هو زنم

من کوکویی دیوانه ام صدشهر ویران کرده ام

بر قصر قیصر قی کنم بر تاج خاقان قوزنم

ای کاروان ای کاروان من دزد شبرونیستم

من پهلوان کشورم من تیغ رویا رو زنم

«شهید راه فضیلت و حکیم دریا دل»^۱ ابومحمد، سید جلال الدین ابوالفضل فضل الله بن عبدالرحمان استرآبادی حسینی متخلص به نعیمی، حکیم و عارف و شاعر بزرگ قرن هشتم به سال ۷۴۰ یا ۷۴۱، در شروان و یا به قولی در استرآباد در یک خانواده مذهبی تولد یافت.^۲

خانواده او، خانواده ای شیعی و از سادات صحیح النسب بوده و گرایشاتی عارفانه داشتند.^۳ پدر وجد او، هر دو از عرفای بزرگ زمان خویش بوده‌اند.^۴ پدر او، عالم، فقیه و عارفی بزرگ بوده و در استرآباد بر کرسی قضاوت می‌نشسته و بین مردم حکم می‌کرده است.^۵

فضل، نخستین سالهای زندگی خویش را در شروان گذراند. در همین دوره بود که طعم تلخ نخستین پیش آمد ناگوار زندگی خویش را چشید. مرگ پدر او را

۱- تعبیر علامه شیخ عبدالحسین امینی صاحب (الغدیر) راجع به نعیمی در کتاب (شهداء الفضیله) بخش: شهدای قرن هشتم.

۲- تشیع و تصوف، مصطفی کامل الشیبی، ترجمه ذکاوتی قراگوزلو، ص ۱۶۷

۳- بررسی‌های تاریخی، سال ۴، حروفیه در تبریز، دکتر مشکور، ص ۱۳۴

۴- تشیع و تصوف، شیب، ص ۱۶۷.

۵- دنباله جستجو در تصوف ایران، عبدالحسین زرین کوب، ص ۵۶.

با کوهی از مشکلات مواجه کرد.^۱ اما در عین حال این حادثه‌ی نابهنگام در شکل‌گیری شخصیت شاعر سخت موثر بود.

«نعمی» از کودکی شروع به آموزش علوم و فنون عصر خویش کرد، و آرام آرام با گذشت سالیان در فقه، عرفان، تفسیر، کلام، منطق، فلسفه، ریاضیات و هنیت و نجوم صاحبان نظر گردید.

علاوه بر آن، در عرفان عملی نیز پیشرفت بسیار کرد و به واسطه‌ی زهد و ریاضیاتهای بسیارش، مورد توجه عام و خاص قرار گرفت. او شاگرد پیر سید بیضاوی، عارف، شاعر و اندیشمند بزرگ عصر خویش بود.

نعمی در ترک تعلقات دنیوی به جایی رسید، که نوشته اند هرگز در حضور وی سخن دنیا مطرح نمی‌شد. از پانزده سالگی به مسئله تعبیر خواب و تأویل رویا پرداخت و در این کار تا بدان حد برجستگی یافت که به «صاحب تأویل» مشهور شد.

نوشته اند که کمال قدرت او در تعبیر، پس از به خواب دیدن پیامبر اکرم(ص) و سخن گفتن با آن حضرت برای نعمی حاصل شده است.^۲

در هیجده سالگی و در عنفوان جوانی، فضل، شروان را به قصد زیارت کعبه معظم ترک کرد.^۳ سالهایی را در مکه، مدینه و نجف اشرف گذراند و با اندیشه های نو و افکار اندیشمندان دیگر سرزمینها آشنایی یافت.^۴ در این زمان، او در علم و زهد سرآمد متفکرین و دانشمندان عصر خویش شده بود.

۱- بررسی‌های تاریخی، مهر و آبان ۱۳۴۸، حروفیه در تبریز، مشکور ص ۱۳۴.

۲- تشیع و تصوف، ص ۱۷۰.

۳- بررسی‌های تاریخی سال ۴، مهر و آبان ۱۳۴۸، ص ۱۳۴.

۴- تشیع و تصوف، ص ۱۶۷: گفته اند مدت بیست و هفت سال در نجف مجاور بود.

پس از بازگشت از حج دیگر بار عزم و آهنگ زیارت کعبه کرد، اما، در خواب مهلم شد که به زیارت مشهد امام علی بن موسی الرضا(ع) بشتابد.^۱ این پیشه‌ور فقیر که در عین حال اندیشمند و عارفی بزرگ نیز بود، ظاهراً در سن بیست و شش سالگی، تألیف کتاب بزرگ خویش، «جاودان کبیر» را آغاز کرد.

شمس الدین سخاوی درباره‌ی او می‌نویسد:

فضل الله ابوالفضل استرآبادی عجمی. نام او عبدالرحمن است، ولی به سید فضل الله حلال خور شهرت داشت. در تمام زندگیش از کسی چیزی نپذیرفت و از دسترنج غیر نخورد. طاقیه دوزی می‌کرد و از محل فروش آن ارتزاق می‌نمود. با این وصف از تمامی دانش‌ها و قدرت بر نظم و نثر، به خوبی برخوردار و آگاه بود.^۲ رضا قلیخان هدایت، در ریاض العارفین می‌نویسد:

اسم آن جناب شاه فضل و از سادات صحیح النسب بوده است. علوم صوری و معنوی را جمع نموده و جاودان کبیر و جاودان صغیر از تصانیف مرموزه‌ی اوست. در علوم عربیه و علم جفر و علم حروف و اسماء و حکمت متبحر بوده است، و جناب سید نسیمی شیرازی را تربیت نموده. کرامات و خوارق عادتش فراوان است. عارفی ذیجاء و محقق آگاه بودی و پیوسته کشف اسرار نمودی.

سفر مکه و اقامت در شهرهای بزرگ اسلامی برای نعیمی نتایج بسیار با ارزشی داشت. مهمترین دستاورد فضل از این سفر سخت و طاقت فرسا، رسیدن به تفکری مستقل و به دست آوردن غنای ایدئولوژیک بود. فضل در بازگشت از مکه شهرهای مختلف را دید و با فرهنگهای گوناگون آشنا شد. او، مبانی تشیع را در میان مردم ترویج و تبلیغ می‌کرد.

برخلاف آنچه که بعضی ذهنهای متعصب پنداشته اند، تشیع نعیمی، لفافه‌ای برای یک حرکت ملی یا انقلابی صرف نبود، بلکه درونمایه جهان بینی شاعر و

۱- بررسی های تاریخی سال ۴، مهر ۴۸، ص ۱۳۴.

۲- الضوء اللامع لاهل القرن التاسع، ج ۶، ص ۱۷۳، قاهره.

مستفکر بزرگ شروان را تشکیل می‌داد. اندیشه شیعی را، «لغافه عقیدتی» برای او و نهضتش دانستن، سخنی است که تنها تعصبی شدید می‌تواند بیانگر آن باشد. نعیمی در شهرهای عراق و آذربایجان و جبال و خراسان و ماوراءالنهر به طرح اندیشه های خود پرداخت. بینش ژرف و دانش بسیار و احاطه علمی و تسلط او بر نظم و نثر و ساده زیستی و زهدش، سبب شد تا مردم گروه گروه بدو و نهضتش بپیوندند، و در اندک مدتی جنبشی فرا گیر پدید آید. از ترکیه تا ماوراءالنهر، همه جا سخن از فضل الله نعیمی و اندیشه های او بود.

اوائل، مریدان وی اکثراً از سادات بودند. بعضی از مشاهیر علما و برخی از امراء و اعیان هم نسبت به وی اظهار ارادت و اخلاص می‌کردند. این مریدان را فضل در طی مسافرتها ی عدیده ی خود به دست آورد و چون طبق پاره ای روایات، سلطان اویس جلایر به او توجه کرد، وی نیز به نشانه علاقه، یک کلاه درویشی به وی هدیه کرد و همچنین رساله ای در فقه برای شاه شجاع تألیف کرد. روایت ابن حجر عسقلانی نیز ظاهراً قابل قبول است که در کتاب انباء الغمر فی انباء العمر می‌گوید: تیمور لنگ را نیز به دین خویش دعوت کرد. از خوابهای سید فضل نیز، اشارت به این شل مرد و علاقه به جلب او پیداست. اینکه فضل الله در صدد دعوت این تاتار قهار هم برآمده باشد. بر خلاف تردیدی که بعضی محققان [هلموت ریتز، آغاز فرقه حروفیه، ترجمه حشمت الله موید، فرهنگ ایران زمین سال ۱۳۴۱/۱] در این باب کرده اند، بعید به نظر نمی‌آید.^۱

به هر تقدیر، چه نعیمی، تیمور رابه نهضت خود دعوت کرده و چه نکرده باشد، روند حوادث نشان می‌دهد که این دو بعدها رویاروی یکدیگر ایستاده اند.

اساس دعوت نعیمی بر تشیع بود. تشیعی که نعیمی برای اشاعه و گسترش آن، از تمامی دستاوردهای علمی و افزارهای ایدئولوژیک سود جست. دانش وسیع و تیزبینی و ژرف نگری و مطالعات عمیق او در قرآن و دیگر کتب آسمانی و

اطلاعات وسیع شاعر در عرفان و فلسفه، به اشاعه و گسترش اندیشه هایش در میان توده های مردم نقشی اساسی داشت.

اندیشه های نعیمی:

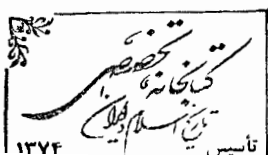
اندیشه های او، ایدئولوژی نوینی است. اگر چه این اندیشه نیز چون هر اندیشه ی دیگری ریشه در تاریخ دارد، و اندیشه ی بکری نیست، اما به صورت یک سیستم و یک کل عقلانی شاید این نخستین بار است، که چنین اندیشه ای طرح می گردد: او یک دبستان جدید فلسفی و دینی را پی ریزی کرد که اگر صبغه ی دینی را از آن سلب می نمود، مسلماً شهرت و رواج بیشتری می یافت.^۱ اما بی تردید برای نعیمی، مسئله شهرت مطرح نبود، بلکه درست یا نادرست، این اندیشه جان مایه ی تفکر و بینش او را تشکیل می داد. نعیمی به راستی و از سر صدق به آنچه می گفت، معتقد بود.

باور داشتن به رابطه میان حروف و هستی از یک سو و زندگی انسانی از دیگر سوی، قدمت بسیار دارد. در میان یهود و متفکران یونان باستان و تمدنهای هندی و چینی و تمدن مصر باستان، این اعتقاد به صورت گوناگون وجود داشته است.

افلاطون بنا بر نظریه «مثل» میان کلمات و هستی قائل به رابطه بود. چیستی شیء مقدم بر هستی آن است؛ لذا کلمه که بیانگر چیستی شیء است، مقدم بر هستی است. به جز افلاطون، نزد بعضی دیگر از متفکران یونان نیز، اندیشه ی اعتقاد به حروف را مشاهده می کنیم.

پس از یونان، در مسیحیت نیز اعتقاد به حروف و کلمات را شاهدیم. سخن انجیل صریح است: «نخست کلمه بود. و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود»، که در همین تعبیر، کلمه در قرآن نیز در مورد مسیح به کار رفته است: «او کلمه ای

۱- تاریخ ادبیات ایران، دکتر ذبیح الله صفا، ج ۴، ص ۶۱۰، دانشگاه.



بود که به مریم القائش کردیم».

در روایات اسلامی نیز بر اهمّیت این موضوع تأکید شده است. در حدیث نبوی می‌خوانیم که پیامبر فرمود:

«اوتیت جوامع الکلم».

از علی (ع) نقل است که می‌فرمود: تمامی هستی در قرآن و تمام قرآن در سوره فاتحه و تمامی سوره فاتحه در بسم الله الرحمن الرحیم و تمام آن در بسم الله و تمامی بسم الله در زیر باء آن است و من نقطه تحت باء هستم.^۱ احادیث مربوط به اسماء الله، احادیث اسم اعظم، احادیث مربوط به رمل و جفر و احادیث اسلامی دیگر از این دست همه و همه دلالت بر ریشه دار بودن این مسأله در میان مسلمین دارد.^۲

متفکران مسلمان نیز به کلمات و حروف و اسماء پرداخته و رسائل بسیار در این زمینه تألیف کرده اند. تاریخ اعتقاد و باورمندی، به تأثیر داشتن حروف در اسلام نیز کهن است. ابن ندیم در فهرست می‌گوید:

نخستین کسی که در اسلام بدین علم پرداخت ابونصر احمد بن هلال بکیل است و بعد از وی هلال بن وصیف صاحب المفخر فی الاعمال و بعد از وی ابن الامام است که همزمان المعتر بود.

ابن خلدون نیز فصل ششم مقدمه‌ی العبر را به علم السحر والطلسمات اختصاص داده است.

متفکران اشعری، وجود خداوندی را واضح لغت و حروف می‌دانستند. اعتقاد به حروف و اعداد و رابطه آنها با یکدیگر، به اشکال مختلف، در علوم فکری و طبیعی مسلمانان چهره نمود. اخوان الصفا مشهورترین مکتب فکری اسلامی در زمینه

۱- تفسیر القرآن الکریم، سید مصطفی خمینی (ره)، تفسیر سوره ی حمد، ج ۱، ص ۱۴۴، به نقل از مشارق انوار الیقین.

۲- نگاه کنید به اصول کافی ج ۱، معانی الاخبار شیخ صدوق (بخش معانی حروف) و جلد اول اعیان الشیعه بخش نقش شیعه در علم جفر.

اعتقاد به علم حروف و اعداد بود. از دیدگاه آنان علم عدد، راه رسیدن به علم توحید و ماوراء الطبیعه و اصل موجودات و ریشه ی تمام علوم بود. از دیدگاه آنان علم به منزله ی ایده یا مثل افلاطون است که جنبه کمیت عدد ایجاد کثرت می کند و جنبه کیفیت این کثرت را به وحدت مبدل می سازد. آنان خلقت عالم و پیدایش کثرت از وحدت را همان جاری شدن اعداد از عدد واحد می دانستند. آنان تشابه بین مراتب عالم و پیوستگی طبقات آن و رابطه خداوند را با مخلوقات او با زبان تمثیل و کنایه خصوصاً تمثیل اعداد بیان می کردند و معتقد بودند که کلید اسرار جهان و راهنمای انسان در شناسایی و معرفت عالم هستی عدد است.^۱

ابن سینا، در مورد معانی حروف آغاز سوره های قرآن رساله ای تألیف کرده است. محیی الدین ابن عربی، ابواب دوم تا هفتم «فتوحات مکیه» را به اسم و اسماء حق و تجلی اسماء و اینکه انسان کامل مظهر اسماء است، اختصاص می دهد.

با این چنین زمینه ای درباره ی حکمت حروف، به اندیشه های هستی شناسانه ی فضل الله نعیمی می رسیم. در نگاه نعیمی، فیض الهی به واسطه انسان کامل در مجاری اعیان و صفات جاری است. او فیض را که از ذات خداوند سرچشمه می گیرد، به نطق یا کلام و سریان آن را در موجودات، به حرف تعبیر نموده است. و هر یک از سی و دو حرف را، جلوه ای از جلوه های وجود شمرده و اجتماع یا ترکیب هر چند از آنها را، منشاء ترکیبهای صورت و هیولی و پیدایی وجود جسمانی، دانسته است.^۲

تمامی موجودات مرکب، فنا پذیر و گذران و در حال تغییر و تبدیل اند و جهان ممکنات قائم به خود نیست. بلکه تبدیلات آن محتاج علتی است و آن علت نیرویی است که باید ابدی و ازلی باشد و آن وجود مطلق است که به منزله ی

۱- واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فنودال، فشاهی، ص ۹۳.

۲- گنجینه سخن، دکتر صفا، ج ۶، ص ۲۵، چاپ اول، امیر کبیر، ۱۳۶۲.

قوت ازلیه و علت نامتناهی و سرمدی است. این قوه ازلیه واحد و بسیط است و تا در حال عما است، فقط شبیه به خود و هنوز به منزله ی گنجینه ای نهانی یا کنز خفی است. نخستین جلوه و سریان او نطق یا کلمه یا کلام انفسی است که به صورت بیست و هشت حرف الفبای عربی و چهار حرف الفبای فارسی ظهور کرد و این را حروفیه کلام ملفوظ نامند. این حروف بسیط، جوهر یا اصل عالم وجود جسمانی و تقریباً به منزله ی هیولی در نزد مشائین و ترکیبات یا الحاقات بی شمار آنها با یکدیگر به منزله اجتماع صورت و هیولی در عالم محسوسات است.^۱

نعیمی به پیروی از فیلسوفان، عالم را قدیم زمانی و حادث ذاتی دانسته، که با صیرورتی مستمر و ازلی - ابدی، همواره در شدن و حرکت است. تحولات و تغییرات در ما سوی الله معلول همان علت، یعنی حرکت عمومی هستی است. و این حرکت چنانکه در مکتبهای هندی بیان می گردد، حرکتی دوری است. هر دور نوین، در انجام دور کهنه آغاز می گردد، که این ادوار از نظر ماهوی تفاوت چندانی با یکدیگر ندارند. انسان کامل در جهان بینی نعیمی از جایگاهی والا برخوردار است. او، مجلای تمام تجلیات رحمانی و صادر نخستین است.

طبق حدیث: **خلق الله الادم علی صورته**. خدا، انسان را به صورت خویش آفرید، انسانهای کامل مظاهر الهی هستند. این مظاهر الهی در صور متوالی انبیاء و اولیا و بالاخره به صورت الوهیت ظهور می کنند. محمد بن عبدالله (ص) آخرین پیامبر و خاتم انبیاء بوده و بعد از او نوبت به اولیا می رسد.^۲

با این چنین جهان بینی ای، نعیمی در فهم و شناخت قرآن و احادیث اسلامی نیز پای مسئله حروف و علم الاسماء را پیش می کشد.

او قرآن را با بیان تازه ای تفسیر کرد و اساس تفسیرهایش براساس اصالت حروف بود. وی می گفت: هر کس بخواهد به معانی واقعی کتابهای آسمانی پی برد

۱- تاریخ ادبیات ایران، دکتر صفا، ج ۴، ص ۶۳، ۶۴.

۲- تاریخ ادبیات در ایران، ادوارد براون، علی اصغر حکمت، ج ۳، ص ۴۵.



و رموز گفتارهای پیامبران پیشین را به حقیقت دریابد، ناچار باید به معانی و خواص حروف آشنا گردد.^۱

نعیمی ولایت انسان کامل را اوج تعالی انسان می‌داند. انسان کامل در نگاه او مانند بسم الله و رمز قرآن است. دردیوان نعیمی اشارتهای بسیار به این انسان می‌بینیم:

سیرت و آیین او شد پیر من	قطب عالم، مرد معنی، بوالحسن
هست بر حقیقتش علمم گواه	هرچ کرد در راه حق آن بود راه
از لام علی، هو العلی الاعلاست	درعین علی، سّرالهی پیداست
در عالم معرفت شهنشاه علی‌ست	موصوف صفات قل هو الله، علی است
والله که آن علیست، بالله علی‌ست	آن نقطه‌ی کل که جزو از او پیدا شد

سالهاست که اندیشه نعیمی مورد توجه قرار گرفته است و کتب بسیاری در زمینه نقد و تحلیل آثار او به رشته تحریر در آمده است. اما هر یک از این کتابها به راهی رفته اند که از حقیقت آموزه های این شاعر و اندیشمند بزرگ به دور افتاده اند.

یکی از این کتب که به مسئله نهضت حروفیه و تحلیل آثار نعیمی می‌پردازد، کتاب «تشیع و تصوف» از «مصطفی کامل الشیبی» است. این کتاب که از قضا محققانه نیز تألیف شده است، دارای نکات سودمند و با ارزش بوده و در نوع خود کار جالبی است، اما در عین حال اشتباهات و لغزشهایی نیز در آن مشاهده می‌شود. از جمله درباره نهضت حروفیه و اندیشه های حروفیان مسائلی نقل شده است که از واقعیت فرسنگها فاصله دارد.

نویسنده بخشی از کتاب را به نعیمی و نهضت حروفیه اختصاص داده است. در صفحه یکصد و هفتاد و یک (۱۷۱) کتاب می‌خوانیم:

دعوت فضل الله بر این پایه بود که او همچون آدم و عیسی و محمد(ص)، خلیفه

خداست و تمام آرمانهای صوفیانه و شیعیانه درباره ی نجات عالم به وسیله خون در او جمع است و در عین حال، او مهدی و ختم الاولیاء و پیغمبر و حتی خداست.

در پاورقی برای ادعاهای فوق «شرح جاودان» و «توحید نامه» به عنوان سند این مطلب ذکر می شود که این دو متن هیچکدام از نعیمی نیست، لذا این ادعاها را به نعیمی منسوب داشتن به دور از انصاف بوده و صحیح نیست. در صفحه یکصد و هفتاد و سه آن کتاب آمده است: شادمانی عامه از قتل وی به حدی بود که ریسمان به پایش بسته و در کوچه ها می کشیدند.

در پاورقی «تاریخ ادبیات در ایران ص ۵۳۷» به عنوان سند، ذکر می شود. سند صاحب آن کتاب یعنی آقای ادوارد براون انگلیسی نیز برای این سخن، «کتاب کاشف الاسرار» از نویسنده ی ترک اسحاق افندی است که در آنجا نیز مطلب آن طور که مصطفی شیبی نقل می کند، نیست. بلکه اسحاق افندی می نویسد که مأموران حکومتی جسد او را پس از کشتن بر خاکهای شهر کشیدند. براون نیز مطلب را به این شکل که نقل کردیم، نقل کرده است. در صفحه ی دوپست و ده می خوانیم: مهدی در نظر حروفیه همان فضل الله حروفی است که آوردن شواهد و استناداتشان مجالی دیگر می خواهد و لزومی هم ندارد.

این سخن نیز غلطی فاحش است. شیبی هیچگونه سندی بر آن ذکر نمی کند و البته و صد البته هرگز نخواهد توانست ذکر کند، زیرا چنین سندی اصلاً وجود ندارد. این اسناد حروفیه است که اینک در دست ماست و چنین اعتقادی را رد می کند.

نسیمی شاعر بزرگ حروفی چنین از مهدی موعود یاد می کند:
مشرک و منکر، منافق، جمله سی مات اولدی مات «مهدی آلدی ذوالفقاری میندی دلدل آتته

و در قصیده ی بلند دیگری به فارسی (ص ۲۵۵ دیوان)، اعتقاد خود را به مهدی و دیگر امامان معصوم، بیان می‌دارد. آن هم فقط این قصیده نیست، بلکه بارها و بارها در دیوان او به نام مهدی (عج) بر می‌خوریم. از قضا خود آقای «شیبی» در همین کتاب در (ص ۲۲۷) راجع به «علی اعلی» شاگرد و داماد فضل الله می‌نویسد:

«علی اعلی ظهور مهدی را آرزو کرده که انتقام خون فضل الله را بگیرد».

این تناقضی آشکار است. چطور، هم فضل الله نعیمی در نگاه حروفیان مهدی است و هم پس از مرگ او حروفیان انتظار دارند، که مهدی ظهور کند و انتقام خون نعیمی را بگیرد؟

علاوه بر آنکه خود نویسنده محترم در همان (ص ۲۲۷) می‌نویسد، که: «قضیه مهدی، اساس حروفیگری است».

اعتقاد به ظهور مهدی نزد حروفیه، امری مسلم است. «پطروشفسکی» در این زمینه می‌نویسد: حروفیان می‌گفتند که دجال به صورت میرانشاه تیموری ظهور کرده و هلاک شده است. [قتل میرانشاه چند سال پس از شهادت نعیمی اتفاق افتاده است] و باید ظهور قائم را که مهدی نیز هست، به همین زودیا منتظر بود. او باید حکومت عدل و برابری را بر زمین حکمفرما سازد. در زمان وی تجاوز و ظلم انسانی به حق انسان دیگر وجود نخواهد داشت... از دیر باز تا امروز آنان چشم به راه قائم هستند... آنها می‌گویند که او صاحب سیف است و درباره‌ی وی این حدیث آمده است: در آخرالزمان، یکی از فرزندان من ظهور خواهد کرد که نامش نام من و خلقتش خلق من است و زمین را از عدل می‌آکند، چنانچه که اکنون به ظلم و جور آکنده است.^۱

اشتباهات آقای شیبی به همین جا ختم نمی‌شود. ایشان در صفحه ی دویست

۱- اسلام در ایران، پطروشفسکی، کریم کشاورز، صص ۳۲۴-۳۲۳.

و بیست (۲۲۰) کتاب می‌نویسد: نظرشان پیرامون ولایت این است که سلسله ولایت از آدم آغاز و به حلاج منتهی می‌شود. در پاورقی کتاب، دیوان منتسب به نعیمی به عنوان سند ذکر می‌شود که خود آقای شیخی قبلاً (ص ۱۷۴) آن را از نعیمی ندانسته است: دیوان شعری هم بدو نسبت داده اند که از وی نیست!

کتاب اشتباهات دیگری نیز دارد که فعلاً مجال پرداختن به آنها نیست. این اشتباهات و اشتباهات دیگری از این دست را در کتب دیگری نیز که پیرامون اندیشه و آثار نعیمی نوشته شده است، می‌توان مشاهده کرد. اشتباهاتی که نشان از ناآشنایی با تاریخ و فرهنگ این مرز و بوم دارد. اشتباهاتی که بر شمردن آنها و پاسخ به آنها خود کتابی قطور خواهد شد.

آثار نعیمی:

از فضل، سه کتاب مقدس برای حروفیان بر جای ماند:

«جاودان نامه»،

«عرش نامه»

«محبت نامه».

فضل الله کتابهای دیگری نیز دارد که عبارتند از:

«جاودان صغیر»

«التأویلات» که آنرا در رد فیلسوفی به نام محمود روشنایی فلسفی تألیف نموده

است و موضوع آن اثبات بقای روح پس از ترک جسم است،

«انفس و آفاق» که منظومه ای فارسی است.

«عرف نامه»

و دیوان شعر کوچکی که به همراه اشعار «عمادالدین نسیمی» به چاپ رسیده

است.

«جاودان نامه» یعنی بزرگترین و مهمترین اثر نعیمی شامل یک سلسله از رویاها و خوابها می باشد که مشحون از عقاید ماورایی و ملکوتی است. این خوابها و رویاها که توسط خود نعیمی دیده شده است، به تمامی در کتاب ذکر می شود. بسیاری از این خوابها را با تاریخ ذکر کرده که قدیمی ترین آن در سال (۷۶۵ هـ ق) و آخرین آن در سال (۷۹۶) واقع شده است. از این رو، یک دوره ی سی ساله را متضمن می باشد.^۱

ادوارد بروان راجع به کتاب «جاودان کبیر» فضل الله نعیمی، چنین می نویسد:

تعالیم فضل الله ابتدا در کتاب بسیار عجیبی که قسمتی به عربی و بعضی دیگر به یکی از لهجه های محلی ایران است، نوشته شده و آن موسوم به جاودان کبیر است. نسخ متعدده خطی از آن کتاب در کتابخانه های ایاصوفیه اسلامبول و موزه بریتانیا و لیدن و کمبریج و نزد خود من موجود است. نخستین شرح و بیان راجع به آن کتاب به زبانهای اروپایی همانا یادداشتهای مختصری راجع به نسخه ی موجود در لیدن است (ج ۴، ص ۲۹۸، فهرست کتابخانه ی لیدن). سپس شرح مفصل تری از آن کتاب را، مرحوم کلمان هورات، در ژورنال آسیایی سال ۱۸۸۹ میلادی نوشته که براساس نسخه ی موجود در اسلامبول می باشد. ظاهراً اسم حقیقی آن را ننگاشته و آن را مسایلی درباره ی قرآن نامیده است.^۲

اشعار نعیمی:

دیوان اشعار نعیمی اگر چه دارای حجم اندکی است اما از غناء، ژرفا، شیوایی، لطافت و زیبایی برخوردار است. دیوان او، سرشار از معارف دینی و نکات عرفانی و طنزهای سیاسی و انتقادی اجتماعی و هجو بیدادگرایان و وابستگان به آنان است.

۱- بررسی های تاریخی سال ۴، مهر و آبان، ص ۱۳۸.

۲- تاریخ ادبیات، در ایران ادوارد براون، ج ص، ص ۵۱۱.

اشعار خوب نعیمی کم نیست.

سبک شعری نعیمی، سبک رایج آن عصر یعنی سبک عراقی است. تصاویر و مضامین، خارج از محدوده زبان رایج و سبک حاکم بر شعر آن عصر نیست. شعری که با عطار، عراقی، مولوی، سعدی و حافظ به نقطه اوج خود رسیده است. نعیمی رویکردی عرفانی و فلسفی را در غزلیات خویش به نمایش می‌گذارد. ضمن آنکه عشق و شعر عاشقانه او را از پرداختن به مسایل اجتماعی باز نداشته است:

بر قدسیان آسمان من هر شبی کوکوزنم

گر صوفی از لادم زند من دم زالا هو زنم

من کوکویی دیوانه ام صد شهر ویران کرده ام

بر قصر قیصر قی کنم، بر تاج خاقان قو زنم

قاضی چه باشد پیش من؟ مفتی چه داند کیش من؟

چون پشت پای نیستی، بر حکم و بر یرغوزنم

خاقان اردو را بگو از جان نگرده ایل من

صاحب قران عالم بر ایل و بر اردو زنم

ای کاروان، ای کاروان، من دزد شبرو نیستم

من پهلوان کشورم، من تیغ رو بارو زنم

ای نفس هندووش بیا، ترکی مکن با من، که من

سلطان صاحب قوتم، بر ترک و بر هندو زنم

تا دوست دارندم خسان از بهر آرایش کنون

همچون زنان فاحشه کی شانه برگیسو زنم؟

خیز ای نعیمی پیش من بنشین به زانو ادب

من پادشاه کشورم، کی پیش تو زانو زنم؟

در شعر نعیمی معنا بر صورت غلبه دارد. نعیمی بنا به خصلت عارفانه خود، محتوا و معنا را بر فرم و صورت رجحان می‌نهد. در واقع شعر برای نعیمی به مثابه

افزاری در جهت بیانداشت آراء و اعتقادات است و خود فی نفسه مطلوب شاعر نیست. نعیمی در سرودن اشعار عارفانه بسیار موفق است. این سروده ها دلالت بر آگاهی های وسیع و ژرف شاعر از عرفان نظری و عملی دارد و اوج و اعتلای اندیشه‌ی عارفانه در نزد شاعر را می‌نماید:

بجز مظهر حق تعالی نبود	وجود آن زمانی که پیدا نبود
که با یوسف جان زلیخا نبود	به مصر وجود آن زمان آمد
که با آدم ای خواجه، حوا نبود	فرشته مرا سجده آن روز کرد
که در نفس مریم، مسیحا نبود	من آن دم از زندگی می‌زدم
زمانی که گوینده پیدا نبود	سخن گفت موسای ما با خدا
چو در ذات او نقش اشیاء نبود	چرا دیده ام نقش اشیاء در او
که علم پرستیدن از مان بود	خدا را از آن می‌پرستد خدا

نعیمی در انواع شعر، اعم از قصیده، غزل و مثنوی، رباعی دو بیتی، سروده های زیبایی دارد. نعیمی قدرت شاعری خود را در به کار بردن صنایع لفظی و معنوی و ارائه مضامین زیبا به خوبی نشان داده است. تعبیر لطیف و معانی بلند در شعر او با یکدیگر آمیخته اند و در نتیجه سروده هایی نغز و شیوا پدیده آمده است:

ندیدم از تو نشانی و رفت عمر دراز	در آرزوی تو گشتم به هر نشیب و فراز
که از دلم به زبانم نمی‌رسد آواز	چنان نهفته ام اسرار عشقت اندر دل
اگر زجان به هوایت نمی‌کند پرواز	بریده باد مرا شهپر کبوتر روح
بر کارگر دیده خیالت به خیال	شبها به سر سوزن اندیشه کشم
و آن نکته که اصل کن فکان است تویی	آن نقطه که مرکز جهان است تویی
و آن اسم که از ذات نشان است تویی	و آن حرف که اسمی از بیان است تویی

تسلط نعیمی بر قرآن و احادیث اسلامی، از فحوای سروده هایش بخوبی نمودار و صنعت تلمیح در آثارش بویژه در ملمعات او به خوبی آشکار است. غزل زیر یکی از اشعاری است که تلمیح در آن با دقت و ظرافتی فوق العاده به کار گرفته شده است. این غزل در عین حال شاهد خوبی بر احاطه‌ی شاعر نسبت به قرآن و

احادیث اسلامی است:

قاصدات الطرف فی ظل الخيام	قدرأت عینای فی دار السلام
ایها الغلمان کالبدر التمام	انظرونا نقتبس من نورکم
قل تعالوا قل تعالوا یا غلام	قل تمتع قل تمتع یا حبیب!
آیت فی شان و جهک فی الکلام	کل شی هالک الا وجهه
فی طریق الحب فی المقام	لیس للانسان الا ماسعی
آیت حبل المتین لانفصام	قالت الحورای فی جنات عدن
قالت الاصنام: من یحیی العظام؟	اذ تجلی حسنه من وجهنا
مارات عینی خیالا فی المنام	یا اولوا الباب انتم تعلمون
کیف یأتی فیہ فی ظل الغمام	یا اولی الابصار انتم ناظرون
خازن الفردوس فی دار السلام	قال طبتم فادخلوها خالدون
رایت الحورای فی وجه الحسام	جنة الفردوس فی ظل السیوف

شهادت شاعر:

- همچو منصور انا الحق زده از غایت شوق
 بر سردار فنا نعره زنان می آیم
 - تا سر انا الحق نکند فاش نعیمی
 بردار سیاست کشش از دار چون منصور

حرکت انقلابی و شیعی حروفیه عظیم ترین، حرکت فرهنگی و اجتماعی قرن هشتم هجری در دوران حاکمیت تیموریان است. حرکتی که علیرغم سرکوبی، جایگاه بایسته خود را در میان توده های مردم باز کرد و به سرعت بسط و گسترش یافت و سراسر فلات ایران از ترکیه تا هند را در بر گرفت. حروفیان به رهبری نعیمی به نیرویی بزرگ و رعب آور در برابر ایلغار تاتار تبدیل شدند، و سنگر امید مبارزان مسلمان علیه تسلط بیگانگان بودند.

«حروفیه را باید از نهضت‌های شگرف دین در تاریخ ایران به شمار آورد».^۱

اوضاع اجتماعی سیاسی عصر شاعر فلاکت بار و اسف انگیز است. میلیون‌ها نفر مقتول و همین مقدار معلول، اسارت‌های پیاپی، پر بودن زندانها و شکنجه گاهها، به بردگی گرفتن مسلمانان، جنگهای پی در پی، از بین رفتن مزارع، شیوع بیماری‌های لاعلاج، رواج خرافات در میان مردم و عدم امنیت، وضعی رقت بار ایجاد کرده بود. وضعی که هیچ انسان غیوری نمی توانست نسبت به آن بی تفاوت بماند.

تیمور لنگ فرزند خلف چنگیز بود و پیرو راستین او. «پاول هرن» می‌نویسد: «تیمور با آنکه اسلام آورده بود، فرقی از جهت خشونت و سفاکی با چنگیز نداشت... آنچه را که از تیغ مغول نجات یافته بود، تیمور هلاک کرد».^۲

اما اسلام تیمور! اسلام تیمور را بهتر است از مناره هایی که از جمجمه ی انسانها در شهرهای مختلف برپا ساخت، باز شناخت و یا از زنده هایی که در لابلای دیوارها مدفون شدند و یا از مجالس عیاشی و هرزه‌گی‌هایش.

مذهب برای تیمور وسیله ای بود تا با آن بتواند مردم را تحمیق کرده و نیروی معنوی اجتماع مسلمین را به حمایت از خود جلب کند. او با تمامی تظاهرش به اسلام از هیچگونه عیاشی و شهوترانی خودداری نمی کرد. در دربار او بنا به نوشته کلاویخو، همیشه بساط مشروبخواری و میگساری و الواطی مهیا بود و بعضی از حاضران و درباریان چنان مست می‌شدند که در حضور زن تیمور مست و لایعقل می افتادند. حتی بعضی از محققین مانند «ابن عربشاه» در «زندگی تیمور» مرگ او را از شدت مشروبخواری دانسته‌اند.

روزگار شاعر عجیب است. روزگاری که به قول عطا ملک جوینی: مدارس

۱- تاریخ ادبیات ایران، ذبیح الله صفا، ج ۴، ص ۶۱

درس، مندرس؛ عالم علم، منظمس... هنر اکنون همه در خاک طلب باید کرد... اکنون بسیط زمین که مطلع خیرات بود و منبع علما، خالی شده، کذب و تزویر را وعظ و تذکیر دانند.^۱

نعیمی شاعری است آگاه. او شاهد است، که چگونه عده ای رجاله خونخوار و دد صفت، جان و مال و ناموس مردم را بازیچه امیال خویش قرار داده اند. حاکمانی که به تعبیر صائن الدین علی ترکه: «درنده ترین و حوش نزدشان فرشتگانی هستند».

نعیمی مبارزه ای گسترده را علیه این نودولتان آغاز می کند، و به ایجاد تشکیلات می پردازد. او به قدرت تهییج و بیدارگری گفتارها و نوشته های خویش واقف است، و می داند که دستگاه امنیتی رژیم حاکمه از نشر آنها جلوگیری کرده و اقدام به محوشان خواهد کرد. فضل، در رنجامه ای که خطاب به دوستان خود نگاشته، چنین می نویسد:

قاصدی نیست که تقریر کند یک دل از شوق سخنها دارم
خدا بر جان این فقیر گواه است که به غیر از تفرقه اطفال و مفارقت اصحاب
هیچ نگرانی نمانده است... .

من حسین وقت و نا اهلان یزید و شمر من

روزگارم جمله عاشورا و شروان کربلا

بر آن عزیزان پوشیده نیست که این فقیر را از جهت دین نگرانی نمانده است. سلام و دعای ما را در این آخر به اصحاب و یاران و دوستان برسانند.^۲
فضل ا... به دستور مستقیم تیمور دستگیر و زندانی شد. او از زندان وصیتنامه خویش را مخفیانه به باکو فرستاد که در آن تأکید کرده بود خانواده اش هر چه زودتر باکو را ترک کنند. فضل سه پسر و چهار دختر داشت.

۱- تاریخ جهانگشا، ج ۱، صص ۵-۳.

۲- واژه نامه گرگانی، صادق کیا، صص ۳۱ و ۳۰، دانشگاه تهران ۱۳۳۰.

پسر تیمور، میرانشاه یا به قول حروفیه مارانشاه، حاکم شروان، نامه‌ی شدید اللحن تیمور را دریافت داشت که در آن بر دستگیری و قتل فوری نعیمی و خانواده اش تأکید می‌کرد. این کار، بس دشوار بود. میرانشاه که از استقرارش در شروان مدت زیادی نمی‌گذاشت، کمابیش با روحیات مردم آشنا بود. تاریخ از تعلل میرانشاه سخن می‌گوید. تعلل اولیه در دستگیری نعیمی می‌تواند معلول هراس او از پایگاه او باشد. اما اکنون وضع به گونه‌ای دیگر است. تیمور برای حساسترین نبرد خود، یعنی، نبرد با سلطان ترک، بایزید عثمانی، آماده می‌شد، لذا تحمل خطر عظیم نعیمی و حروفیه را نداشت. میرانشاه برای آنکه با اعتراض و قیام مردم روبرو نشود، به فتوای فقیهان نیاز داشت. فقیهان درباری، در دادگاهی فرمایشی گرد می‌آیند تا حکم از پیش صادر شده‌ی تیمور را صورت شرعی دهند. بیدادگاه هیچ دلیلی برای محکومیت نعیمی ندارد و به همین دلیل، حتی، قدرت محکوم کردن ظاهری او رانیز ندارد.

به هر روی، حکم تأیید می‌شود و نعیمی به مرگ محکوم می‌گردد. میرانشاه، برای آنکه سرسپردگی اش نزد تیمور محرزتر از پیش گردد، شخصاً فضل!... را سر می‌برد!

جنایتکاران تیموری بدین نیز بسنده نمی‌کنند. دست و پای فضل را می‌برند و پیکرش را در کوچه و بازار می‌کشند و بعد جسد رامی سوزانند، و خاکسترش را به باد می‌دهند.

در تاریخ دقیق این واقعه اختلاف است.

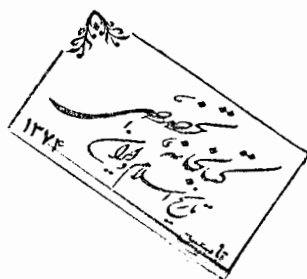
در «قیامت نامه»، «ریاض العارفین»، «هدیه العارفین» و «تاریخ ادبیات ایران» براون، سال ۷۹۶ هـ ق، به عنوان سال شهادت فضل ذکر شده است.

ولی با توجه به اینکه تواریخ معتبری همچون تاریخ «حبیب السیر» (سال ۷۹۸ هـ ق) را سال به حکومت رسیدن میرانشاه ذکر کرده اند، به نظر می‌آید تاریخ فوق صحیح نباشد، و تاریخ صحیح این واقعه، همان باشد که ابن حجر گفته

است: سال (۸۰۴هـ.ق)

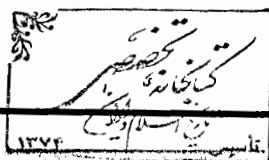
اما شهادت نعیمی پایان نهضت حروفیه نیست.

حروفیان به خونخواهی پیشوای خود برخاسته و در نشر عقاید وی بیشتر از پیش می کوشند.^۱



۱- تاریخ ادبیات در ایران، ذبیح ا... صفا، ج ۴، ص ۶۱.

برادران آفتاب
«عمادالدین نسیمی»



نسیمی پس از محاکمه‌ای که در آن حکم قتلش تنفیذ نگردیده بود، اعدام گشت و این همان بلایی بود که قبلاً بر سر شیخ فضل الله نعیمی آمده بود. یعنی این دو با آنکه محکوم نشده بودند، به قتل رسیدند.

«دکتر مصطفی کامل الشیبی»

مشتاق گل از سرزنش خار نترسد
حیران رخ یار ز اغیار نترسد
گر بی خردی می‌کند انکار من از عشق
سهل است و چه غم عاشق از این کار نترسد
عیار دلاور که کند ترک سر خویش
از خنجر خونریز و سر دار نترسد
اندیشه ندارم ز رقیبان بد اندیش
از خار جفا عاشق گلزار نترسد

عماد الدین نسیمی، عارف و شاعر قرن نهم، به سال ۷۴۸ هجری، در شهر تبریز در خانواده‌ای مذهبی از سادات چشم به جهان گشود.

او پس از رسیدن به سنین رشد، به آموختن علوم ادبی و معارف اسلامی پرداخت. وی علاوه بر زبان آذربایجانی به آموختن زبانهای فارسی و عربی نیز همت گماشت، و در علوم اسلامی و معارف دینی و منطق و کلام و فلسفه و ریاضیات و نجوم نیز دست به مطالعه پیگیر و مستمر زد، و در اثر تلاش و ممارست به مرتبه‌ای والا از علم و ادب و فضل نایل آمد.

در جوانی، ضمن آشنایی با اندیشه های عارف و شاعر و حکیم بزرگ هم عصر

خویش، سید فضل... نعیمی استرآبادی و مطالعه‌ی آثار وی به حروفیان پیوست و به نشر و بیان آرا و نظریات ایشان پرداخت.

حروفیه چنانکه اشارت رفت، نهضتی بود با اعتقادات شیعی، گرایش‌ات عرفانی و با پشتوانه‌ای غنی از آراء و اندیشه‌های فلسفی که با تشکیلاتی منسجم و منظم در جهت پیشبرد آرمانهای شیعی، به ستیز با حکام جور پرداخته و علیه آنان رایت قیام افراخته بود.

چنانکه پیش از این گفتیم، حاکم جبار و جائر این عصر، تیمورلنگ گورکانی، مغول زاده به ظاهر مسلمانی که جز به سرکوبی و کشتار نمی‌اندیشید، چنان عرصه را بر مردم تنگ کرده بود که فضل... نعیمی روزگار خود را عاشورا و جامعه آن روز را کربلا می‌خواند.

در گرایش نسیمی به سمت حروفیه، بیش از هر چیز، شخصیت و اندیشه‌ی فضل... نعیمی موثر بود. تعلق خاطر و ارادت نسیمی نسبت به استاد بزرگش از اشعار او به خوبی آشکار است:

من جانم ای نسیمی، یعنی دم نعیمی

درکش زبان ز وصفم من در زبان نگنجم

او از شاعران و اندیشمندان بزرگ روزگار خویش بوده است.

صاحب تذکره‌ی دولتشاهی او را از شعرای بزرگ که به روزگار شاهرخ سلطان ظهور یافته‌اند می‌داند.

مولف تذکره‌ی «روز روشن» می‌نویسد:

«نسیمی از سادات والاقدرشیراز، صوفی مشرب مستغرق بحار توحید بود و

کلمات خلاف ظاهر از زبانش سر می‌زد».^۱

رضا قلیخان هدایت در «ریاض العارفین» از او چنین یاد می‌کند:

«آن جناب، سید عمادالدین، از سادات رفیع الدرجات شیراز و از محققین زمان

۱- حسبه در ادب فارسی، دکتر ولی... ظفری، ص ۱۲۹، امیر کبیر.

خود، ممتاز بود. ارادت به جناب سید شاه فضل نعیمی داشته و در سنه ۸۳۷ منصوروار پا بردار شهادت گذاشته».^۱

«محمد علی مدرس» صاحب «ریحانة الادب» نیز از او به بزرگی نام می‌برد: سید عماد الدین نسیمی، عالم، عارف، فاضل کامل، محدث و شاعر ماهر، از مبرزین عرفان می‌باشد.^۲ ادوارد براون او را متولد بغداد می‌داند و این عجیب است، چرا که شواهد به تمامی دلالت بر ایرانی بودن او دارد. در «تاریخ ادبیات ایران» چنین می‌خوانیم: نسیمی متولد بغداد به دو زبان شعر دارد و دیوان او مشتمل بر اشعار فارسی و ترکی است که در اسلامبول مجموعاً در یک مجلد به چاپ رسیده است. مسترگیب، نسیمی، را اولین شاعر به زبان ترکی — عربی و تنها شاعر واقعی آن دوره می‌شمارد.^۳

مرحوم علامه دهخدا، شاعر را از عرفای شیراز^۴ می‌داند. متفکر و اندیشمند بزرگ معاصر، علامه امینی(ره)، در کتاب «شهداء الفضيلة» که در آن به شرح حال نویسی علما و اندیشمندان شهید شیعه پرداخته، در میان شهدای قرن نهم، از نسیمی یاد می‌کند: نسیمی از سادات جلیل القدر شیراز، مردی دانشمند و فاضلی محقق و محدث و عارف و شاعر بود و در رشته‌های مختلف دست داشت، و با شعر دلکشش بر دیگر شاعران فایق آمد. در عرفان و تصوف بر طریقه شاه فضل شیرازی متخلص به نعیمی عمل می‌کرد. وی شاعری نکته سنج و توانا بود که در «۸۳۷ هـ.ق» به دار آویخته و شهید گشت.^۵

۱- ریاض العارفین، رضا قلیخان هدایت، ص ۳۹۷.

۲- ریحانه الادب، محمد علی مدرس، ج ۶، ۱۷۴.

۳- تاریخ ادبیات در ایران، ادوارد براون، ج ۳، ص ۵۱۴، پاورقی.

۴- لغت نامه، مرحوم علامه دهخدا، ذیل لغت عماد الدین نسیمی.

۵- شهداء الفضيلة، علامه عبدالحسین امینی، شهدای قرن نهم.

شعر نسیمی و اندیشه های او:

شعر نسیمی، شعری است با درون مایه‌ای عرفانی، مضامین زیبا و باریک بینی‌های خاص. اشعاری که بیانگر اوج اندیشه اوست. در شعر نسیمی با تناسبی خاص از زیبایی فرم و محتوا مواجهیم. نه فرم فدای محتوا می‌گردد و نه پرداختن به صورت او را از معنا باز می‌دارد.

نسیمی نیز از شاعران سبک عراقی است. او از مولوی، سعدی و حافظ سخت متأثر است. مطلع بعضی از غزلیات او را در دیوان اشعار این شاعران بزرگ می‌بینیم. تصویر پردازی و مضمون یابی‌های نسیمی نیز در حیطه و محدوده‌ی سبک عراقی صورت می‌پذیرد.

مضامین و تصاویر زیبا در کار نسیمی کم نیست:

«از خیال جام نوشین لب‌ت در بزم خلد

ساقی رضوان ز کف جام مصفا ریخته»

«گفتمش بر عارضت این قطره‌های ژاله‌چیست؟

زیر لب خندید و گفت از گل گلاب آید برون»

«لاله دلسوخته، گل جامه دران است ز رشک

مگر از طرفه عذار تو نقاب افتاده است»

ای عنان دل ز دستم برده باز آ، کز غمت

صبر و هوشم رفت و جان پا در رکاب آورده‌است

ظاهراً تخلص نسیمی مربوط به دوران پختگی شعری شاعر است، و او را به حسینی و هاشمی نیز تخلص می‌کرده است. در دیوان شاعر، به مواردی از این تخلصها بر می‌خوریم:

ای هاشمی این راه به کوشش نتوان یافت

از جذبه کرا تا به سوی خویش کشیدند.

در شعر نسیمی، به صنایع ادبی و فنون شعری کراراً بر می‌خوریم. تصویرپردازی، استعاره، ایهام، جناس، تلمیح، و دیگر صنایع ادبی در اشعار او بسیار مشاهده می‌شود. تلمیحات او که از قضا بسیار نیز هست، بیانگر آشنایی عمیق و نزدیک شاعر با قرآن و احادیث اسلامی و نمایانگر باورهای خالص دینی اوست:

«اینما آمد تولواثم وجه ا... از آن

حق پرستان از همه رو، روی دل سویت کنند»

که اشارتی است به آیه: اینما تولواثم وجه ا... به هر سو روی کنید، وجه خداوندی پیش روی شماست.

و بیت:

«چو می درخم همی جوشم، بدین سَر پرده می پوشم

ظهور کنت کنزا را جز این مظهر نمی باید».

که اشارتی است به حدیثی قدسی با مضمون: کنت کنزاً مخفياً فأحببت أن أعرف فخلقت الخلق لکی أعرف. گنجی نهان بودم و می‌خواستم که شناخته شوم، پس خلق را آفریدم تا شناخته شوم.

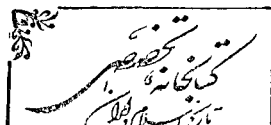
در بینش «نسیمی» و در نگرش عرفانی او مسایلی چون وحدت وجود عارفانه و انسان کامل و میل به خلود طرح می‌شود. نسیمی به ویژه به مسئله انسان کامل اهمیت بسیار می‌دهد. رابطه‌ی انسان و خدا در اشعار او بسیار مطمح نظر قرار گرفته است.

نسیمی راه رسیدن به توحید را خودشناسی می‌داند، و این امر زمانی میسر است، که سالک از تعلقات دنیوی رهایی یابد، و آزادی را در خویشتن تجربه کند. آیینه جان را، مصفا باید داشت، و زنگار از دل می‌بایست زدود، تا راه به کوی تجرید برد و سیر در افقهای ماورا داشت:

گر طالب بقایی اول فنا طلب کن	اندر فنای مطلق عین بقا طلب کن
ای طالب هویت فارغ شواز انیت	اینجا بین خدا را آنجا خدا طلب کن

آینه صاف باید تا رو به تو نماید آینه را جلاده یعنی صفا طلب کن
 حق را به ظن راجح نتوان شناخت ای دل بر رفرت نبوت سیر سما طلب کن
 در جهان بینی عارفانه به هر چه از دوست و امانی، آن بتی است که باید در
 هم شکسته شود و بزرگترین بتها بت نفس است که: النفس هم الصنم الاکبر.
 گناه آدمی راست نه بت را که بت، ساخته و پرداخته آدمی است:
 خواهی که شوی کسی زهستی کم کن ناخورده شراب وصل، مستی کم کن
 با زلف بتان دراز دستی کم کن بت را چه گنه؟ تو بت پرستی کم کن
 دنیا هدف نیست، وسیله است. مقصد نیست، معبر است. نهایت نیست، بدایت
 است. دل بر جهان ناپایدار بستن به دور از صواب است. اگر کسری باشی، آخر
 شکست در کنگره ایوانت خواهد او فتاد و اگر مسیحا باشی، بازگیزی از مرگ
 نیست:

پا به حرمت نه به روی خاک اگر داری خبر
 که این غبار تیره فرق خسروان کشور است
 چون مسیحا گر بود از آفتاب تکیه گاه
 روز آخر خشت بالین است و خاکت بستر است
 مفاک تیره‌ی خاک، زندان ابدی آدمی نیست. انسان درنگاه نسیمی، سیزیف در
 زنجیر نیست که اسارت تقدیر محتوم او باشد، بلکه در ستیز فرشته خویی و
 اهرمن طبعی، آدمی به مدد عقل و عشق و با گام زدن در راه هدایت حق و پناه
 بردن به ساحت قرآن، از تعرضات شیاطین در امان خواهد بود:
 گرچه دنیا را نبی زندان مومن گفته است
 چون مخلد نیست این زندان ز زندان غم مخور
 گرچه رنجوری ز رنج دیو باشد خلق را
 حرز جان عاشقان چون هست قرآن غم مخور
 نسیمی از زمهری اندیشمندانی است که پای عقل را درمسائل عرفان عملی



لنگ می‌دانند. او نیز چون اکثریت عارفان بر آن است که «دفتر صوفی سواد و حرف نیست». ذات حق فراتر از وصف و گمان و نشان است و جز بر پایه‌ی فراشناختی عارفانه نمی‌توان و نباید دم از فصوص حکمت زد:

«ای فکو کی دم از فصوص مزن ذات حق فارغ از فسانه‌ی ماست»

عرفان راهی است که تحقیق و معرفت قلبی می‌طلبد. شاهد توحید آنکه پرده از رخسار بر می‌گیرد که از چشمه سار معرفت زلال عشق و ایمان نوشیده باشی. اما آیا در دشت طلب که هر لحظه خطری در کمین است و هر دم بیمی از اهرمن آیا می‌توان بی راهبر راه پیمود و بی رهنما گام زد؟

نسیمی بر آن است که در این ظلمات که هر لحظه خطر گمراهی فرا راه سالک است، باید دست ارادت به پیری راه آشنا و ره پیموده سپرد و قطع این مرحله با همراهی خضر کرد:

تقلید روان از ره توحید بعیدند	ز آن روست که هرگز به حقیقت نرسیدند
مردان خدا زنده‌ی جاوید بماندند	ز آن نفخ الهی که در ایشان بدمیدند
پیری طلبی راه مریدی سپر اول	پیران جهان جمله در این راه مریدند

آنانکه در طلب جانانند، فارغ از اندیشه‌ی دو جهانند. اهل دل را با جنت و دوزخ چه کار، که آنان تنها و تنها به معشوق ازلی می‌اندیشند:

«عارفان از دو جهان صحبت جانان طلبند

تنگ چشمان گدا ملک سلیمان طلبند

التفات‌ی نکنند اهل دل آن طایفه را

که نه از بهر لقا زوضه‌ی رضوان طلبند»

تا لقای حق راهی نیست. گذشتن از خود، سالک را در آستانه دیدار قرار می‌دهد. بی نشان باید بود تا از حضرت جانان نشان دید.

در انسان شناسی عارفانه، با استناد به حدیث نبوی که: هر که خویشتن را

شناخت خدای تعالی را شناخته است، انسان مظهر ذات احدی شناخته می‌گردد. با این نگرش، خداوند بیرون از انسان نیست. در حدیثی قدسی آمده است که: من در آسمان و زمین نمی‌گنجم و تنها، قلب بنده‌ی با ایمان گنجایش مرا دارد. بر این مبنا، آدمی مقصد و مقصود هستی و هدف وجود است. رابطه خدا و انسان رابطه‌ای است بر مبنای عشق. رابطه‌ای که در یک سوی آن حسن ازلی و در دیگر سوی شوق ابدی قرار دارد:

بگذر زخود و ببین خدا را که این است نشان بی‌نشانی
بیرون ز وجود خود خدا را زینهار مجو اگر خود آیی
سیمرغ جهان لامکانیم مقصود زمین و آسمانیم

در نگاه نسیمی انسان کامل وجه ... است و چون این وجود متعالی، واسطه‌ی فیض خدا و هستی است، لذا به هر سوی که روی بگردانی، شاهد وجه خدای خواهی بود و در مکان و لامکان جز نور روی او پرتوی مشاهده نمی‌گردد. «وجه» صفت حق است و چون میان صفت ذات مغایرت و جدایی متصور نیست، وجه یا انسان کامل را می‌توان نور خدا و مافوق موجودات دانست. انسان جان جهان و علت غایی ایجاد است، و در پهنه ماسوی ... جز او دیتاری نیست، زیرا که آفرینش وجود خویش را مدیون هستی آدمی است.

بر مبنای نگرش وحدت وجودی، هستی همه از خداست، و تنها خدا باقی است و جز او همه چیز و همه کس سایه‌هایی عدم رنگند که از خود هیچ ندارند و به بقای حق باقی‌اند و کسانی کامل، واسطه‌ی فیض میان خداوند و عالم هستند. از طریق او اسماء و صفات به ظهور می‌آیند و جهان دم به دم فیض می‌گیرد و استمرار می‌یابد. وجه خدا، انسان کامل است و در آینه روی اوست که می‌توان شاهد جمال ازلی بود و در این مرآت است که ذات را می‌توان مشاهده کرد:

«هر توجه که می‌کنم وجه است
می‌نماید به هر حدود و جهات»
«اگر نه روی تو بودی بیان صورت حق
چگونه روی نمودی بما تجلی ذات»
«رخصت ندهد عقل اگر خوانمت انسان
انسان خدا روی بدینسان که شنیده است»
«روی ترا به حقیقت ندیده‌اند
آنان که نفی دیدن روی خدا کنند»
«شرم از روی تو می‌آید بشر گفتن تو را
جز خدا کفر است اگر گویم خدایی دیگر است»
«گوهر گنج حقیقت به حقیقت مائیم
نور ذات جبروتیم که در اشیائیم»
«گر سر رشته دو تا شد مکن اندیشه غلط
زانکه در عالم توحید همه یکتائیم»

خدا با آدمی است که: یحول بین المرء و قلبه. خداجویی مرتبط با خودشناسی است. که من عرف نفسه فقد عرف ربه. وقتی که همه خداست و جز او هیچ نیست، همه باید او را جست که: بسیط الحقیقة کل الاشياء.... در سایه‌ی این نگرش، فنای انسان در بقای مطلق، برای انسان بیکرانگی و جاودانگی به ارمغان می‌آورد. چون قطره کوچکی که در پیوستن به دریا خود دریا می‌گردد:

چه نکته بود که ناگه زغیب پیدا شد
که هر که واقف آن نکته گشت پیدا شد
چه مجلس است و چه بزم این که از می‌توحید
محیط قطره شد اینجا و قطره دریا شد

نسیمی به خاندان وحی و اهل بیت پیامبر(ص)، عشق و ارادتی خاص دارد. در

دید او، آنان همپایه و هم شأن قرآن مجیدند.

در هجوم حادثه، نسیمی امیدی جز سفینه نجات آل... ندارد. بخصوص نسبت به امام علی بن ابیطالب (ع)، بیش از دیگران عشق و ارادت از خود نشان می‌دهد. علی (ع) از دیدگاه نسیمی انسان کامل است. انسانی که مظهر تام تجلی ذات خداوندی است. علی وجه... است. وجهی که در هر کجا و هر سوی جلوه گر است. مهر مولا با روح و روان و جان و دل شاعر سرشته است. نسیمی فلاح را در پیروی از مولا علی (ع) می‌داند:

در اشعار ترکی نسیمی نیز اشارتهای بسیار به خاندان وحی ملاحظه می‌شود:

«یا رسول... سنسن صدر و بدر کاینات

طلعت و رخسار و نان مست اولو بدور شش جهات»

«مهدی آلدی ذولفقاری میندی دلدل آتنه

مشرك و منكر، منافق، جمله سی مات اولدی مات»

ترجمه:

یا رسول... شما صدر و بدر کاینات هستید

از طلعت رخسار شمار شش جهت مستی گرفته است

مهدی ذوالفقار علی بر کف بر دلدل سوار می‌شود

و دورویان و اهل شرک و انکار جملگی حیران می‌شوند

«گر نسیمین پناهی شاه مردان دور علی

اون سکیزمین عالمه حکم ایلین سردار بر»

ترجمه:

پناه نسیمی شاه مردان علی است

که به هژده هزار عالم، حکمران است

«منیم جانیمده جانانم علی در

علی دن اولدی ذات... مشهود

تنمده ذات سبحانم علی در

که شول معنیده یزدانم علی در

نماز و ذکر و ارکانم علی در
علیدور باب هادی پیمبر
که لفظ جمله احسانم علی در»
نسیمی مهر حیدر ایلہ کاشف

ترجمه:

و در درونم ذات سبحانیم علی است
در جان من جانان علی است
که در معنا یزدان من علی است
ذات الهی از علی آشکار شد
نماز و ذکر و ارکان من علی است
علی باب هدایت پیامبر(ص) است
که لفظ تمامی نکوئیها علی است
نسیمی مهر حیدر را برگزین

شهادت نسیمی:

پس از شهادت نعیمی و سرکوب نهضت او، نسیمی و دیگر اندیشمندان و متفکران حروفی تصمیم به هجرت گرفتند. پس از هجرت از باکو، مدتی در آناتولی ترکیه اقامت کردند. عده ای آنجا ماندند و گروهی به سوریه رفتند. در حلب عده بسیاری با دعوت حروفیه به ایشان پیوستند.

دعوت حروفیه در شام و سایر شهرهای سوریه مطرح شد و استقبالها و اعتراضاتی را به وجود آورد.

گروهی از مفتیان متعصب و قشری، ادعاینامه‌ای علیه نسیمی صادر کردند، و فتوا به زندقه و الحاد او دادند. ظاهراً جریان به بعضی اشعار نسیمی که از آنها برداشتهای متضادی می‌شد، بر می‌گشت. فقیهان متعصب این اشعار را مبنای ادعاینامه خود قرار دادند.

مسببش آن بود که جوانی شعری خوانده بود:

حق بین نظری باید تا روی تو را بیند

چشمی که بود حق بین کی روی خدا بیند

از جوان پرسیدند: این شعر از کیست؟ گفت از من است. خواستند او را به دار آویزند. سید نسیمی خود را رسانید و گفت: از من است. تا آنکه نسیمی را گرفتند

و پوست کردند.^۱

دادگاهی از فقهای عامه تشکیل شد. نسیمی به خوبی از خود دفاع کرد.

مصطفی کامل الشیبی در «تشیع و تصوف» می‌نویسد:

نسیمی در حلب پس از محاکمه‌ای که در آن حکم قتلش تنفیذ نگردیده بود، اعدام شد. و این همان بلایی بود که قبلاً بر سر خود فضل... آمده بود. یعنی این دو با آنکه محکوم نشده بودند، به قتل رسیدند.^۲

بعضی او را متهم به زندقه کرده و به مرگ محکوم ساختند. گرچه بیدادگاه حتی حکم قطعی نیز نتوانست صادر کند. حاکم حلب، پس از مطالعه گزارش محاکمه نسیمی دستور داد که از او پوست بگیرند و هفت شبانه روز در شهر حلب به تماشای مردم بگذارند. دست و پای نسیمی را برای برادرش و یکی را نیز برای عثمان قارایه کی بفرستند.^۳

۱- احسن التواریخ، حسن بیک روملو، صص، ۱۱۱ و ۱۱۰.

۲- تشیع و تصوف، مصطفی کامل الشیبی، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگوزلو، ص ۱۷۷.

۳- مقدمه دیوان عماد الدین نسیمی، ص ۲۲.

اسم مکان

۱۰	آذربایجان
۱۱	شبه جزیره عرب
۱۲	یونان
۱۴	حجاز
۱۶-۱۹-۲۳-۶۵-۹۹-۱۶۶-۱۸۸-۱۹۷-۱۹۸	ایران
۱۳۰-۱۲۰-۱۰۵-۷۰-۲۰-۲۰	مدینه
۱۹	مسجد پیامبر(ص)
۱۹-۲۹	غدیر
۲۰-۲۰۴-۲۲۸	کمبریچ
۲۱	غدیر خم
۲۱-۳۷-۴۲-۹۶	پهشت
۲۱-۷۸-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۶۹-۱۷۰-۱۷۱-۱۷۷-۱۸۰-۱۸۲-۱۸۸-۱۹۱-۱۹۳	مصر
۲۳-۲۹-۹۷-۱۴۴-۱۴۸-۱۷۱-۱۸۲-۱۹۳-۲۰۲-۲۰۴	بیروت
۲۳-۳۹-۶۵-۱۵۷-۲۱۱	ترکیه
۲۵-۶۰-۱۱۸-۱۲۲-۱۵۲-۲۰۹	تهران
۲۵-۳۰-۳۱-۸۱-۹۵-۱۰۴-۱۱۵-۱۱۹-۱۲۱-۱۵۳-۲۱۷	کربلا
۲۷-۵۴-۱۰۳-۱۰۵-۲۱۱	مکه
۲۹-۴۲-۱۶۴-۱۶۵	بیده
۳۱-۱۰۱-۱۰۷-۱۱۷-۱۲۶-۱۲۷-۱۳۰-۱۳۲-۱۴۰-۱۵۰-۱۷۱-۱۸۲-۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰	بغداد
۳۹-۴۰-۱۴۴-۱۴۵-۱۵۴	حلب
۳۹-۵۰-۱۴۹	شام
۳۹-۱۰۰-۱۴۴-۱۶۵-۱۷۶-۱۸۷	سوریه
۴۳-۹۹	عربستان
۴۳	لبنان
۵۰-۵۴-۶۶-۸۳-۱۱۹-۱۵۳-۱۷۱-۱۷۲-۱۸۲-۱۸۳-۱۹۴-۲۰۴-۲۰۸	قاهره
۵۰-۶۹-۸۰-۱۱۳-۱۱۵-۱۴۸-۲۰۷-۲۱۷	عراق

۶۴	ادینبورگ
۶۴-۲۰۱-۲۰۳-۲۰۴	استامبول
۶۵	واتیکان
۶۵	کلکته
۶۵	اگره
۶۵	گانپور
۶۵-۶۶	پاریس
۶۶	لکهنو (از توابع هند)
۶۶-۲۰۳	هند
۶۷-۶۹-۷۰-۹۷	صفین
۶۸-۱۲۶-۱۳۲	بصره
۶۸-۷۶-۷۷-۹۰-۹۷-۹۹-۱۱۷-۱۲۶-۱۲۷-۱۳۱	کوفه
۸۱	لیدن هند
۹۰-۱۵۵	تغلب
۹۹	سمنگان
۹۹	افغانستان
۹۹	بلخ
۹۹	بغلان
۹۹	جام
۹۹	مشهد
۹۹-۱۰۹	خراسان
۱۰۰-۱۱۴-۲۰۳	دمشق
۱۰۰-۲۰۸	اسوان
۱۰۱	سامرا
۱۰۲	نیشابور
۱۰۲	طبرستان
۱۰۴	نینوا
۱۰۵	طوس
۱۱۴	شوش

۱۱۴-۱۲۶	اهواز
۱۱۴	نجف اشرف
۱۱۴-۱۲۷	نجف
۱۱۶-۱۱۷-۱۵۴	فرات
۱۱۷	منا
۱۱۷-۱۵۴	رود فرات
۱۲۰-۱۲۹-۱۴۵	یمن
۱۲۶	دورق خوزستان
۱۲۶	ابن خلکان اهواز
۱۴۴	موصل
۱۴۴-۱۵۵	حمس
۱۴۵-۱۵۴-۲۰۳	قسطنطنیه
۱۵۳	انگلیس
۱۵۳-۲۰۳	بولاق
۱۵۳-۱۵۴	منبج
۱۵۴	اسارتگاه خوشنه
۱۵۴	ملطیه
۱۶۰	گرگان
۱۶۴-۱۶۵-۱۶۸-۱۷۰	اندلس
۱۶۴-۱۶۵-۱۶۶-۱۷۵-۱۷۶-۱۸۷	اشبیلیه
۱۶۵-۱۶۶	اسپانیا
۱۶۵-۱۷۵-۱۷۶-۱۸۶-۱۸۷	قرطب
۱۶۵	مهدیه تونس
۱۶۵	قرطبه اندلس
۱۶۵	افریقیه
۱۶۵-۱۶۶	شمال آفریقا
۱۶۵	البیره
۱۶۶-۱۶۹	آفریقا
۱۶۹	مغرب آفریقا

۱۷۱	حیدرآباد کن
۱۷۱	اروپا
۱۷۲	برقه
۱۹۷-۱۹۹	اضفهان
۱۹۹	همدان
۱۹۹	اسدآباد همدان
۲۰۱-۲۰۳-۲۰۹-۲۱۰	مصر
۲۰۱	قازان
۲۰۳-۲۰۴	آکسفورد
۲۰۴	لندن
۲۰۴	آمریکا
۲۰۴	فرانسه
۲۱۰-۲۱۱	اسکندریه
۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۳۳	شروان
۲۱۶	استرآباد
۲۱۶-۲۳۷	تبریز
۲۱۸	جبال
۲۱۸	ماوراءالنهر
۲۲۰	چین
۲۲۸	بریتانیا
۲۳۳-۲۴۷	باکو
۲۳۸-۲۳۹	شیراز
۲۴۷	آناتولی ترکیه

اسامی کتب

۱۱-۱۲-۱۳-۲۴-۲۵-۴۹-۵۲	قرآن کریم
۱۲	وحی نبوت
۱۲	جهان بینی اسلامی
۱۳-۱۸-۲۸	فصل نامه هنری
۱۳-۱۶	تفسیر نمونه
۱۶-۱۷-۲۳-۲۷	تفسیر روح البیان
۱۷	تفسیر کبیر
۱۸	تفسیر بیضاوی
۱۸-۳۱	تفسیر روان جاوید
۱۹	تفسیر عیاشی
۱۹	تفسیر شریف لاهیجی
۱۹-۲۹-۳۱-۷۹-۸۳-۸۵-۹۹-۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۰۵-۱۱۷	الآغانی
۲۰	صحیح نجاری
۲۰-۲۷-۴۴	فضائل الخمسه
۲۰	سنن بیهقی
۲۱	کامل بهایی
۲۱	شخصیت و قیام زید بن علی
۲۱	قصص العلی
۲۱-۳۱	ارشاد
۲۱	صراط المستقیم
۲۲	هفت اورنگ
۲۲-۲۶	امثال و حکم
۲۶-۳۰-۳۱-۳۶-۱۲۰	بحار الانوار
۲۶	الالباب
۲۷-۳۶-۱۰۸-۱۱۵	تاریخ سیاسی اسلام

٢٧	اسد الغابه
٢٧	متون ادب فارسی
٢٧	الشعر و الشعراء
٢٧-٢٨-٣٠-٣٢-٨١-٨٢-٨٥-٨٦-٨٧-٩١-٩٣-٩٥-١٠٧-١١٥-١١٨	الغدير
١٤٩-١٥١-١٦١-١٨٨-١٣	
٢٩	شرح زوزنی بر معلقات سبع
٢٩-٣١	نور الثقلين
٢٩	معجم الالفاظ الاحاديث النبوی
٢٩	سفينة البحار
٢٩	تفسير القرآن الكريم
٢٩-٣١	تفسير نور الثقلين
٣٠-٧٩-١٣٠-١٨٧-١٨٨-٢٢٨	ايعان الشيعة
٣٠	المعجم في معابير اشعار العجم
٣١	امام حسن و امام حسين (ع)
٣١-٨٥	ادبيات انقلاب در شيعة
٣١-١٥٢	الادب في ظل التشيع
٣١-٩٩-١١٨-١٤٨-١٥٨	مجالس المومنين
٣١-٣٥	تحقيق در اربعين
٣١-٣٦-٦٥-١١٨-١٢٨	عيون الاخبار الرضا
٣١-١٠٤-١١٣-١١٥-١٣٠	منتهى الامال
٣٣-٧٨	مجموعه گفتارها
٣٣-٨٢-٨٩-١٠٧	شيعة و زمامداران خودسر
٣٥-٨٤-١٤٥-١٥٥-١٥٦-١٥٩-١٧٦-١٧٧-١٩٤	تاريخ الادب العربي
٤٠-٥٢-٥٣-٥٥-٥٦-٥٧-٥٨-٥٩-٦٠-٦١-٦٢-٦٣-٦٤-٧٣	نهج البلاغه
٤١	انيس المومنين
٤٢	نزهه الكرام و بستان العوام
٤٥	تاريخ يعقوبی
٤٥	كشفه الغمه



۴۵	مناقب ابوالموید
۴۶	لطائف الطوائف
۴۷	تاریخ ابوالفدا
۴۹	الاتقان
۵۰-۹۹-۱۳۰	الفهرست
۵۰-۵۱-۵۲-۵۳-۵۴-۵۷	وقایع الایام
۵۱	طبقات مفسرین شیعه
۵۱-۵۵-۵۶-۵۸	پژوهشی در اسناد و مدارک نهج البلاغه
۵۲	اختصاص
۵۵	علی و بنوه
۵۵	عقربیات
۵۸	ناسخ التواریخ
۵۸-۶۲	الذریعه الی تصانیف الشیعه
۵۸	انوار العقول من اشعار وصی الرسول
۵۹	حدایق الحقایق
۵۹-۶۰	مروج الذهب
۶۲	مستدرک نهج البلاغه
۶۲	مناقب (شهر آشوب)
۶۴	غرر الحکم و درر الکلم
۶۶	انوار العقول لوصی الرسول
۶۷	التفاحه الوردیه فی شرح قصیده الزینبیه
۶۷	جلجلوتیه
۶۸-۶۹-۷۲-۷۳	کیهان فرهنگی (خرداد ماه ۶۵)
۷۸-۸۰-۱۱۵	تاریخ ادبیات زبان عربی
۷۹	الصراط المستقیم
۷۹-۹۱-۱۱۸-۱۲۸-۱۷۳-۱۸۵-۱۸۶-۲۱۷	معجم الادباء
۷۹-۸۲-۸۳-۸۴-۸۵-۸۶-۸۷-۹۰-۹۱	هاشمیات
۸۱	وسائل الشیعه

٨١-٨٣-٨٦-٨٩-٩٠-٩١	جهشها
٨٣	معاهد التنصيص
٨٣	الموتلف و المختلف
٨٣	خزانه الادب
٨٣	تعليقات البيان و التبيين
٨٤	معجم العشراء
٨٧	الحدايق الورديه
٩٠	الكتاب
٩٠	شرح الكتاب
٩٠	تلخيص المفتاح
٩٠	لسان العرب
٩٠	مغنى اللبیت
٩٠	شرح كافيہ
٩٠	تفسير تبيان
٩٠	تفسير كشاف و اساس البلاغه
٩٠	تفسير مجمع البيان
٩١	ايام العرب
٩٢-٩٣-٩٥	حديث حريت
٩٢	بصائر الدرجات
٩٣-٩٥	شاعران قبيله نور
٩٣	بهجة الامال
٩٥	كفاية الاثر النصوص على الاثمه الاثنى عشر
٩٩-١٠٤-١٠٨-١١٤-١٢٠-١٢٣	دعبل خزاعي
١٠٠-١١٦-١١٨-١٢١	ديوان دعبل خزاعي
١٠٢	تاريخ دمشق
١٠٢	الشيعة و فنون الاسلام
١٠٣-١٠٤	تتمه المتنہ
١٠٤-١٣٠	تأسيس الشيعة العلوم الاسلام

١٠٤	خلاصه الاقوال في معرفه الرجال
١٠٥	اغاني
١٠٥-١١١-١١٤-١١٥-١١٧-١١٩	قصيده تائييه
١٠٨	داري بردوش
١١١	المدايح النبويه في الادب العربيه
١١٥	ترجمه الغدير
١١٦	اربعين
١١٦-١٢١-١٢٢	طبقات الشعراء
١١٦	الوحده في مناقب العرب ومثالبها
١٢٠-١٢٣	شرح تائييه
١٢٠	قصايد اثني عشرية
١٢٠	بهجة الامال في شرح زبدة المقال
١٢٠	معاجم و تذكرها
١٢١	قصيده نونيه
١٢١	ديوان الحماسه
١٢١	الموشح
١٢١	الواسطه بين المتنبي و خصومه
١٢٣-٢١٨	الذريه
١٢٨-١٣٢	اصلاح المنطق
١٢٨-١٣١-١٣٢-١٣٦-١٣٧-١٣٨-١٣٩-١٤٠-١٤١	نامه دانشوران ناصري
١٢٩	تنقيح المقال
١٢٩	مجمع البحرين
١٢٩	جامع الرواه
١٢٩-١٤٢	تاريخ بغداد
١٢٩-١٤٢-١٤٦-١٥١-١٩٠	روضات الجنات
١٢٩-١٧٠-١٧٣-١٨٧-١٩٦-٢١٧	و فيات الاعيان
١٣٠	سرقاات الشعراء
١٣٠	معاني الشعر الكبير

۱۳۰	معانی الشعر الصغير
۱۳۰	دیوان خنساء
۱۳۳	النبات و الشجر
۱۳۳-۱۴۱	المخصص
۱۳۴	کیهان فرهنگی، سال ۸، ش ۹
۱۳۴-۱۳۷-۱۴۰	دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۳
۱۴۶	حبیب سر
۱۴۷	درآمدی بر ادبیات عرب
۱۴۷-۱۹۶-۲۱۸	یتیمه الدهر
۱۴۸	معالم العلماء
۱۴۸-۱۵۲-۱۸۸-۲۰۵	هدیه الاحباب
۱۴۹-۱۷۰-۱۷۳-۱۷۴-۱۷۹-۱۸۷-۲۰۲-۲۰۵-۲۴۷	ریحانة الادب
۱۴۹-۱۷۵-۱۸۸-۱۹۷-۲۱۷-۲۱۸-۲۲۳-۲۴۷	الشهداء الفضیل
۱۴۹-۱۵۰-۱۷۷-۲۱۵	دایرة المعارف
۱۵۱-۱۵۲-۱۵۳-۱۵۵-۱۵۶	قصیده شافیه
۱۵۱-۱۵۳-۱۵۹	قصیده میمیه
۱۵۵-۱۵۶	دیوان ابوفراس
۱۵۶	Und poetik det araber uber poesi
۱۵۶	شرح قصیده رائیه
۱۵۶	طراز الادب
۱۵۶	ایناس الجلاس
۱۵۹	رومیات ابوفراس
۱۶۹	تاریخ تمدن
۱۶۹	لغت نامه دهخدا
۱۶۹-۱۷۵-۱۹۴	اسپانیای اسلامی
۱۷۱	دانشنامه ایران و اسلام
۱۷۳-۱۷۴-۱۸۰-۲۰۵	تأسیس الشیعه
۱۷۴-۱۸۹	امل الامل

۱۷۴-۱۷۵	الوسيط في الادب العربي و تاريخه
۱۷۵-۱۷۶	دايرة المعارف تشيع
۱۷۶	دايرة المعارف الاسلاميه
۱۷۷	العمده
۱۷۷	ادباء العرب في الاندلس و عصر الاتبعات
۱۷۸-۱۷۹	ديوان ابن هاني
۱۷۸	گزیده اشعار ابن هاني
۱۸۴-۱۸۵	لباب الالباب
۱۸۵	تورات
۱۸۵-۱۸۶	النثر الفني في القرن الرابع
۱۸۵-۲۲۷	انجيل
۱۸۶	تاريخ اسلام السياسي
۱۸۶-۱۸۷-۱۸۸-۱۹۲-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶	مقامات
۱۸۹	نسمه السحر
۱۹۰	الشيعة و فنون الاسلام
۱۹۰	منتهى المقال
۱۹۰	سبك شناسي
۱۹۰	الحضاره الاسلاميه في القران الرابع
۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۴	مقامه
۱۹۰-۱۹۱-۱۹۴-۱۹۵	مقامات بديع الزمان همداني
۱۹۱	مقامات حمیدی
۱۹۱	مقامه سبکباجیه
۱۹۱	گلستان
۱۹۱	کارنامه اسلام
۱۹۱	محمد (ص) خاتم پیامبران
۱۹۳	المثل السائر
۱۹۳	مقامه البشريه
۱۹۴-۲۰۶	در آمدی بر ادبیات عرب

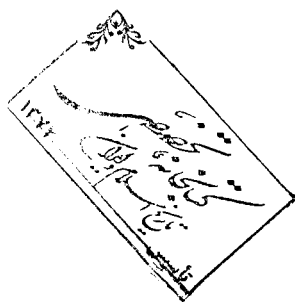
۱۹۵	مقامات ابن ناکیا
۱۹۵	مقامات ابن شهید
۱۹۵	مقامات حریری
۱۹۵	مقامات زمخشری
۱۹۵	مقامات ابوالفرج ابن جوزی
۱۹۵	مقامات شمس الدین تلمسانی
۱۹۵	مقامات علی بن محمد کازرونی
۱۹۵	مقامات صفدی
۱۹۵	مقامات ابن خطیب
۱۹۵	مقامات شهاب الدین خفاد
۱۹۵	مقامات سیوطی
۱۹۵	مقامات میرزا جعفر همدانی ریاض
۱۹۵	مقامات حسن ابراهیم و حسین و بن کمال الدین علی بن جمال الدین
۱۹۵	مقامات شهاب الدین خفاد
۱۹۵	مقامات ناصیف یا زجی
۱۹۶	ارشاد الاریب الی معرفه الادیب
۱۹۶	معجم المؤلفین
۱۹۷	پارسیان عربی نویس
۱۹۹-۲۰۸-۲۰۹	شرح لامیه العجم
۲۰۱	سفرنامه
۲۰۳	جوامع الحکایات
۲۰۳-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱	لامیه العجم
۲۰۵	مجمع التواریخ
۲۰۶-۲۱۱	تاریخ ادبیات عرب
۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۱	لامیه
۲۰۷	قصیده‌ی خائیه
۲۰۷	خریده‌ القصر
۲۰۷	استقبال صفری

٢٠٧	استقبال صفى الدين حلى
٢٠٧	استقبال ابن نباته
٢٠٧-٢٠٨	جواهر الادب
٢٠٧-٢١٠	شرح قصيده لاميه
٢٠٨	لاميه غرس الدين خليل بن محمد اقفهسى
٢٠٨	لاميه الهند
٢٠٨	لاميه الترك
٢٠٨	لاميه شيخ اسماعيل ابوبكر زبيدى
٢٠٨	شرح صلاح الدين خليل بن ابيك بن عبدا... الصفدرى الشافعى
٢٠٨	لاميه الشيبى
٢٠٨	لاميه جميل الزهاوى
٢٠٨	لاميه طغرايى
٢٠٨	شرح ابولبقاء العبرى
٢٠٩	نزول الغيث الذى انسجم على شرح لاميه العجم
٢٠٩	الغيث المنسجم فى شرح لاميه العجم
٢٠٩	دولاميه عرب و عجم
٢٠٩	قطر الغيث المنسجم فى شرح لاميه العجم
٢٠٩	حل المبهّم فى شرح لاميه العجم
٢٠٩	بروق الغيث
٢٠٩	پند العجم من لاميه العجم
٢٠٩	الغيث المنسجم
٢٠٩	تلخيص شرح صفدرى
٢٠٩	ايضاح المبهّم من لاميه العجم
٢٠٩	نشر العلم فى شرح لاميه العجم
٢١٠	شرح تحفه الرايى لاميه الصغرايى
٢١٠	ديوان طغرايى
٢١٠	نسخه خطى قاهره (ادب ، دارالكتب)
٢١٠	نسخه خطى لندن (بريتيش ميوزيوم)

٢١٠	نسخه خطی استانبول (راغب پاشا)
٢١٠	نسخه خطی اسپانیا (اسکوریال)
٢١٠	نسخه خطی بیروت (IT64b)
٢١٠	نسخه خطی آمریکا (MSF92) دانشگاه آمریکا
٢١١	کتاب صبح التقویم
٢١١	صحیفه ناموس الحکمی فی تهذیب الجار السبعه
٢١١	افعال الطبیعیه و اسرار الخلقیه
٢١١	ذات الفوائد
٢١١	رساله خاتمه
٢١١	قصیده به فارسی با شرح عربی توسط خوطغرای
٢١١	ترکیب انوار
٢١١	جامع الاسرار
٢١١	حقایق الاستشهادات
٢١١	الارشاد الی الاولاد
٢١١	الاحسان فی علم المیزان
٢١٢	دیوان بارودی
٢١٢	الرّد علی ابن سینا
٢١٢	مصائب الحکمه
٢١٢	مفاتیح الرحمه
٢١٨-٢١٧-٢١٣	جنان الجنان و روضه الاذهان
٢١٦	فی ادب مصر الفاطمیه
٢١٦	جنان الجنان و ریاض الاذهان
٢١٧	الهدایا و الطرف
٢١٧	شفاء الغله فی سمت القبله
٢١٧	الذریعه الی تصانیف الشیعہ
٢١٧	السیل و الذیل
٢١٧	الخریده
٢١٧	الذریعه الی تصانیف الشیعہ

۲۱۷	منية الالمعى و بلغة المدعى
۲۱۸	شهيدان راه فضيلت
۲۲۱	زندگى تيمور
۲۲۱-۲۲۳-۲۲۴-۲۳۱-۲۵۶	تشيع و تصوف
۲۲۳	دنباله جستجو در تصوف ايران
۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۳۵	بررسى‌هاى تاريخى
۲۲۵-۲۳۵	جاودان كبير
۲۲۵-۲۴۱	رياض العارفين
۲۲۵	جاودان كبير و جاودان صغير
۲۲۵	الضوء اللامع لاهل القرن التاسع
۲۲۵-۲۳۴	جاودان صغير
۲۲۶	انباء الغمر فى ابناء العمر
۲۲۶	آغاز فرقه حروفيه
۲۲۶	فرهنگ ايران زمين
۲۲۶-۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۵-۲۳۷-۲۳۸-۲۴۹-۲۵۰-۲۵۴	قرآن
۲۲۸	مقدمه‌ى العبر
۲۲۸	علم السحر و الطلسمات
۲۲۸	تفسير القرآن الكريم
۲۲۸	اصول كافى
۲۲۸	معانى الاخبار
۲۲۹	فتوحات مكيه
۲۲۹	واپسين جنبش قرون وسطايى
۲۲۹	گنجينه سخن
۲۳۱	ديوان نعيمى
۲۳۲	شرح جاودان
۲۳۲	توحيد نامه
۲۳۲	كاشف الاسرار
۲۳۲	اسناد حروفيه

۲۳۲-۲۴۷	تاریخ ادبیات در ایران
۲۳۳	اسلام در ایران
۲۳۴-۲۳۵	جاودان نامه
۲۳۴	عرش نامه
۲۳۴	محبت نامه
۲۳۴	التأویلات
۲۳۴	انفس و آفاق
۲۳۵	عرف نامه
۲۳۵	ژورنال آسیایی
۲۳۸	ملمعات
۲۳۹	تاریخ مختصر ایران
۲۴۰	تاریخ جهانگشاجوینی
۲۴۰	واژه نامه گرگانی
۲۴۱	قیامت نامه
۲۴۱	هدیه العارفین
۲۴۱	تاریخ «حبیب السیر»
۲۴۱-۲۴۷	تاریخ ادبیات ایران
۲۴۶	تذکره‌ی دولتشاهی
۲۴۶	تذکره‌ی روز روشن
۲۴۶	ریاض العارفین
۲۴۶	حسبیه در ادب فارسی
۲۴۷	لغت نامه دهخدا
۲۵۶	احسن التواریخ
۲۵۶	مقدمه دیوان عمادالدین نسیمی



اشخاص

عمر بن خطاب	علی بن ابیطالب (ع)
عایشه	علامه امینی
ابوالفرج اصفهانی	مرتضی مطهری
ابن هريره	لبیدبن ربیعہ
عمر و عاص	قزل ارسلان
امام رضا (ع)	شیخ اسماعیل حق البرسوی
فاطمه (س)	حضرت محمد (ص)
امام حسن (ع)	مکارم شیرازی
امام حسین (ع)	حسان بن ثابت
سید حمیری	کعب بن مالک
زیدبن علی (ع)	عبداله بن رواحه
سید مرتضی حسینی فیروز آبادی	امام سجاد (ع)
عبدالین طبری	ابن عباس
عثمان	زبیری
ابوذر غفاری	ابوسفیان بن حارث
رضوی اردکانی	بصیرة بن وهب المنخرومی
تنکابنی	منافع بن عبدمناف
شیخ مفید	امیه بن ابی الصلت الثقفی
جامی	شیخ بهایی
علامه دهخدا	امام محمدباقر (ع)
شیخ اسماعیل حقی موسوی	امام فخرازی
حسن ابراهیم حسن	محمد تقی جعفری
عوفی	امام صادق (ع)
عامر بن اکوع	عبدی کوفی
کعب بن زهیر	ابی عبدالله (ع)
منوچهری دامغانی	آیت اثقفی تهرانی
ابن اثیر	علاء بهاءالدین شریف لاهیجی

یحییٰ بن زید	ابن قتیبہ
عبدالله... نوادہ جعفر بن ابی طالب	ابوطالب
مروان اموی	ابولیلی نابغہ جعدی
حنالفاخوری	شیخ عباس قمی
جرج جرداق	روح القدس
پابندہ (مترجم)	خدیجہ (س)
امام خمینی (ره)	سعدی بنت کریم
زید بن تعب ریاحی	ام سلمہ
فاطمہ بنت اسد	عاتکہ بنت کریم
ابراہیم خلیل (ع)	شیما بنت حارث
آسیہ دختر مزاحم	خنساء بنت عمر
مریم بنت عمران	ام ایمن
عیسیٰ (ع)	عبدالله... شبر
ابن اسحاق (ع)	کثیر عزہ
جبرئیل (ع)	دیک الجن
میکائیل (ع)	کمیت اسدی
ہارون (ع)	دعبل خزاعی
موسیٰ (ع)	علامہ مجلسی
مولانا فخرالدین علی صفی	سید محسن امین عاملی
احمد گلچین معانی	شمس قیس رازی
بنی ہاشم	صادق آیینہ وند
بنی عبدالمطلب	عبدالله نعمہ
ابولہب	قاضی نوراللہ شوشتری
زینب (س)	علامہ قاضی طباطبائی
سیوطی	شیخ صدوق
ابن الندیم	بنی امیہ
علامہ ملا علی خیابانی	ابن رومی
عقیقی بخشایشی	بنی عباس
محقق بن ابی محقق الضبّی	شیخ محمد جواد مغینہ
معاویہ	مختار ثقفی

ابی سلیمان زید بن وهب جهنی کوفی
 ابی خیر صالح بن ابی حماد مسلمہ رازی
 امام جواد (ع)
 امام هادی (ع)
 امام عسگری (ع)
 ابی احمد عبدالعزیز بن یحیی جلودی
 سید شریف ابی القاسم عبدالعظیم بن
 عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن
 حسن بن علی بن ابیطالب
 ابی الحسن علی بن محمد مدامینی اخباری
 ابی محمد یا ابی بشر مسعده بن صدقه عبدی
 امام موسی کاظم (ع)
 ابو عبدالله محمد بن عمر بن واقد اسلمی
 ابی منذر هشام بن محمد بن سائب کلبی نسابه
 سید شریف مرتضی (برادر رضی)
 شیخ هادی آل کاشف الغطاء
 ابن شهر آشوب
 عبدالواحد آمری تمیمی
 ویلم یول
 سید جمال الدین خوانساری
 کارل بروکلمان
 اسماعیلیه
 رشید الدین و طواط
 فلاشر
 حسین بن معین الدین میبدی
 ابن درید
 جاحظ
 مولوی محمد خلوتی
 محمد عمری
 زمخشری

علی الجندی
 عبدالحمید کاتب
 مسعودی (مورخ ق هجری)
 ابن ابی الحدید
 سید محمد مهدی جعفری
 عبدالله بن عباس
 محمد بن ابی بکر
 افلاطون
 ارسطو
 خلف احمر
 عنبسه
 بسطام
 علامه سبط بن جوزی
 محمد بن طلحه بن شافعی
 طه حسین
 عباس محمود العقاد
 ابن ابی الشحماء العسقلانی
 سید شریف رضی
 ابی تمام
 سپهر
 علامه شیخ آقا بزرگ تهرانی
 قطب الدین کیدری
 قطب الدین ابوالحسن محمد بن حسن بیهقی
 ابن علی فضل بن حسن طبرسی
 شیخ ابوالحسن علی بن احمد بن محمد فنجگردی نیشابوری
 سید ابوالبرکات هبة الله بن محمد حسین
 ابراهیم بن حکم بن ظهیر فرازی
 ابراهیم بن سلیمان نهمی
 ابی یعقوب اسماعیل بن مهران بن
 محمد بن عمر بن ابی نصر زید سکونی



هدایت حسین	یاقوت حموی
قطب الدین سعید بن هبه الله راوندی	ابوعثمان مازنی
سعدی بن تاجی	ابوبکر
سعدالدین مستقیم زاده	یحیی الجبوری
مولوی علی ودود	فرزدق همام بن غالب
مولوی ولایت حسین	هشام بن عبدالملک
برهان الدین عبدالحمید کرمانی	خالد قسری
شوقی شاعر	عبدالرحمن بن عنبسه ابن سعید
عبدالحکیم النجار	علامه زین الدین عاملی
حافظ محمد عبدالله	ابوعکرمه
عبدالقادر دو بندی	معاذ هراء
محمد عبدالکریم	شیخ حر عاملی
عبدالمعطی بن سالم بن عمر سهلاوی	محمد رضا حکیمی
علی بن مقری	ژوزف هوریتز آلمانی
مولوی عزت علی	امراء القیس
علی بن منصور بن نجم	ابی ریاش احمد بن ابراهیم
عمر بن عمر بیاسی	مصطفی زمانی
قنبر	یوسف بن عمر
ابن هشام	سید ابراهیم عباسی
حارث بن صمه	بغدادی
کعب بن الاشرف یهودی	محمد محمود رافعی مصری
سماک یهودی	سندویی
طلحه	علامه شیخ محمد سماوی
مروان بن حکم	محمد شاکر نابلسی
محمد حنفیه	محمد بن عمران مرزبانی
هاشم مرقال	ابونواس
یزید	ابافراس
عبدالله بشر بن معبد	حوا
سفیان	عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر
بدیل بن ورقاء	سیبویه

ابامستهل	ابوسعید سیرافی
حضرت قائم (عج)	ابوالمعالی خطیب دمشقی
دکتر زکی مبارک	ابن منظور افریقی
بدیل بن ورقاء	ابن هشام مصری
صریح الغوانی مسلم بن الولید	نجم لامیه‌ی رضی
هارون الرشید	شیخ ابوجعفر طوسی
مصطفی قلیزاده	جارالله زمخشری
عباس بن جعفر خزاعی	امین الاسلام طبرسی
رستم	ابن کناسه‌ی اسدی
تهمینه	ابوحفص بن بکیر
سهراب	احمد بن حسن نسابه‌ی کوفی
مطلب بن عبدالله	ورد بن زید
دعبل	مستهل
مطلب بن عبدالله	صاعد
نوح بن عمر و سکسکی	ابوعمیر صیداوی
ابومحمد عبدالله بن رغبان	حبیب بن ابی سلیمان
دیک الجن	حفص بن محمد اسدی
ابن عساکر	علی بن یقطین
سید حسن صدر	محمد بن سهل
رزین (برادر دعبل)	ابن بشرمه صبی
منصور دوانقی	عقبه بن بشیر اسدی
مهدی	حفص بن سلیمان کوفی قاری بزاز
هادی	ابان بن تغلب
امین	یونس بن یعقوب بزرگواری
مأمون	داود بن نعمان انباری
واثق	علی بن نعمان انباری
امام کاظم (ع)	درست بن ابی منصور (درست واسطی)
امام علی النقی (ع)	محمد صحتی سردرودی
ابن مهدویه	محمد بن حسن صفار قمی
قاضی تبریزی	عقیل

کمیت اُسدی	یحیی بن اکثم
سیدالشهداء	مروان
ابو خالد خزاعی	امیه
دکتر زکی مبارک	محمد جواد مغنیه
امام کاظم (ع)	مصطفی زمانی
امام جعفر (ع)	حسن ابراهیم حسن
ابوالفرج اصفهانی	بابک خرم دین
فضل بن سهل ذوالریاستین	افشین
محدث قمی	مازیار
زید بن علی (ع)	علامه حلی.
علویان	آیت الله سید حسن صدر
علامه شیخ عبدالحسین امینی	مصطفی قلیزاده
حسن ابراهیم حسن	احمد بن مدبر
حنا فاخوری	دعبل
آیتی	ابواسحاق
سفیان ثوری	ابوالفرج اصفهانی
مالک بن انس	پاینده (مترجم)
واقدی	علی بن موسی الرضا (ع)
ابن سلامه	مأمون الرشید
حافظ شعبه بن حجاج	مصطفی قلی زاده
عبدالصاحب دجیلی	امام محمد تقی الجواد
دکتر عبدالکریم اشتر	معتصم
قاضی طباطبائی	سفاح
مالک بن طوق	منصور
حضرت حمزه (ع)	مهدی
یاقوت حموی	هادی
علامه ی محمد باقر مجلسی	اصحاب کهف
سلطانعلی سلیمانی	وصیف
علی محدث	اشناس
شیخ احمد احسائی	فضل بن مروان

متوکل	سلیمان خان افشار
ابن سکیت ابویوسف	علامه محدث، سیدنعمت ا.. جزایری
کسائی	علامه کمال الدین محمد بن محمد
امام محمد بن علی	قنوی شیرازی
امام علی بن محمد النقی (ع)	علامه حاج میرزا علی
ابی عمر	قره داغی تبریزی
شیبانی	فاضل تونی
ابوعکرمه الضبی	ابوتمام
قراء	علی بن جهم
احمد بن محمد بن ابی شداد	متوکل عباسی
ذهبی	کمیت بن زید اسدی
خطیب بغدادی	نزار
شمشاطی	مرزباتی
ابن خلکان	قاضی جرجانی
ابوحیان توحیدی	قحطانیان
ابن شاکر	علی محدث
ابوحیان غرناطی	حضرت علی (ع)
ابن سیده	شیخ نجاشی
دکتر عبدالکریم گلشنی	ابوجعفر بن محمد بابویه
ژیلببرگ	شیخ طوسی
ابن ندیم	علی ابن عیسی اربلی
ابوحنیفه دینوری	طلحه ی مالکی
علی بن حمزه بصری	عارف مولوی محمدتقی علامه محمد
اصمعی	باقر مجلسی
ابوعبیده معمر بن مثنی	میرزا کمال
امروالقیس	شاه سلطان حسین صفوی
زهیر بن ابی سلمی	مولوی کمال الدین محمد بن
نابغه ذبیانی	معین الدین محمد قنوی
أعشی	علی بن دعبل خزاعی
عنتره بن شداد	ابن سکیت

طرفه بن عبد	ياقوت حموی
ابوعثمان	علامه محمد باقر خوانساری
یافعی	علامه مامقانی
ابن سیده	مولی صالح مازندرانی
ابن خلکان	ابن خلکان
خطیب بغدادی	محقق اردبیلی
یعقوب	آیت ا..سید حسن صدر
امام علی (ع)	ابن خلکان
متنبی	ابن ندیم
ابوفراس	عروه بن ورد
معری	ابی بکر بن ابی شیبہ
عنصری	حسین بن عبدالمجیب موصلی
منوچهری	عمر و بن کلثوم
سیف الدوله	بشر
ابوفراس حمدانی	محمد بن عبدالله بن طاهر
ثعالبی	ابن طاهر
امراء القیس	متوکل عباسی
حضرت یوسف (ع)	معتز
محدث قمی	موفق
ابن کثیر	قنبر حبشی
صاحب بن عباد	قریشی
عبدا...بن معتز	ابن اعرابی
ابن شهر آشوب	ابوالحسن طوسی
محمد علی مدرس	ابوالحسن علی لحيانی
ابن اعرابی	ابوعلمانی
محمد عجلان	محمد بن عبدالملک زیارت
محمد بن فرج مقری	معری
ابوالعباس مبرد	عنصری
ابوالعباس ثعلب	انوری
خطیب بغدادی	سعدی

حافظ	احمد کتابی اییادی
دکتر عبدالحسین زرکوب	محمد جیهی
ابوفراس حارث بن سعید بن حمدان	عبدالله بن عباس
ناصرالدوله	عبدالله
امیر سیف الدوله حمدانی	قثم
حنالفاخوری	محمد بن عبدا...عثمانی
ام ولد	بنی حسن
خواندمیر	فاطمه بنت حسین
سیف الدوله علی بن ابوالهیجاء	محمود کامل فکری
ابن نباته	سامی الدهان
ابن خالویه	کارل بروکلمان
کشاجم	ابوافرس حمدانی
یعقوب آژند	ابوالمعالی سعدالدوله
سلامی	سعدلدوله
هامیلتن راسکین گیب	سید محمد باقر خوانساری
میرسید محمد باقر خوانساری	الفاخوری
سیدمحمد باقر محدث قمی	عباس ابن عبدالمطلب
عباس عموی پیامبر (ص)	سلمان فارسی
محمد بن سکره هاشمی	یحیی بن عبدا.. بن حسن موسی بن
نوح(ع)	جعفر (ع)
یحیی برمکی	ابن هانی اندلسی
امام موسی بن جعفر (ع)	ویل دورانت
کارل بروکمان	ابن رشد
حنالفاخوری	ابن طفیل
ابن خالویه	ابن باجه
فردوسی	ابن خلدون
محمد امیر الحاج شیعی	ابوالقاسم محمد بن هانی بن محمد بن
محمود بن جعفر	سعدون و مشهور ابن هانی علویان
سامی الدهان	هانی بن محمد
محمد طلعت افندی	ابن خلکان

یزید بن حاتم

ناصرالدین الله

ابن هانی

ابن الابرار

فاطمیان

اسماعیلیان

عباسیون

امام اسماعیلی

حنبلی

ارسطویی

مسیحی

ابن مسرّة

فاطمیان

امویان

حنبلی

ابی تمیم معربن المنصورالعبيدی المعز

فزاری

ابن ایادی

معز فاطمی

یاقوت حموی

ابوالقاسم ازدی اندلسی (ابن هانی)

علامه سید حسن صدر ابن هانی اندلسی

شیخ حرعاملی

ابن شهر آشوب

مونتگمری وات

احمد الاسکندری

مصطفی عنانی

محمد علی طالقانی

المعز

ولی عصر (عج)

حنالفاخوری

اسماعیلیه

ابن رشیق

پطرس البستانی

المعز فاطمی

نعیم عدی

فون کرایمر

مولوی زاهد علی

بدیع الزمان

صاحب

بدیع

ابوبکر خوارزمی

ابوسعید محمد بن منصور

دکتر زکی مبارک

خلف بن احمد

حسین بن حسن خشنامی

یاقوت حموی

حسن ابراهیم حسن

تبریزی

ابن عمید

پرندگاست (انگلیسی)

ریشر (آلمانی)

دکتر علیرضا ذکاوتی قراگوزلو جاحظ

بختری

قاضی ابوبکر حیری

بشر بن عوانه صعلوک

مونتگمری وات

هامیلتون راسکین گیب

کار بروکلیمان

ابوالفتح اسکندری



العسكري
صلاح الدين خليل بن ابيك بن عبدا...
الصفري الشافعي
شيخ عبدالرحمان شافعي
علي بن قاسم طبري
ابن حجة حموي ابوبكر
علي بن عبدا...
سعيد بن مسعود صفهجي مراكشي
جلال الدين بن خضر حنفي
شيخ كمال الدين محمد بن موسى
الدميري
صفري
عبدالمعين ملوحي
حسين بن رستم كفوي
پاپادوپولس
محمد افند علي الميناوي
شيخ محمد علي حزين
گوليوس Qolius
واتير P.Vattier
عماد اصفهاني
رشيد غساني
تيمور لنگ
تاتار
هلموت ريتر
حضرت مهدي (عج)
ادوارد براون
ترك اسحاق افندي
مصطفى شيبی
نسيمي
علي اعلي

حارث بن هاشم
محمد علي طالقاني
حنا الفاخوري
ابن مسكويه
ابوبكر خوارزمي
كارل بروكلمان
ابواسماعيل كاتب اصفهاني
مؤيد الملك
اديب زوزني
زيب الدوله
ابومنصور
سلجوقيان
طغرايي
محمد سلجوقي
سنجر
سلطان محمود
كمال الملك سميرمي
سلطان مسعود
ابوالمؤيد محمد
شهاب اسعد
نظام الدين مذكور
علامه سيد حسن صدر
ابواسماعيل حسين بن علي اصفهاني
(طغرايي)
ابوالاسودثلي
شيخ عبدالرحيم بن عبدالرحمن عباسي
شيخ بدر الدين محمد بن ابي بكر
الداميني مالكي
شهاب الدين احمد بن عبدا..اندلسي
محب الدين ابوالبقاء عبدا... بن حسن

شایدوس (لاتین)	فضل الله نعیمی
دولاتزہ دول گرائز (فرانسوی)	پطروشفسکی
وکیل احمد اسکندری بوری (ہندی)	میران شاہ تیموری
دکتر عبدالحسین زرین کوب	شیبی
محمد شکری المکی	کریم کشاورز
یاقوت حموی	محمود روشنایی فلسفی
عمر رضا کحاله	عماد الدین نسیمی
امامیہ	جوہر ، فرماندہ فاطمی
اسماعیلیہ	المعز فاطمی
فیروز حریرچی	امویان
علامہ شیخ عبدالحسین	ابن خلدون
مویدالدین ابواسماعیل حسین بن -	کرم بستانی
علی بن عبدالصمد طغرای	فواد افرام البستانی
اصفہانی	علامہ سید حسن صدر
ناصر خسرو قبادیانی	کرم بستانی
رودکی	ابوالفضل احمد بن حسین بن یحیی بن
دقیقی	سعید ہمدانی
انوری	ابوالحسین احمد بن فارسی قزوینی
عنصری	صاحب بن عباد
عسجدی	خوارزمی
سلجوقیان	علامہ شیخ عبدالحسین خوارزمی
موید الملک	امویان
خواجہ نظام الملک طوسی	سید حسین صدر
ظہیر الدین نیشابوری	ابوعلی
عماد کاتب	آدام متز
ابوالاسود دثلی	صاحب بن عباد
جابر بن حیان صوفی	ملک الشعراء بہار
دکتر ہامیلتون راسکین گیب	حریری
شریف رضی	سعدی
ابن ہانی اندلسی	حریری



ناصر خسرو قبادیانی	ابن قادوس
عماد کاتب	قاضی جلیس
سید احمد هاشمی	فقیه عماره یمنی
صفی الدین حلی	رشید
عبدالمقتدر کندی ذهلوی	فاطمی
حسن بک طویرانی	دکتر محمد کامل حسین
بارودی	یاقوت حموی
شیخ اسماعیل ابوبکر زبیدی	عماد اصفهانی
غرس الدین جلیل بن محمد اقفهسی	رشید غسانی
الشیبی	شاور
جمیل الزهاوی	صلاح الدین یوسف بن ایوب
ابوجعفر محمد الربعی	آل رزیک
البغدادی	اسدالدین شیرکوه
پوکوک E.Pocock	العاضد
(Raux)فرانسوی	مehذب بن زبیر
J.D.Carlyle	مehذب
Chapellow	ابو محمد سید جلال الدین
دکتر مهدی محقق	ابوالفضل فضل الله بن عبدالرحمان استرآبادی
استاد محمود شهابی	حسینی متخلص به فضل الله
آرنولد نیکلسون	علامه شیخ عبدالحسین
رشید غسانی	مصطفی کامل الشیبی
عماد کاتب	ذکاوتی قراگوزلو
علی ابن ابراهیم ابن زبیر غسانی آسوانی	دکتر مشکور
قاضی ابی اسحاق ابراهیم	عبدالحسین زرین کوب
محمد بن حسین	مسیح (ع)
مehذب ابو محمد حسن بن علی بن ابراهیم	مریم (س)
مehذب بن زبیر	دکتر ذبیح الله صفا
فرید و جدی	ابونصر احمد بن هلال بکیر
فاطمیان	هلال بن وصیف صاحب المفخر
طلایع بن رزیک	ابن الامام

المعتز	عطا ملک جوينی
ابن خلدون	ذبيح الله صفا
سيد مصطفى خميني	صائن الدين على ترکه
ابن سينا	شمر
محيي الدين ابن عربي	ميرانشاه
فشاهی	مارانشاه
دکتر صفا	جوينی
على اصغر حکمت	صادق کیا
نصرالله فلسفی	بايزيد عثمانی
مصطفى کامل الشيبی	ادوارد براون
حضرت آدم (ع)	ابن حجر
ادوارد براون	ذبيح الله صفا
عطار	دکتر مصطفى کامل الشيبی
عراقی	استرآبادی
مولوی	شاهرخ سلطان ظهور
سعدی	رضا قليخان هدايت
کمال هوارت	دکتر ولی الله ظفري
خاقان	ادوارد براون
زليخا	مسترگيب
حضرت مريم (ع)	نعیمی
مسیحا (ع)	مولوی
موسا (ع)	سعدی
منصور حلاج	حسینی
تیموریان	شیاطین
ایلغار تارتار	خضر
چنگیز	سلیمان (ع)
پاول هرن	مصطفى کامل الشيبی
کلاويخو	حسن بيک روملو
ابن عربشاه	عثمان قارايه کی



